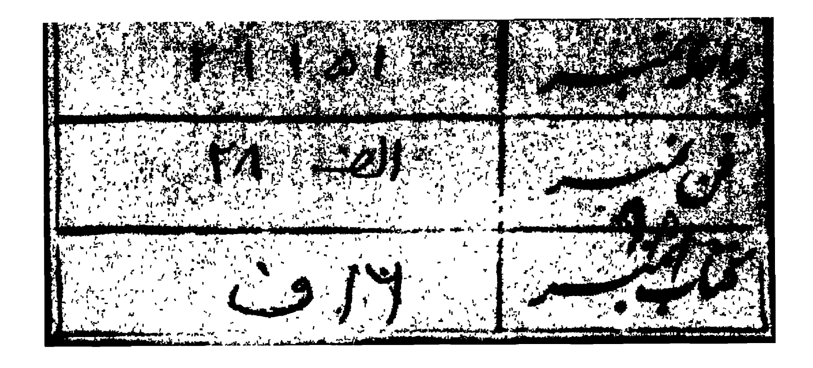


٢١ ١٥١	[illegible]
الطب ٣٨	[illegible]
١٦ ق	[illegible]

جلد اول

کتاب ۱

فلسفه نیکو

در پیدایش راهزنان و بدکیشان

تألیف

ح . نیکو

آذر ماه ۱۳۰۶

چاپ اول

حس کنجکاوی و حقیقت جوئی در بشر از ودایع طبیعیه است که پیوسته میخواهد حقیقت را احراز کند و مراحل دانش و ادراك را به پیماید تا بالاخره بسر منزل مطلوب برسد و شاهد مقصود را در اغوش بگیرد ـ اینست که در وادی طلب حیران و سرگردان و در بیابان تاریك اوهام افتان و خیزان با قافلهٔ که رهسپار دیار مقصود است می رود

چون مدتی طی طریق میکند و بعقیده خود با انکه در سلوك قصور و فتوری نداشته بلکه پیش اهنك قافله خدا جویان بوده و هنوز بارقه حقیقتی ندیده است بالطبیعه کسل می شود و افسرده می گردد و ارزومند است راهی نزدیك تر پیدا کند یا هادی و دلیلی چابکتر بجوید تا او را بسرمنزل مراد برساند از اینجهة تضرع وزاری و ناله و بیقراری چنین سالکی بیشتروانش طلبش شدیدتر میگردد

در اینجا است که بعضی از راهزنان و غولان بیابان‌مترصد وقت و منتهز فرصت اند که چنین‌کسی را اغوا کنند و از جمعیت جدا نمایند و بدام‌خود بیندازند باینمعنی که باو بگویند*ای خسته چه واماندهٔ که من هادی سبیلم *ای تشنه چه نشستهٔ که اب زلال گوارا دارم* ای گرسنه چه ایستادهٔ که خوان مهیا و قوت مهنا اماده برای‌تو است*چرادر این ظلمات توقف کرده‌وبچشمه حیات ره‌نبردهٔ * هان اجابتم‌کن تا دلالتت نمایم‌واطاعتم کن‌تا هدایتت فرمایم.

البته ساده لوحی که تشنه حقیقت است توقف نکند و بیچارهٔ که اسیر خرافات است درنك و تامل ننماید و بقیادت غول بیابان تن می‌دهد و بهدایت او بطلب اب موهوم رو بسراب معلوم می رود * ای روانش شاد چه خوش سرود

دوراست سراب دراین بادیه‌هشدار   تا غول بیابان نفریبد بسرابت

اینجاست که ان غول فریبنده پیروی و متابعت ان سالك سبیل سراب را که هنوز لبش بقطره ابی ترنشده غنیمت دانسته و مطاوعت و متابعت اورا برهان عظیم برای خود قرار داده و بدینواسطه دومی و سومی را می فریبد و بعقب خود میبرد ،

در این اثناء یکی از ان پیروان را اجل دز رسیده و لب تشنه از نعمت حیات محروم میشود و اولادش که جز بغول و بیابان بچیز دیگر انس نگرفته و از عوالم دیگر بیخبرند

انا وجدنا ابائنا علی امة وانا علی اثارهم لمقتدون * وامیسر- ایند و کاملا بندگی غول را نسلا بعد نسل وبکراً بعد بکر معترف می‌شوند و یکی دیگر در نهایت خستگی و افسردگی با قافله که بسر اب میرود هست و چندان اطاعتی از غول نمی‌کند و اورا مفترض الطاعه نمی داند غول نیز از او متوقع اطاعت و انقیاد نیست بلکه منتظر است او در گذرد و از اولادش مانند اولی نتیجه بگیرد

قانون طبیعت بدین جاری است حیوان صحرا یا مرغ هوا را اگر کسی شکار کند و نگاهداری نماید اصل غرض ان صیاد از نتیجه اها حاصل یشود که کاملا رام و مالی می‌شوند وسومی پی می برد اب نیست بلکه سراب است حیات نیست وممات است هادی سبیل نیست بلکه غولی محیل است البته بر میگردد و نادم می‌شود ،

در اینجا حضرت غول هم مجبور میشود پیروان خود را از صحبت ان شخص برگشته پرهیز دهد تا مبادا صحبتش در انها تاثیر کند و دیگران را نیز از مطاوعت او باز دارد

این فلسفه بیان حقیقت است و بهمین جهت است که متاع مریدی و مرادی و مرشدی و مسترشدی وتابعی و متبوعی و بندگی و خدائی در بازار شرق رواج گرفته است باینمعنی که همان جهل و نادانی بشرسبب ظهور وبروز مرشد ومراد میشودوهمان سرگردانی و حیرانی او علت ظهور مدعیان الوهیت و ربوبیت می گردد و در میان ملل راقیه و ممالك متمدنه این بازی ها جلوه و رواجی ندارد * و بعلاوه این مدعیان گذبه که دکان پیغمبری و ائین گری باز کرده اند و انانکه دام شوم مرادی و مرشدی گسترده اند اینقدر عمیق نبوده اند که در بدایت امر چنین نقشهٔ را بکشند و فکری چنین را ابداع نمایند که مقتدای جمعی شوند یا معبود گروهی گردند و بدینواسطه روزگار انیه خودرا از انها تامین نمایند بلکه خود در ابتداء یکی از ان گمگشتگان خسته و حیرت زدگان پای شکسته بوده که دران وادی مدتی چند دستخوش هواوهوس غول دیگر بوده و کور کورانه اورا متابعت میکرده و عامیانه ناشر افکار او می بوده است و وقتی بر او معلوم شده که گول خورده و غفلت کرده است تا بارکشی نموده و مرکوب غول بیابان گشته که دیگر رمقی بزانویش باقی نمانده است

اینجا است که خودرا باقدمی لنك ودلی تنك می بیند و باوضاع گذشته خود دریغ وافسوس میخورد و حسرت وندامت میبرد تا بالاخره جبرئیل نفس اورا بالهامات شیطانی و تسویلات نفسانی ارشاد نموده وی را مامور میکند که همان معاملهٔ را که در بساط مریدی و مرادی

باو کرده اند او بادیگران بکند و همان خساراتی را که در بازار مرشدی و مسترشدی متحمل شده از دیگران ده مقابل بگیرد و همین است علت اصلی که میگویند هر مقتدائی نسبت بمراد و مرشد خود بسی خدمتها نموده و هر مدعی مقامی نسبت بمبادی و قوانین ماقبل خود در کمال خضوع و خشوع عامل بوده است پس واضح و معین گردید انانکه بکذب دعوی را هنمونی میکنند وبه نفوس ضعیفه القا میکنند که جبروت و ملکوت دراستین ما است همان اشخاصی هستند که خود این فریب را از دیگری خورده و در فن فریب زدن مجرب و ماهر گردیده طرق و مزایای غوایت را شناخته کمر باغوای دیگران می بندد و خسارات گذشته خودرا ازاین راه جبران می کند

و این قضیه چون قضیه طبیعی است اختصاصی بدین سازان و شریعت بازان ندارد بلکه مصداق او در هر فرقه مشهود میشود مثلا قمار بازی که سرمایه اولیه خود را باخت یعنی حریفان به تقلب در قمار سرمایه اورا ربودند بالاخره باین شخص معلوم میشود که بچه تقلباتی براو غالب امده اند همان تقلب را سلاح خود قرار داده به نبرد دیگران میرود و داده خودرا ازدیگران پس میگیرد * یاان ساده لوحی که بواسطه طمع اندوخته خودرا در راه طلا سازی و کیمیا بازی داد همان تقلبات را از مشاق اولی که صیاد او بوده اموخته و همان را اسلحه خود قرارداده بشکار دیگران میرود پس معلوم شد که در این میدان مبارزه که کل اکل و ماکولند یکی عنکبوت اساتاری از اوهام تنیده و دیگری مگس وار در او می افتد

کل من فی الوجود یطلب صیدا * انما الاختلاف فی الشبکات

بطور ساده علت اغاز اینگونه دعاوی مشئومه ذکر گردید اما اگر اینگونه دعاوی باطله باعلل سیاسی توام شود که خداوندان سیاست نغمهٔ ان بوم شوم را برای سیادت خود واضمحلال دیگران مقتنم بداند ووی را تأیید کند بدیهی است چه تاثیراتی می بخشد و چه اثاری ازان ظاهر میگردد علی‌الخصوص که پیرایه بر او بستند

باری سخن در بیان علل اصلی فریب خوردن و فریب‌زدن بشر بود که چه وادار میکند جمعی را برای گول خوردن و اغوا شدن و چه باعث میشود بعضی را برای گول زدن واضلال نمودن هرچند نویسنده نظریات خصوصی ندارم و عداوت‌وغرض باحدی نداشته و ندارم و ابداً دراینمقام نیستم که بطایفهٔ تعرض کنم که چرا حیوان سواری دیگری شده اید ؟ و یا بدیگری اعتراض کنم که چرا سوار انها شدهٔ ؟ چه که ان بسواری دادن مستعد و مایل است و این بسواری کردن حاضر و فاعل راکب‌درمرکوب راضی و مرکوب از راکب خرسند این از او شاد و او ازاین بهره مند پس تعرضی ندارم فقط برای اثبات مدعای خود که علت اصلی فریب خوردن و فریب زدن باشد یکی از مصادیق انرا که طایفه بابیه و بهائیه باشد و دراینعصر جلوه نموده با فلسفه خود تطبیق کرده تابرای خوانندگان کاملا روشن و ثابت گردد

معذرت

از تبعه بهاءالله

البته همگی واقف ومطلعند نگارنده در مدتی که با اغلب از شما استیناس و الفتی داشته‌جز راستی و حقیقت نبوده‌واخلاقی

از من که مخالف روح انسانیت و مباین باسیرت اهمیت باشد سر
نزده و از ایران تا سواحل چین و مصر و سوریه و فلسطین و
بین النهرین که با زن و مرد و کوچك و بزرك بهائی ملاقات و
حشر نموده ازمن ترك اولائی هم ناشی نشده و نسبت به همگی
شما از هرحیث در کمال تنزیه و تقدیس وطهارت بوده‌ام وهیچ
کس نمیتواند برخلاف حقیقت سخن کوید و برمن خورده بکیرد
تا وقتی که دیدم اسم مرا محفل روحانی طهران در یکی‌ازمتحد-
المال ها نوشته بود فوراً از شرق کاغذی نوشتم که اسم مرا در
زمره خودتان ننویسید سپس بطهران وارد شدم وبه محفل روحانی
رفته و عرض کردم من بهائی نبوده و نیستم و معتقد بعقایدشما
نخواهم بودو چون ملاحظه کردم شاید محفل روحانی بملاحظاتی
که دارند تبرئه و انکارم را منتشر نمایند بهریك یك کەرسیدم
حتی‌المقدور عقیده خودرا اظهار نمودم تا کار بجائی رسید که
یکروز یکی از معاریف انها رسید و سلام داد در جوابش عرض
شد اشنائی من وتو در یکی از محافل بهائی بوده ز سابقهٔ غیر
سابقه محفلی نداشته ایم اینك اکر سلام را بصرف عاطفه‌انسانیت
کردی ممنونم و شاید بعدها من سبقت در سلام کنم و اکربرای
انست که مرا عقیدتاً از خودنان (بهائیان)تصور کردهٔ معذرت می
خواهم من بهائی نیستم و اکر بعقیده شما بهائی نبودن کفراست
زهی کفر من راست میکویم و کفر نه دووغ و ایمان بااینوصف
چون کمان بعضی از دور و نزدیك بواسطه اشاعه و انتشارحضرات
در بارهٔ من تمایل بطریقه شما باشد ازاین جهت مجبور شدم که
مرام و عقیده خودرا بدین کتاب انتشار دهم نه انکه خصومت و
عداوتی باشما کرده باشم چه که من از بعض شما محبت و خیر

خواهی دیده ام و اغلب شمارا که فرزند و نوادهٔ اتشخص اول فریب خورده هستید مانند جناب شوقی افندی که نوه ان فریب زننده اولی است تقریبا بی تقصیر و بیچاره میدانم و مخصوصاً از شخص شوقی افندی غیراز پذیرائی و محبت چیز دیگر نسبت به نگارنده سر نزده که مایه کدورت و ملال شود و محبت‌وپذیرائی نیز نمی‌تواند مرام و عقیده کسی را محبوس کند ازاینجهت نشر عقیده و مرامم مجبور به تحریر اینکتاب می‌کند و اصل اینکتاب نیز بیان فلسفه فریب زدن و فریب خوردن است و چون‌مجبورم برای اثبات فلسفه خود طریقه بهائیت را تطبیق نمایم و در طی تحریر ناگزیر می‌شوم ازانکه اسم بهاءاله برده شود و در نظر شما چنانچه دستور دارید تصریح باسم او حرام است نگارنده نیز رعایت اخلاقی نموده تصریح باسم نمیکنم ولیکن‌خدای‌بهائیان یاخدای مطلق نیز نمی‌توانم گفت چه که این کفری است مسلم و ان شرکی است محقق از اینجهت ایشانرا (میرزا) و عباس افندی غصن اعظم را (میرزا عباس) و غصن‌اکبر را(میرزامحمدعلی) خواهم نوشت

معذرت دوم

از برادران اسلامی

از نفوس زکیه که از نویسنده خواهش کرده اند در رد این طایفه بهائی‌چیزی بنویسم‌و مشاهدات خود را کاملا برشته‌تحریر در اورم تاسبب تنبه و تذکر سایرین گردد بدو جهت از اجابت چنین خواهشی معذرت میطلبم یکی انکه هر چند مشاهدات و اطلاعاتی دارم که در حقیقة براهین قاطعه برای ابطال انهااست

ولیکن در اصول دیانت رداً یا اثباتاً نگارش نمیکنم چه که اینوظیفه دیگرانست و بعلاوه قلم عاجزم لایق نیست

دوم انکه چون این طریقه بخودی خود رو بزوال و اضمحلال است و کاملا ایه * و مثل کلمه خبیثه کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار * درخصوص حضرات مصداق پیدا کرده و هر کس وارد انها شود و فریب موقتی انان را بخورد یکسال یا دو سال طول نمی کشد که بسستی دلائل و شنایع اعمال انها واقف گردیده عقب می نشیند و برمیگردد چنانچه اینمطلب در جای خود گفته خواهد شد که در مدت چهار ده سال اینطائفه نمیتوانند بیست نفرادم را که بهائی شده باشد معرفی کنند بلکه فقط جمعیت قلیل انها عبارت است از همان احفاد و اولاد ان شخص اولی که عقب غول بیابان بسراب رفت و خود لب خشکیده از اینجهان در گذشت و احفاد و اولادش بدست غول گرفتار شدند این است که رد نوشتن را عیناً شبیه بسم دادن بمریض محتضری می بینیم که این دقیقه یا دقیقه دیگر جان بدهد

تطابق بهائیت با فلسفه عمومی

چون گفتیم حس کنجکاوی و حقیقة جوئی دربشر ودیعه طبیعی است که پیوسته میخواهد تعالی و ترقی را احراز کند تا بدینوسیله سر افراز و از نوع خود ممتاز گردد اینست که سیدباب هم از ان اشخاصی بود که میخواست مقامی در روحانیت برای خود احراز کند و چون در طریقه شیخیه برکن رابع قائل بود و تصور می کردند رکن رابع مقام ارجمندی است که مظهر فیوضات روحانیه است سید باب نیز چندی وارد درطریقه شیخیه بود و باذکار و اوراد مشغول و کاملا متوجه رکن رابع بود

باب دراین باب زحمتها کشید و رنجها برد تا بالاخره بزودی فهمید که غفلت شده و بیجهة دستخوش ریاست روحانیه دیگری کشته و بازار دیگری را کرم کرده است و پس از فوت مراد بلا بودن حاجی محمد کریم خان که نسبتاً دارای مقام علمی و فضلی بود شاید برکن رابعی هم نائل نشود این بود که خسارت اوقات مریدی خودرا بمراد شدن جبران کرد و زحمات تامیت عوام را به دعوی نائبیت امام تبدیل نمود و کاملا مطمئن بود چنانچه خودش باان نباهت دستخوش اوهام شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی کردیده دیکران باان جهالت بخوبی درربقه طاعت وطریقه ضلالت او وارد میشونداین بود که کم کم دعوی نیابت خاصه امام را کرد و جمعی دعوت نیابت اورا قبول کردند منجمله جناب میرزا و برادرش میرزا یحیی ازل بودند و چون دو سه سالی کذشت که این داعیه و دواعی متذبذب متناقض دیکر از پرده بیرون افتاد و بکوش علماء اسلام و دولت وملت رسید و کار بقیل و قال و هو وجنجال و قتل و قتال کشید وبالاخره سید باب هم پس از انکه از ادعاء خود بر کشت چنانچه بجای خود کفته شود معهذا حکم اسلام بر اعدامش جاری و اورا کشتند و تابعین او همکی پراکنده و مایوس کردیدند منجمله میرزا با برادرش میرزا یحیی پس از محبوس شدن به بغداد تبعید شدند و دوازده سال تمام در ان شهر محبوس ماندند و از ارزوها و امال خود مایوس کردیدند و فهمیدند که کول خورده اند و بدون جهة الت قیادت و ریاست سید مجهولی کردیدند و ملت اسلام را با خوددشمن کردند که بهیچوجه امکان تبرئهواستخلاص میسر نیست

حالا در انجا مریدان میرزا حکایت ها از میرزا یحیی دارند که دلالت دارد بر انکه اخیرا بسید باب عقیده نداشته و خادم بوده و همچنین پیروان میرزا یحیی مطالبی دارند که میرزا در اواخر ندامت کامل حاصل کرده بود بماند ما درصدد گفتن واظهار اینگونه مسائل جزئیه نیستیم زیرا بیان یك فلسفه عمومی برای قارئین کافی است که هردو طایفه در اینمورد راست می گویند و بهردوی انها یعنی میرزاو میرزا یحیی معین شده بود که حقیقتی در کار نبوده ونیست

پس در اینجا هر متفطن صاحب نظری می داند یك نفر محبوس مایوس که بکلی از ملت خود مردود شده و بهیچوجه من الوجوه حتی به تبری و تبرئه اندك التیامی برایش متصور نیست و مجبور است بقیه عمر خودرا در ان محبس با ان معدود قلیل بگذراند چاره ندارد جز انکه همان عده قلیل را نگه داری کند و بر انها ریاست و مهتری نماید این بود که در خلال این مدت دوازده سال بغداد ان عده بابیان را بخواندن اشعار و نوشتن بعضی رسائل و الواح دلخوش می داشت و در این اثناء هم بعضی از بابیان ایران که پریشان و سر گردان می بودند و راه بجائی نداشتند به بغداد می رفتند و بطور خفیه میرزا را ملاقات می کردند وچون جناب میرزا نسبت بسایرین مقامی داشت یعنی اگر سایرین پالان دوز و کفش دوز بودند ایشان یك نفر میرزا یا مستوفی بود البته بالطبیعه مقام قیادت و ریاست را حائز می شود یعنی سایرین که خیلی فرومایه هستند باو تسلیم می شوند این بود که میرزا از وضع امد و رفت با بیان متفرق شده فهمید که عده انها زیاد است یعنی تقریباً

چهار مقابل بهائی های امروزه اند و از وضع تحف و هدایائی که دیگران برای او سراً می بردند دانست که میتوان علمی بلند کند و این گله را که در بیابان ایران بدون شبان پرا کنده شده تصاحب نماید ولیکن چون برحسب وصیت سید باب میرزا یحیی برادرش وصی و جانشین بود نمی‌شد وصایت او را لغو کند و بابیان نیز قبول نمیکردند و می دانست که همان نظریه و ارزوئی که در ایشان هست قطعاً در برادرش میرزا یحیی موجود است این بود که امد و دعوی جدیدی اغاز کرد و بهمان اصل اولی که ذکر شد هر گول خورده مهارت کاملی درگول زدن دارد مذاق قوم را دانسته بود و نبض بابیان کاملا بدستش بود که چه نغمهٔ اغاز کند و چه دلائلی برای خود اقامه کند این بود که گفت من همان کسی هستم که باب خبر داده گفتند موعود باب دوهزار سال بعد باید ظهور کند درجواب حضرات همان تاویلات باردهٔ را که خودش بدانها فریب خورده و بقائمیت سید باب معتقد شده بود اقامه کرد و بعضی از پیروان باب را بدان تاویلات که اذهانشان بانها اشنا بود قانع کرده مطیع خود گردانید سپس شروع بکاغذ نویسی باطراف جهة بابیان پرا کنده نمود و نگارنده اغلب مکاتیب او را که باسم الواح نزد بهائیان منتشر است خوانده‌ام و جز یك سلسله الفاظ مکرره بی معنی چیز دیگر نیست و برای نمونه قدری از انها را ذکر می کنم ان یا ملاء الیوم یوم قد صاح فیه الصیحون الی اخرسوره « هیکل » قل لم یکن فی نفسی الا الحق و لایری فی ذاتی الاالله ایا کم ان یذکر و الایتین فی نفسی تنطق الذرات انه لا اله الا هو الواحد الفرد العزیز الودود لم ازل کنت ناطقاً فی جبروت البقاء اننی انا الله

لا لله الا انا المهيمن القيوم و لا ازال انطق في ملكوت الاسماء انني انا الله لا الله الا انا العزيز المحبوب قل ان الربوبية اسمي قد خلقت لها مظاهر في الملك انا كنا منزها عنها ان كنتم تشهدون و الالوهيه اسمي قد جعلنا لها مطالع يحيطن بالعباد و يجعلنهم عباد الله ان كنتم توقنون

(هيكل) قل اليوم هبت لواقح الفضل على الاشياء و حمل كلشئي بماهو عليه ولكن اكثر الناس عنه معرضون قد حملت الاشجار بالاثمار البديعه والبحور باللئالي المنيره والانسان بالمعاني والعرفان والاكوان بتجليات الرحمن والارض بمالا اطلع عليه احد الا الحق علام الغيوب * صفحه ١٦٧ كتاب مبين قل ياملا القسيسين دعوا النواقيس ثم اخرجوا من الكنائس ينبغي لكم اليوم ان تصيحوا بين الامم بهذا الاسم الاعظم اتختارون الصمت بعد اذ يصيح كل حجر و شجر باعلى النداء قد اتى الرب ذو المجد الكبير * صفحه ١٣٥ هذا يوم لو ادركه محمد رسول الله لقال قد عرفناك يامقصود المرسلين * صفحه ١٧٢ كتاب مبين — ياعلي قبل نقي اسمع النداء من شاطئ البقاء في البقعة الحمراء من سدرة المنتهى انه لا اله الا انا العزيز المختار *

قل ليس اليوم يوم الوقوف طوبى لمن سمع النداء من الافق الاعلى و قال لبيك ياربي الرحمن *

قل ياقوم قد اتى اليوم هذا ماوعدتم به في الالواح ان البطحا تنادي الملك الحمد يامالك الاسماء و المسجد الاقصى يقول الملك الملك يامالك الغيب والشهود *

صفحه ١٧٨ اليوم ليس الاذن لاحد ان يتوجه الى الوجه الا في شدة و مقام ممنوع * ! !

صفحه ١٨٥ هل يرون لانفسهم من مناص قل ليس لكم

اليوم من‌اله من و ق *

صفحه ۲۳۲ هل‌اليوم يوم السكون لاورب العالمين‌هل اليوم يوم‌الصمت لاونفسی الحق لوکنتم من‌العارفين *

صفحه ۲۵۰ هذا يوم فيه اتی الرحمن علی ظلل العرفان بسلطان مشهود *

صفحه ۳۲۹ قل ياقوم هذا يوم فيه انفطرت السماء وانشقت الارض و اقشعرت الجلود الا من اجاب ربه و توجه الی هذا الظل الممدود *

الاعظم الاعظم اسمع ما يوحی من‌شطر البلاء علی بقعة المحسنة و الاستبلدء من سدرة القضاة انه لا اله الا انا المسبحون الفريد * !

در صفحه ٤٠ کتاب طرازات

ازقرار‌مذکور اين ايام اين باقرارض صاد (۱) حسب الامر حضرت سلطان در مدينه طاء (۲) وارد و در يکی از مجالس کفته بايد سوره توحيد را ترجمه نمائيد و بهر يك از اهل مملکت بسپاريد تا کل بدانند حق لم يلد و لم يولد است و بابيها بالوهيت و ربوبيت قائل‌سبحان الله ايا چه شد که اين عمران در طور عرفان بعد از اصغای انتی انا الله از سدره مبارکه ذکری ننمود و دفتر توحيد را ترجمه نفرمود

در اقدس

هذا يوم فيه سرع کوم الله شوقاً للقائه و صاح الصهيون قداتی الوعد و ظهر ما هوالمکتوب فی الواح الله المتعالی العزيز المحبوب *

---

۱ ـ صاد ـ اصفهان   ۲ ـ طاء ـ طهران

ایها البالا قبله اقا (مقصود اقا بالا نامی است) ایها الفلان قبله فلان و یا محمد قبل علی و یا علی قبل رضا و امثالها بسیار است

در اینمقام بر هر هوشمندی واضح است ان غافل بی نوا بی خبری که در فتنه سید باب بگمان قائمیت او وارد هووجنجال و درفرقه اهل ضلال عرفی شده بودند البته مسلمین از وی کناره گیری می‌کردند و بچشم مغایرت باو می نگریستند و اوراملحد یا مرتد می‌دانستند و شاید اورا هم در حمام ومساجد راه نمی دادند و اینمسئله خود غفلتی بزرك بود زیرا که خیلی اشخاص نظر همان حس کنجکاوی و حقیقت جوئی بگمان قائمیت سید باب برای فحص و تحقیق رفته بودند و برخی دیگر بگمان صدق دعوی او و نیابت خاصه امام در مقام جستجو برامده بودند و بعضی دیگر بتصور اینکه باب سیداست و از زراری فاطمه است شاید کشف و کرامتی که در السنه عوام منتشر شده راست باشد برای تیمن و تبرك و دواء دردمندی خود نصیبی حاصل کنند رفته بودند چه که در انزمان مردم بطبقه علماء و سادات بیشتر خلوص و ارادت داشتند و در ان اوقات هم مثل حالیه که بهائیان محافلی تاسیس کرده اند و مبلغینی اجیر کرده اند و مراکزی برای اضلال وتبلغ قرار داده اند و کتبی طبع نموده اند نبود که ان اشخاص بزودی مطلب را بفهمند بلکه مجبور بودند بطور خفیه از این و ان پرسش کنند و از این شهر و ان شهر جستجوئی نمایند و ازهر دهنی مطلبی گفته می شد و از هر حلقومی اوازی بلند بود که فهم مطلب و وضوح قضیه برای شخص طالب و مجاهد محتاج بدو سه سال وقت می بود و معهذا وقتیکه بر این

جماعت معلوم شد که دروغ بوده و اصلی نداشت و خود سید را هم کشتند و فتنه خوابید نادم بودند و بزحمت بیحاصل خود دریغ و افسوس میخوردند ولیکن مردم انها را بابی دانسته و از انها کناره گیری می کردند و ان بیچارگان حیران و سر گردان بودند

از اینطرف هم که فرستاده میرزا در ولایات برای تبلیغ رفته بود اسامی همان اشخاص متهم بوزده را که راهی بجائی نداشتند برای میرزا فرستاده و میرزا نیز برای هر یك لوحی فرستاد که مضمون انها تقریباً دلجوئی ودلخوشی وامر بصبر و اینکه امتحان الهی است و چون شما مشمول عنایت او شده اید خداوند میخواهد شما را امتحان کند و شما صابر باشید و عنقریب مشاهده میکنید که دشمنان شما (یعنی مسلمین) بچه ذلت و محنتی گرفتار میشوند و چگونه بشما ملتجی خواهند شد

اینها که میگویم قصه و فسانه نیست سند های خود میرزا را در دست دارم .

بدیهی است چنین چیز بشارت انگیزی که بجهة این قبیل وا ماندگان و اوارگان و بیچارگان برسد چطور مسرور می شوند و او را بفال نیك گرفته گوینده چنین بشارتی را چقدر محبوب و محترم میدارند

این قضیه قضیهٔ فطری و طبیعی است انسان قهراً گوینده فال نیك و بشارت دهندهٔ را که بشارتش بنفع مادی او تمام میشود دوست میدارد ومخصوصاً مایل است که سخن اور است شود و بشارتش درست در اید و اینمسئله چنان تاثیری دارد که حتی اشخاص نور الفکر هم که ابداً برمال و دعا نویس معتقد نیستند

اکر برای تجربه وتفریح هم شده به ان رمال کویند و ملی بکشد
و ان کلمات و بشارات مسرت امیز را دراتیه انسان بگوید همان
شخص در ان حین از ان رمال مسرور و خرسند است و میل
دارد سخنان او در حقش صادق شود و جنبه اقبال و اعتقادش
بحرف رمال که بخیر او کفته شده میچربد باری مطلب دراین
بود که باب مراسلات ومکاتبات مابین میرزا وجماعت متهم بوزده
باز شد و این جماعت نیز هر کدام مراتب دلتنگی و صدمات
خودشانرا برای میرزا می نوشتند و عمر هر یك ازان اشخاص
غمدیده در این اثناء سپری می‌شد جناب میرزا وقت را غنیمت
دانسته فوری یك مناجات و زیارت نامه برای او نوشته و جهة
عیال و فرزندان صغارش می فرستاد که مفاد انها این است که
این شخص خیلی در سبیل الهی خدمت کرده و مومن
صادق بوده (در صورتیکه نبوده) و اکنون در ملکوت ابهی
نزد انبیا ومرسلین ماوی گرفته است (چنانکه درلوح عبد الوهاب
است که ارواح انبیاء و مرسلین استقبال میکنند روح احباء الله
واماء الرحمن را) واولاده او عنقریب دراین امر نجوم هدی
شوند و ایات تقی گردند

تا ایام عمر میرزا سپری شد وپسرانش میرزا عباس و
میرزا محمدعلی درسر اندوخته های پدر که منجمله این یکمشت
مردم ساده فریب خورده بودند نزاع و دعوی نمودند برخی
بطرف میرزا عباس امده و بعضی بطرف میرزا محمد علی رفتند
و چون در کلمات میرزا صریح بود که تابعین متوجه میرزا عباس
شوند و بعد از میرزا عباس بمیرزا محمد علی این بود که عده
تبعه و پیروان میرزا عباس زیاد تر شد و این دو برادر چقدر

بیکدیگر بد گفتند و یك دیگر را فحش دادند و هر کدام پیروان خود را تعلیم و تربیت کردند که ان برادر دیگری را رذیل ترین خلق بدانند و با او و پیروانش ابداً معاشرت ننماید خارج از وظیفه و تقدیس قلم نگارنده است

باری پس ازفوت پدر باب مراسلات ما بین میرزا عباس و بهائیان کاملا باز بود وهمه روزه مکاتیبی می نوشت و باطراف میفرستاد ودراغلب ان مکاتیب معجزات و عظمت پدرش میرزا را ذکر میکرد که چگونه با سلاطین عالم مقاومت کرد و چسان همه را معدوم و مغلوب نمود (درصورتیکه چنین نبوده و ابداً سلاطین عالم و بزرگان دهر مطلع نشدند که چنین ادمی امد و محبوس شد و از دنیا رفت) و دیگر چه بشارت ها می نوشت و چه نوید ها بمریدان خود میداد که هیچکدام انها خوش بختانه و لو تصادفاً هم ظاهر نشده سهل است بلکه در بعض موارد معکوس واقع شده است مثلا در مفاوضات که تفسیر کلام دانیال را می کنند تاریخ یکهزار و سیصد وسی و پنج روز را ازمبداء دعوت حضرت رسول اکرم میگیرد تا مقصدش در باره پدرش میرزا حاصل شود ولی در قسمت اخیر ان جمله که اسایش عالم وخوشیوخرمی احوال بشررا خبر میدهد باینجمله(خوشا بحال انان که انتظار کشیده روز های هزار و سیصد و سی و پنج را در یابند) و بر حسب تاویل ایشان مصادف می شود با یکهزار و سیصد و بیست و چهار هجری (چونکه دعوت حضرت رسول یازده سال قبل ازهجرت بود و در ان سال اثار این پیش گوئی ظاهر و واقع نشده بود و مفاوضات هم یکی دو سال بعد از ان تاریخ تألیف شده اقای پیش گویا مؤول یازده

سال این قسمت اخیر را بناحق عقب می اندازد یعنی به یکبام
و دو هوا قائل می‌شود و میکوید در قسمت اول اینجمله مبدء
تاریخ دعوت است و در قسمت اخر مبدء تاریخ هجرت‌ا بلی
اینگونه مطالب از اقایان غرابتی ندارد چنانکه نصف اول لوح
فاطمه را اسقاط و به نصف دیگرش استدلال می کنند !! بدیهی
است مریدان تعرضی نمیکنند و بانتظار سیصد و سی و پنج چه
عربده ها می کشیدند و چه تسلی ها بخود می دادند که در ان
سال همه سلاطین بهائی میشوند و اسایش عامه و صلح عمومی
بوجه وجه واقع خواهد شد

مزاح

در مجلسی ترك ادبی بطور بی اختیاری از یکی از حضار
ظاهر شد ولی تارك ادب معلوم نبود وگمان حضار به بیگناه دیگر
بود ان شخص بی کناه گفت من هر چند در نظر حضار مظنون
و روسیاه واقع شدم ولی دلخوشم باینکه نزد خود صاحب قضیه
رو سفیدم حالا اگرخوانندگان از این قضایا بی خبرند دلخوشم
باینکه بهائی ها میدانند و فراموش نکرده اند عربده هائی را که
در اینموضوع کشیده اند

باری پس از انتظار مدید سال جدید که بهزار و سیصد
و سی وپنج رسید طغیان جنك بین‌المللی شدید تر و طوفان‌خون
ریزی زیادتر شد و زاد فی الطنبور نغمة اخری امریکائی هم که
بفرموده میرزا عباس بطور پیش گوئی باید وارد جنك نشود
وارد در جنك شد از جناب میرزا عباس پرسیدند بشارات شما
چه شد و اشارات شما کجا رفت اینجا دیگر نتوانست چون در

قضیه محمد علی میرزا که در چندین لوح صریحاً می‌گوید فاتح و غالب است بمسئله بد امتشبث شود گفت مقصود سال شمسی است ! ! البته در سال شمسی هم که وعده های او ظاهر نشود اگر بپرسند عذر دیگر خواهد آورد باری مقصد نگارنده بیان کذب قول ایشان و خلف وعده او نبوده چرا که بشر است و البته نمی‌داند چه می‌شود و چه قضایائی واقع خواهد شد و اگر هم کسی بخواهد کذب وعده های حیله امیز او را مطلع شود کشف الحیل هفتاد جلد میشود پس مقصود این است که باخلف بشارات و ابهام کلمات چون مریدان بیچاره بیعلم سرگردان راه بجائی نداشتند و با این گونه الواح خرافت انگیز و وعده های حیله امیز انس گرفته بودند تعرض نمی کردند بلکه حق تعرض هم نداشتند چرا که خود میرزا گفته بود کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا صوت ملیحم را شنوی یعنی اگر بخواهد بینا باشد چیزی نمی بیند و اگر صاحب گوش باشد چیزی نمی شنود (حق وانصاف هم این است)

بلی جمالی که زیبائیش بکور شدن ناظر پدیدار شود و ائینی که حقایقش به کری و کنگی انسان مسلم و محقق گردد نمیتواند معارضه کند با طلعت ائین احمدی که کاخ منیعش بستون محکم * افلا تبصرون * و افلا تنظرون * قائم و استوار شده و اصول و مبادی که جهل بشررا ایجاب کند و علم و نظررامانع تصدیق خود بداند سزاوار نیست ناسخ شریعتی شود که اسمان رفیعش براصول * افلا تعقلون و افلا تفقهون * سایه افکنده‌است دراینجا نمیتوانند(کور شو تاجمالم را بینی) را چون صوفیه بعرفان حق تعبیر کنند چونکه در الواح خودشان بطور تکرار مصرح است

که او فاعل مایشاء و حاکم مایرید است و بهائیان نیز ولی امر الله را ازرداء یفعل مایشاء و یحکم مایرید عاری و بری نمیدانند که نتیجه همان کور شو تا جمالم بینی می‌شود بالاخره مریدان را چنان تربیت کرده‌اند که باید گوسفند محض شوند و هیچ چیز نفهمند البته اغنامی که جاهل شده اند تا از علم او نصیب ببرند غیر از اینگونه خرافات چه نصیبی حاصل می‌کنند ؟

حکایت بمبئی و خدای تازه

اوقاتی که در بمبئی بودم چند دفعه بهائی ها بمن گفتند شخصی بتازگی پیدا شده .وادعای خدائی میکند و می گوید من ذات ذوالجلال را نشان می‌دهم و سی چهل نفر مرید او شده اند منجمله دو نفر از بهائیها هم باو گرویده اند و زرنگی این شخص هم این است که ادم هوشمند کاملی که نزد او رفت می گوید اگر فضیلت فروش هستی من خریدار نیستم یعنی از بصیرت و دانائی و چون و چرا و رد و ایراد دم مزن و اگر خریدار هستی یعنی در مقام طلب بر امدهٔ که ذات ذوالجلال رامشاهده کنی هرچه گفتم بشنو و مطیع اراده‌ام باش مرا بی اختیار خنده گرفت و گفتم این حرف عیناً حرف میرزا است (کور شو تا جمالم بینی) و هر کسی هم بخواهد دکان پیغمبری یا کارخانه مرید سازی باز کند باید نخست همین دستورالعمل را بدهد و تبعه و مریدان خود را بعدم تدبر و تعمق و بصیرت و اجتهاد عادت دهد تا هر ادعاء در باره مراد و مولای خود بدون دلیل تصدیق کنند و هر معجزه و خارق عادتی را نسبت بمقتدا و مرشد خویش بدون درنك و تامل قبول نمایند

چون نمونهٔ از مراسلات و تاویلات میرزا عباس گفته شد

اکنون به حس خودپسندی و تبلیغ کردن یکنفر بهائی که با یك نفر جوان فاضل مناظره می نمود می پردازم

بیان یگنفر در کشتی

وقاتی که نگارنده درسنهٔ ۱۳۴۱ از بمبئی به مصر می رفتم یك پدر و پسر زردشتی بهائی نیز در کشتی امدند و دو عدل از پارچهای ابریشم یزد که بهائیان بدبخت یزد داده بودند که این پدر و پسر بحیفا ببرند و تقدیم نمایند همراه داشتند وچون به پرت سعید رسیدند ازانجا روانه خاك فلسطین شدند که بزیارت استخوان پوسیده میرزا و میرزا عباس نایل شوند وامانات خودرا باصطلاح خودشان به بیت مبارك و ال الله تقدیم بدارند

و شش نفر از تجار و کسبه بمبئی که از تبعه سلطان محمد شاه (نبیره اقا خان) بودند در ان کشتی مسافرت بیکی از مستملکات ایطالیا مینمودند ودونفر دیگراز مسلمین وتبعه غلام احمد قادیانی بودند و یکنفر دیگر مسلمان فارسی زبان جهاندیده خوش اخلاق خوش صحبت فاضلی هم در ان کشتی بود که باروپا میرفت از انجائی که حس خود پسندی و خود بینی در بهائیان خیلی شدید است بواسطه انکه در محافل ملاقاتی خصوصی خودشان که بعد ها اشاره می کنیم جمع می شوند و تمام صحبت و ذکرشان تعریف و تمجید بهائی است که خرق حجاب نموده و بعرفان خالق مبداء و ماب فائز کشته نور مبین شده و در دایره اهل یقین وارد کشته کوکب سعادت شده و نور هدایت کردیده بملکوت ابهی فائزشده و در ظل سدره منتهی ماوی کزیده و همچنین طعن واستهزاء بسایر ملل می زنند که اسیر خرافات و موهوماتند یاسنك سیاهی



آل الله که عبارت از زن و خواهر و دختر و دختر زاده عباس افندی است

طواف می‌کنند و از صاحب بیت (یعنی میرزا) غفلت می کنند
و یا مرده یکهزار و سیصد ساله را زیارت می‌نمایند و از هیکل
حق که در فلسطین قائم و قیوم است بی خبرند بدیهی است این
گونه تمرینات و تعلیمات که باینها داده شده خصوص در حالت
صغرشان باسم درس اخلاق همین عقاید بانها تزریق شود تاثیر

اتش همانا ایجاد حس خودپسندی و خود بینی است که خود را
بهتر از همه ملل می‌دانند و مقدم برهمه نفوس می‌شمارند این
است که در هر جایش بیاید نظر بهمان ماموریت تبلیغی هم که
دارند و با این حس خود پسندی توام شده زبان به تبلغ دراز
می‌کنند و از مستمع می‌پرسند شما چه دینی دارید و بچه‌دلیلی
متدین بان دین شده اید و بدین ترتیب شروع به تبلغ میکنندالی
اخر — این شخص بهائی زردشتی شروع کرد به تبلیغ این یکنفر
فضل‌جهاندیده خوش اخلاق و آن شخص متبسمانه گوش‌می داد
و لب خندی می زد سپس یك کلامی در جواب ایشان کفت که
نکارنده خیلی بوجد و سرور امدم و هنوز لطافت انکلام و
ملاحت ان بیان در ذائقه من باقی است و هر زمان یادم میاید
خوش وقت و مسرور می‌شوم و برای انکه قارئین را هم بلذت
ان کلام شرکت دهم ناچارم دو مقدمه را که مرتبط بان است
قبلا ذکر کنم.

مقدمه اول

شرح طریقه آقا خان و جمعیت آنها

اقا خان که دو قرن پیش در بمبئی در طریقه اسمعیلیه
لواء قیادت و امامت را بلند کرد و بطایفه اسمعیلیه مهتری و
امامت نمود و چه جمعیتی در هندوستان هستند که باو کرویده و
جزء مریدان او شده اند چون همه قارئین می دانند مرا بی‌نیاز
می کنند از انکه شرح انرا بنکارم و بعلاوه اصول این کتاب
مخالف با شرح تاریخ کاری است فقط باینمقدار کافی می دانم
که بکویم فعلا سلطان محمد شاه که پسر اقا علی شاه و نوه اقا

خان است و نزد تبعه خود فعلا باقا خان معروف است یکی از رجال
بزرك معروف است و خیلی صاحب تمول وعزت است و در
پارلمان انکلستان یك کرسی مخصوص دارد و نکارنده در سنه
۱۳۲۹ که پس از مراجعت از مکه معظمه به بمبئی امدم جورج
انکلستان باتفاق سلطان محمد شاه وارد شده بود و در دهلی
برای تاجکذاری رفت و پس از مراجعت ازدهلی باتفاق سلطان
محمد شاه به لندن رفتند

غرض سلطان محمد شاه یکی از رجال مقرب سلطان
انکلستان و درخود لندن خیلی معروف و محترم است و یکروز
که صحبت سلطان محمد شاه و درجه نفوذ و قدرت و تمول
او در میان امد خود شوقی افندی با یك حالت حیرت انکیزی
بمن کفت خیلی در لندن محترم است چنان این جمله را ادا
کرد که واضح بود ارزوی چنین مقامی را میبرد وحق هم دارد
زیرا او درقبال اقا خان چون پشه ایست در ساحت عنقا باری قریب
پنج ملیون تبعه او در هندوستان میباشند
که فقط مرید اراده و تابع فرمان او هستند و تمام ارزو و امال
تبعه او این است که اقا کی از لندن مراجعت کند تا انها بیایند
در سر راه او و از دور تعظیمی نمایند و متبرك شوند درهمان
سال نیز که اقا خان با جورج بود وبانکلستان رفتند جمعی از
مریدان او را قریب شصت نفر در کراچی ملاقات کردم معلوم
شد حضرات ششصدهزار روپیه باصطلاح خودشش لك روپیه اورده
و تقدیم استان حضرت اقا کرده اند و خودشان بزیارت دربمبئی
امده بودند چون خبر میرسد که اقا به پونه تشریف برده
پونه میروند معلوم می شود که در کراچی تشریف برده بکراچی

میایند و توقع حضرات مریدان هم این نیست که در خدمت خود اقا برسند و انقدرهم اقا ارزان قیمت نیست که انها بتوانند تشرف حاصل کنند بلکه فقط قانع اند بانکه دراستاسیون باشند که وقتی که اقا میخواهد سوار ترن بشود قامت اورا از دور مشاهده نموده و تعظیم نمایند و متبرك شوند یا موقعی که اقا می‌خواهد از کشتی پیاده شود انها در لب دریا از دور سجده کنند وسعادتمند گردند بدیهی است اگر صد یك تبعه و صد یك عزت و جلال این اقا را هم میرزا یامیرزا عباس می‌داشتند بهیچوجه گوسفندان را دربساط عزت و تمول خود راه نمی دادند شاهد او این است که وقتی میرزا محبوس و دلتنك و غریب و تنها در عکا بود یك بهائی بیچاره که برای زیارت او میرفت با صعوبت مسافرت ان وقت که بچه زحمات و صدماتی بعکا رسیده پس از مدت توقف یکماه درعکا شاید میرزا دوسه مرتبه بیشتر اورا بخود راه نمی‌داد و ان دوسه مرتبه هم هر دفعه بچه ادابی اورا می بردند که مراتب خلوص و کوچکی او دربارگاه الوهیت میرزا زیاد ترشود و باو چه تعلیماتی می‌دادند که چطور وارد بشود و چگونه تعظیم نماید و چسان اقدام مبارك را ببوسد و مؤدب وار بایستد و جمال مبارك را برنگاه نکند و معهذا میرزا پس از چندین دقیقه فوری اورا مرخص می‌کرد و فلسفهٔ اوهم همین است که اورا مرعوب خود کند و مقام خودرا بدین حقه ها دردل چنان بیدل غافلی زیاد کند که وقتی مراجعت بایران کند و بسایر بهائی ها میرسد فقط از عظمت میرزا و معجزه او ذکر کند که نمی‌شود چشمان مبارکش را دید ! ! و این رویه همین طور درعهد میرزاعباس معمول بود و اکنون نیز معمول است

دراینجا باز مجبور شدم در خلال سخن قصه مختصری عرض کنم یك جوان تحصیل کرده ازادی خواهی است که اقوام و بعضی از فامیل او بهائی هستند و چند سال بود می خواستند اورا تبلیغ کنند هرچه کردند وهرمبلغی برای او بردند و با او حرف زدند ایشان تصدیق نکرده و بهائی نشدند بالاخره با و گفتند که اگر چشمان فتان حضرت ولی امرالله شوقی افندی را به بینی تمام مشکلات توحل می‌شود و مؤمن صادق می‌شوی این شخص این حرف را یکی دیگر از حرفهای مزخرفشان تصور می نمود تاروز گار اورا بماموریت ادارهٔ سال گذشته به بیروت برد و چندی دربیروت توقف داشت و ابدا اهمیت انکه ولو برسبیل تفریح هم باشد این سه ساعت راه از بیروت بحیفا را برود و مشاهده‌چشمان فتان اورا بکند نداده بود تایکی از پروفسورهای تیاتفی به بیروت می‌اید و با بعضی کتب که نشر مرام و تعالیم تیاتفی ها است می خواهد بحیفا برود تاشوقی افندی‌را نیز بدان تعالیم مستحضر کند و وارد در طریقه خودشان نماید چون این جوان ایرانی بااو رفیق بود برای راه نمونی باصرار زیادی ایشان را باخود بحیفا میبرد و دوساعتی شوقی افندی را ملاقات می‌کنند و به بیروت مراجعت می نماید این جوان فوری برای اقوام بهائی خود در طهران نوشت که من رفتم و چشمان اورا دیدم علاوه از انکه فتان نبود و شخص مهمی نبود خیلی بنظرم کوچك امد و مانند یکی از جوانان متوسط تحصیل کرده‌طهران هم نبود و عجب دارم از اینکه شما ندیده عاشق شده‌اید وحالیه همان شخص در طهران است و چندین دفعه اینحکایت را برای بنده و دیگران نقل‌کرده است

باری سخن دراینجا بود که مقام روحانی و مادی اقاخان
نزد مریدان و تبعه او و عموم هندوستان و انکلستان زیاد است
مقارن مسافرت اولی نکارنده به بمبئی یکی از شعراء قصیدهٔ درمدح
او ساخته بود و یکهزار روپیه صله کرفت که مطلعش این است
گر که کسب نور از خاور نبودی ماه را ماه میکفتم رخ سلطان محمد شاه را
و نکارنده اوقاتی که در هندوستان بودم درتمام هند شب
ولادت اورا تبعه و مریدان چه جشن ها می دهند و چه چراغا ها
می کنند و چسان اسباب شادی وسرور فراهم می دارند که از حیز
تحریر و تقریر بیرون است و تادو هزار سال دیکر بهائیان نمی
توانند عده خودشان را بقدر نصف عده اقاخانی ها برسانند
تا بتوانند درشب مولود او جشن و سرور عمومی فراهم نمایند

مقدمه دوم

شرح قادیانی ها

بر قارئین محترم پوشیده نماند که غلام احمد قادیانی تقریباً
پنجاه سال قبل دعوی مهدویت کرد ومدعی الهام الهی شد وصدها جلد
کتاب از عربی و فارسی و اردو نظماً و نثراً از رشحات قلم
او تراوش کرده است و جمعی از مسلمین اهل سنت و جماعت
نیز بهمان فلسفه که ذکر شد دعوتش را پذیرفته اند و دعوت
او هم مانند دعوت سید باب دعوت متزلزل متذبذبی نبود یا
مانند دعوت میرزا دعوت مخفی و زیر لحافی نبود که درعکا
خودش را مسلمان سنی معرفی کند و در نماز جماعت حاضر
شود و ماه رمضان را روزه بکیرد و لکن در سرسر کاغذ نویسی
باطراف کند که من خدا شده ام و همه انبیاء را من فرستاده بودم

و اینك خودم امده ام و نماز نه رکعتی و روزه نوزده روزه جهة شما اورده ام ! ! اری غلام احمد قادیانی دعوت خود را اشکارا کفت حتی در ابتداء دعوت هم بناصر الدین شاه تلکراف کرد که من مهدی موعودم و با انکه این شخص بعد از باب و میرزا مدعی اینمقام کردیده و ایاتی دارد تبعه و پیروانش چندین مقابل اهل بها است و مبلغین او در اروپا وامریکا وسایر قطعات کره حتی طهران هست ووقتی که نکارنده در مملکت برما بودم یکی از مبلغین ایشان در انجا بود و به مهدویت احمد قادیانی تبلیغ می کرد و اینك پسر غلام احمد قادیانی خلیفة المهدی است که میراث پدر را بدست دارد و یك مسافرتی هم باروپا کرده بود همان موقعی که ما در کشتی سوار بودیم و ان قادیانی ها هم بودند حضرت خلیفه المهدی در لندن بود و شوقی افندی نیز بسویس رفته بودو حضرت اقاخان هم که اساسا درلندن مقیم هستند

رجوع به بیان ان یك نفر در کشتی

اری پس از شنیدن تبلیغات ان زردشتی که باشمشیر نفوذ که دلیل ساطع و برهان لامع بهائیان است در میدان محاوره و تبلیغ جولان می نمود انشخص دانشمند تبسم کنان کفت جان من شما چرا اینقدر کاسه کرم تراز اش شده اید و بخودتان تصدیع و زحمت میدهید که من یامثل مرا تبلیغ و دعوت بدیکران کنید درصورتیکه خود انصاحبان مبادی در بستر راحت غنوده اند و سر ببالین تعیش و اسایش کذارده اند شما چه اصراری در نشر و اشاعه افکار انها دارید

اکنون دراین کشتی این جماعت تبعه اقاخان هستند (اشاره بان چند نفر اقاخانی نمود) و ان دو نفر پیر و خلیفة المهدی

و شمانیز بهائی و مطبع شوقی افندی که‌الحال در اروپا ولندن است و خلیفة المهدی نیز شخصا برای تبلیغ به‌لندن رفته اند و اقاخان نیز در لندن است و هر سه اینها مدعی مقام الهامند و هر سه اینها مدعی مقام رسالت و ماموریت من عندالله اند حق وسزاوار اینست اول خودشان بایکدیگر بروند صحبت کنند لابد یکی راست می‌گوید و دوتای دیگر دروغ همان که کاررا یکطرفی نموده و مسلم شد کدام یك را خدا فرستاده و در ادعای خود صادق‌است بدیهی است من و دیگران بواسطه چنین هنری که اقلا رقیب خودش را مغلوب و معدوم نموده مطیع می‌شویم و ان هنر را بزرگترین معجزه او تصور می‌کنیم چونکه اینها مارا گوسفندمی دانند ماهم کشك و پشمی داریم از هرکدام شد ببرند و نوش جان کنند

راستی راستی خیلی جای تعجب است که مدعیان یکمقام مانند احمد قادیانی و میرزا هردو معاصر و خلیفه وجانشین‌انها نیز مانند خلیفة المهدی و میرزا عباس و شوقی افندی بایکدیگر معاصر این میگوید من مهدی اخرالزمانم و ان هم میگوید من مهدی موعودم و خودشان از یکدیگر راضی و کاری بیکدیگر ندارند و شاید هم در لندن در هتل ها و رستوران‌ها یکدیگر را ملاقات کنند و بمراتب حماقت تبعه و گوسفندان خود بخندند ولیکن دونفر یکی بهائی و دیگری قادیانی از سرشب تاطلوع صبح می نشینند این برای مولای خوداقامه برهان و دلیل‌میکندوان برای سرور و مولای خویش حجت و دلیل میاورد و شاید اخر شب هم بخصومت و نزاع مبدل شود ! !



سید جمال الدین افغانی

در اینجا بی مناسبت نمی بینم ذکری از مرحوم سید جمال الدین اسد ابادی همدانی کنم همان شخص بزرك و نابغه عصر که میرزا عباس اورا نه پسندیده بود و افکار وعقاید وی را نا درست می‌دانست چنانچه در جواب مدیر روزنامه المؤید مصر اظهار عقیده خودرا نسبت بسید مرحوم گفته و مدیر روزنامه بیانش را درجریده درج در معرض افکار عمومی گذارده بود

این شخص از ادباء درجه اول و نوابغ عصر بود و خیلی در توحید عالم اسلامی و تشیید مبانی عدل وانصاف زحمت کشید و اثار مهمی از خود بیادگار گذاشت وعالم انسانی را مرهون

خدمات خود نمود در رساله نیچریه اش پس از بیان مرام و
عقاید مادیون می گوید — پس می گوئیم مادیین یعنی نیچریها
در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه و بهیئت گوناگون
و باسامی مختلفه ظهور و بروزنموده اند گاهی خودرا باسم‌حکیم
ظاهر ساخته اند زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه
کرده اند و وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز والحقایق
و صاحب‌علم باطن قدم در میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده
اند که مقصود ما دفع خرافات و تنویر عقول امم است و ایامی
بصورت محب فقراء وحامی ضعفا و خیرخواه بیچارگان برامده
اند و ساعتی از برای اجراء مقاصد فاسده خود دعوی نبوت
نموده اند نه چون سایر انبیاء کذبه و گاه گاهی هم خودرا مودب
و مهذب و خیرخواه امت نامیده اند ولیکن در هرجیل که یافت
شدند و در هرقوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند
و بهر لباس و بهر اسم که برامدند بسبب مبادی فاسده و اصول
باطله وتعلیمات مضره و اراء مهلکه و اقوال ممیته‌خود موجب
زوال ان جیل و باعث‌اضمحلال انقوم و علت فناء ان امت‌گردیدند
و هیئت اجتماعیه انامم را اعدام نموده احاد انهارا متفرق کردند
و پس از انکه با بیانات متینه ثابت می‌کند که نیچری‌ها یعنی
مادیون بهر اسم و رسم و بهر لباس و رنگی که امدند موجب
تشتت و تفریق است شدند و باعث انحطاط و اضمحلال ملت
گردیدند و پس از ذکر مزدك و غیره و ظهور و غلبه اسلام‌ذکر
باطنیه را می‌کند و می‌گوید

و همین گونه غلبه و عزاین امت شریفه را بود تاانکه در
قرن چهارم نیچریها یعنی‌طبیعیین باسم باطنیه و صاحب السر در

مصر اشکارا شدند و زبانیه خودرا در جمیع اطراف واکناف بلاد مسلمانان خصوصا در ایران منتشر کردند و چون این نیچریها اصحاب باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه واله وسلم جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم وسعه فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین مبین و صیانت عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشرآراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را براین قرار دادند که اولا تشکیک کنند مسلمانانرا در عقاید خود و پس از تثبیت شك درقلوب عهد و پیمان ازایشان بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند و گفتند نیز برمعلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام با رؤسای دین اسلام به نهج تدلیس رفتار نماید و واجب استاورا که قادر برتاسیس مطالب خود بوده باشد

و چون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه اورا تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبادت از مرشد و راهبر کامل است وچون بحق رسیدی اکنون تورا باید که خود رااز این اعمال ظاهریه بدنیه خلع نمائی و بعداز زمانی اورا میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیود از برای ناقصین است که بمنزلهٔ بیماراناند و چون توکامل گشتی لازم است که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دائرهٔ واسعهٔ اباحت نهی * چه حلال و چه حرام * و چه امانت وچه خیانت * و چه صدق و چه کذب * و چه فضایل و چه رذائل *

و پس از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار

الوهیت و اثبات مذهب نیچری دسیسهٔ دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هرگونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار کن و مسمی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان می کوشیدند تا انکه علمای دین و سایر رؤسای مسلمین براین امر مطلع شده درصدد معارضه بر امدند و چون انها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر اراء باطله خود خون هزارها از علماء وصلحاء و امراء امت محمدیه را اغتیالا ریختند و بعضی از انها ان عقاید فاسده مضره وا فرصت یافته بر روی منبر الموت جهاراً بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت (۱) هیچگونه تکلیفی نه ظاهری (۲) و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس از ان هر که هرچه خواهد بکند که تکلیف بر خاسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز گردید

---

۱ قیام خودرا بقیامت تعبیر میکند * چنانکه بابیان نیز همین تعبیر را درحق سید باب میکنندکه تطلع الشمس من مغربها * چون مشرق شمس نبوت از خانواده هاشمی و سیادت بود ودر همان خانواده غروب کرد بازاز همان خانواده طلوع کرد یعنی باب سید است (۲) وعلی ذکره السلام بمناسبت آنکه بقیام او قیامت ظاهر شده و در قیامت تکلیفی برای عباد نیست همه تکالیف را از مردم برداشت چنانکه شعراساختند * برداشت غل شرع بفرمان ایزدی * از گردن انام علی ذکره السلام وبهمین طوردر بدشت گه احباب باب جمع بودند وقرة العین حجاب خودرا برداشت و اینمعنی بنظر بعضی اصحاب گران آمدفوری میرزا برای تسکین حضرات قرآن را گشود و بدین آیه * تأتی الساعة بغتة * استد لال کرد که امروز قیامت بر پا شده و احکام مرتفع گردیده است

و بالجمله این نیچریها اهل باطن و خداوندان تاویل یعنی ناتور الیسمهای قرون سابقه مسلمانان بحیله کمال خلق را بجمیع نقائص و رذائلی که بر اندازهٔ امم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه تنزیه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات از ان است در این دار دنیا از الواح عقول ستردند و بمرورزمان اخلاق امت محمدیه را شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده ان امت شریفه تزعزع انداختند تا انکه شجاعت و بسالت انها بخوف و جبانت و امانت و صداقت ان ها بخیانت و دروغگوئی و محبت اسلام انها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل کردید

و از ان بود که جماعتی از صعالیك فرنك در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صد ها شهرها و قریه را خراب نمودند و خون هزارها را رایکان ریختند و تا قریب دوصد سال مسلمانان از دفع ان صعالیك عاجز ماندند و حال انکه پیش از ان فساد اخلاق و تباهی عقاید قوم فرنك را در ممالك خود از دست مسلمانان راحت و ارام نبود

و همچنین کروهی ازاوباش تاتار وترك ومغول با چنگیزخان امده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را برخاك ریختند و مسلمانان را اینقدرقوه نشد که این بلیه را از خود دورسازند با وجود اینکه دراول اسلام باقلت عدد تا سورچین جولانکاه اسب مسلمانها بود وان همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مکر ازخیانت و دروغ کوئی وجبانت و کران جانی وضعف وسستی که اثار ان تعلیمات فاسده بود

و چون اداب و اخلاق دیانت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا هزار کوشش بعد ازسالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنك گرفته چنگیزیان را بشرف اسلام مشرف کردند و لیکن نتوانستند که ان ضعف را بالکلیه زائل سازند و ان سلطه وقوت خود را اعادة نمایند زیرا انکه ان سلطه نتیجه ان عقاید حقه و ان خصائل پسندیده بود و بعد در تطرق فساد اعاده انها متعسر گردید — واز این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صلیب میگیرند وچنان لائق بود که اغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه انها را از شروع ان تعلیمات فاسده واراء باطله بگیرند

مخفی نماناد بابیهائیکه در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزار ها خون عباد الله را بنا حق ریختند کوچك ابدالهای نیچریهای الموت وچیله ها یعنی کچکول بردارهای همان طبیعیین گردکوه میباشند وتعلیمات انها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظرشد که فیما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال انها درامت ایرانیه یافت خواهد شد انتهی

حسن صباح

چون قدری از اشارات سید جمال مرحوم به تعالیم فاسده و مبادی ممیته ساکنین قلعه الموت بود مناسب است شرذهٔ از احوال حسن صباح را مجملا ذکر کنم و با ساکنین قله عکا و حیفا مقایسه نمایم—حسن‌صباح نیز ازاشخاصی بود که در هدایت امر در دوره ملوك اسماعیلیه موقعی که از دربار سلطان ملك شاه‌خائب وخاسر بر گردید و در سنه ٤٦٤ بدیار ری شتافت در

انجا بدام عبد الملك ابن عطاش که داعی اسماعیلیه بود افتاد و چنان فریفته و مجذوب گردید که از روش اثنی عشریه دست کشید و بطریقه اسماعیلیه در امد و چنان در ان اوقات منجذب و مشتعل گردید که باصفهان برای دعوت اسماعیلیه رفت و از خوف سلطان ملك شاه وخواجه نظام الملك درخانه رئیس ابوالفضل پنهان گردید و پیوسته منتهز فرصت و مترصد وقت می بود که بوسیلهٔ مقاصد خود را اجرا کند

وبنا بر توهمی که از ملکشاه داشت در سنه ۴۷۱ ازحدود عراق و اذربایجان بمصر رفت و پسر مستنصر علوی که در ان زمان بر مسند خلافت متمکن بود وی را منظور نظر الطاف و اعطاف گردانید .

و حسن یکسال و نیم در پناه دولت پسر مستنصر بسر برد و از مبرزین اصحاب او شد و بعد از ان میان او وامیر الجیوش بساط خصومت ممهد شد بواسطه انکه مستنصر پسر خود نزار را از ولایت خلع کرد و ان منصب را به پسر دیگر خود احمد که المستعلی بالله لقب داشت تفویض فرمود و امیر الجیوش باینمعنی همداستان بود .

حسن گفت نص اول معتبر است و مردم را بخلافت نزار دعوت کرد و امیر الجیوش او را از ان گفت و شنود منع می‌نمود حسن بسخنش التفاتی نمیکرد لاجرم امیر الجیوش بر وی خشم گرفته باتفاق بعض امرا بعرض مستنصر رسانید که حسن را در قلعه دمیاط محبوس باید گردانید و مستنصر در ان باب تعلل می نمود ناگاه برجی از بروج ان قلعه که در کمال متانت بود بیفتاد مردم ان صورت را بر کرامت حسن حمل نمودند اما اخر

امیر الجیوش بر حسن غالب امده او را با طایفه از اروپائیان به کشتی نشانیده بطرف اروپا فرستاد .

چون کشتی در میان دریا رسید تند بادی وزیدن گرفت و اب دریا متموج گردید و ساکنان کشتی اغاز اضطراب و وحشت کردند وحسن همچنان برحل خود مطمئناً میزیست در اناحوال یکی از مسافران از حسن پرسید سبب چیست که شما مضطرب نیستید جواب داد مولانا خبرداده که اسیبی بکشتی نخواهدرسید و بحسب اتفاق همان لحظه شورش دریا تسکین یافته و مردم محبت حسن را در دل جای دادند و باری دیگر بادی صعب در امتزاز امده کشتی حسن را بشهری از شهر های مسیحیان برد و حسن در انجا باز در کشتی نشسته در حدود شام (اسیای صغیر) از کشتی بیرون امده بحلب شتافت و از انجا بایران و اصفهان امد و بدین منوال در نقاط ایران بطور پوشیده وپنهان سیر می نمود و مردم را بروش اسماعیلیه وامامت نزار دعوت می نمود و داعیان خود را بقلعه الموت و قلاع دیگر رود بار ومازندران فرستاد تا خلایق را بهان مذهب و طریقه اغوانمایند و بر خلاف طریقهٔ بهائیه باندك زمانی مردم بسیار دعوتش را پذیرفتند و جمعی بی شمار در ربقه طاعتش وارد گردیدند و چون نزدیك بان رسید که مهم حسن تمشیت پذیرد درقصبهٔ که در نواحی الموت بود ساکن گشته خود را در کمال زهد و تقوی باهالی ان حدود معرفی نموده که همگی مرید و معتقد باو گردیدند و با او بیعت کردند .

درصورتیکه میرزا نتوانست درمدت توقف دوازده ساله بغداد خود دو نفر بغدادی را منجذب کند و فریفته نماید که تابع و

مرید او گردند یا در مدت عمر خود که در عکا زیست نتوانست پنج نفر از اهالی عکا را مرید و معتقد بخود نماید

و در ماه رجب ۴۹۳ ساکنین قلعه الموت حسن را بقلعه بردند و چون بقلعه رفت علوی مهدی را که از قبیل سلطان ملك شاه حاکم ان حدود بود بچه طریق فریفت و ملك قلعه‌را از او خرید قارئین محترم در متون تاریخ خوانده اند غرض اینست که کار حسن بالا گرفت و باندك زمانی تمامی بلاد رودبار و قهستان در تحت تصرف او در امد و مدت سی و پنج سال بدولت واقبال گذرانید و پس ازوی هفت کس از اتباع وخلفای او بامتداد یکصد و هفتاد و یکسال امامت و ریاست نمودند

باین ترتیب که پس ازحسن کیا بزرك امید ولایت وامامت را عهده دار بود و مانند خود حسن بعضی از فدائیان را به ترور وقتل جمعی از اشراف‌وعلماوصلحاواذار کرد که گروه‌بسیاری را در ایران و مصر و شام و سایر اقطار ترور کردند و پس از استقرار اهمیت و ریاست خود در سنه ۵۳۲ درگذشت وپسرخود محمد را جانشین خویش قرار داد

وقتی‌که محمد باریکه الحاد و ریاست جالس گردید مقارن همان احوال الراشد بالله عباسی بر دست جمعی از فدائیان کشته شد و چون این خبر به الموت رسید مدت هفت شبانه‌روز نقاره بشارت زدند .

و محمد نیز بروش پدر خود و حسن صباح متظاهر به شرع بود و کار ترر و قتل اعیان و زهاد و علما را چون پدر و حسن تعقیب می کرد و در سنه ۵٤۰ درگذشت و حسن این محمد پسر خویش را که بعلی ذکره السلام مشهور است خلیفه

خود قرار داد

و علی ذکره السلام بر خلاف پدر که عامی بود در ایام پدر به کسب علوم عقلی و نقلی مشغول گردید و پس از انکه فی الجمله فضیلتی اکتساب نمود بفریب مردم پرداخته معلومات خود را برشته تحریر در اورد وچون پدرش محمد بغایت عامی بود الموتیان علی ذکره السلام را متبحر عالمی تصور کردند و وی را امام مفترض الطاعه دانستند و او بغمز ولمز می گفت که من امامم

پدر چون واقف شد گفت ماداعی امام هستیم نه خودامام و پسررا نهی کرد و دویست و پنجاه نفر از اشخاصی که بامامت پسرش علی ذکره السلام قائل شده بودند کشت و علی ذکره السلام نیز مداهنه و مجامله نمود تاپدر درگذرد و همین که پدردرگذشت علنا اظهار امامت کرد ونسب خودرا بالمستنصر باالله العلوی رسانید

باینمعنی که درزمان حسن صباح ابوالحسن صعیدی بعداز فوت مستنصر علوی از مصر بالموت امد و کودکی از اولادنزار را که شایسته مسند امامت بود همراه اورد ووقتی ان کودك زرك می شود باعیال محمدابن زرك امید مباشرت می نمایدچه خوب گفته

اذالمرء لم یدنس من اللوم عرضه فکل رداء یرتدیه جمیل
وان هولم یحمل علی النفس ضیمها فلیس الی حسن الثناء سبیل

(برای انکه بعقیده انها فعلی[1] که ازامام صادور یابد ولو برخلاف شرع باشد جایز بلکه مستحسن است) علی ذکره السلام بوجود می اید

باری این علی ذکره السلام در سنه ٥٥٩ مجمعی اراست و

---

[1] بهائیان نیزولی امرالله شوقی افندی رافاعل مایشاء وحاکم مایریدمیدانند ؟

منبری گذاشت و درحضور جمعی ازاشراف واعیان برمنبر صعود کرد و خطبه خواند و دعوی امامت و شرع جدید نمود وهمان دعوت درقلوب جمعی از ملاحده نافذ و راسخ شد و تبعیت اورا قبول نمودند و مدتها نیز این رسوخ و نفوذ استمرار داشت

دراینجا خوب است بهائیان متذکر شوند که اطاعت وتبعیت جمعی اگر دلیل حقانیت و صدق ان مدعی شود میبایستی حقانیت و صدق علی ذکره‌السلام چندین درجه شدید تر و عظیم تر از میرزا باشد چرا که عده مطاوعین و متابعین او چندین مقابل بابیان و بهائیان بوده است ـ باری پس از انکه در سنه ٥٦١ علی ذکره السلام بدست حسن ابن محمد نامور کشته شد

پسرش محمد ابن علی ذکره السلام در قلعه الموت برسریر امامت نشست و دراظهار کیش ضلالت از پدر عالی تر و مجد تربود و درزمان او ملاحده و فدائیان خون جمعی کثیرازعلماء و صلحاء و زهادرا ریختند

و پس از وی جلال‌الدین حسن ابن محمد ابن علی ذکره السلام در سنه ٥٦٧ تاج خلافت بسر نهاد و برخلاف پدر طریق دیانت و اسلام را پیش گرفت و سائط و سفرائی بناصر خلیفه و سلطان محمد خوارزم شاه و سایر ملوك إسلام فرستاد از حسن اعتقاد خود و ترك نمودن رویه باطلهٔ مشئومه اباء خویش انانرا واقف نمود

و خلفاء و سلاطین او را در این امر تصدیق و ترحیب نمودند وابواب مکاتبات ومراسلات‌را مفتوح ساختند وائمه دین‌و علماء سید المرسلین درباب صحت اسلامش فتاوی نوشتند واورا جلال الدین حسن [illegible] سلمان خواندند

[illegible] جلال [illegible] حسن [illegible] ز روزی در حضور فقهاء و مفتیان

قزوین که در باب اسلام او سخن داشتند اباء و اجداد خود را لعن کرد و مصنفات حسن صباح را که مشتمل بود بر اصول و فروع مذهب اسماعیلیه بسوخت و درتشئید قواعد شریعت غراء بنهایت سعی و اهتمام قیام نمود و سعادت دنیا و اخرت را برای خود و زراری خود اماده ومهیا فرمود اگر چه بعد ازوی پسرش علاء الدین روش نیکوی پدر را تعقیب ننمود و بروش سوء اجداد خود در کفر و الحاد باز گشت نمود و رسید باو و فرزندانش انچه که شایسته وسزاوار بود چنانکه در متون تاریخ مرقوم است

در اینجا من خیلی امید وارم باین دو شخص که فعلا وارث الوهیت میرزا شده اند یکی جناب شوقی افندی که رئیس و مقتدای جمعی است و یکی دیگر جناب میرزا محمد علی که او نیز مقتدای بعضی است و خوش بختانه این دو با یکدیگر مخالف و ضدند و هر دو از اوضاع دنیا و احساسات اولاده قرن بیستم واقف و مطلعند و از داخله خود نیز کاملا بصیر و خبیر داو که عدهٔ ندارند و ان مختصری هم که هست هر روزه رو بهشیاری و بیداری میروند ودر اتیه برای انها چیزی باقی نخواهد ماند

امروز چقدر خوب است میرزا محمد علی یا شوقی افندی معاً و یا یکی از انها منفرداً قد مردانگی بلند کنند و خود را مبدء تاریخ مهمی قرار دهد . و باهل دنیاحقیقت را اعلان کنند و جلال الدین وار خود را محبوب القلوب اهل عالم کنند و برای سعادت دارین خود این شرافت را احراز نماید که ابد الاباد ذکرش باقی ماند و اولاده انها در اتیه بعزت واحترم

زندگی نماید ودر عوض اینکه فعلا محبت خود را بهزار وسیله و دسیسه در قلوب عده مختصری از ابلهان جای داده اند محبت خود را درقلوب پاك بی الایش نبغاء و فلاسفه وعلماء و جمیع اهل عالم جای دهند که الی الابد او را تقدیس نمایند

سرادق غیب لازم است

میرزا عباس‌در سن۲٤ سالکی در زمان حیات پدر در بغداد عکسی کرفت که‌خودتنها با فینه و دور سری سفیدی روی‌صندلی نشسته‌است وپس از فوت پدر که‌میراث الوهیت باو رسید هرچه بهائیان اصرار کردند که عکس از او بکیرند قبول نکرد و چون نبض بهائیان بدستش بود که انها ایمان بغیب دارند و نباید‌عکس بشریت اورا به‌بینند مبادا رعب و سطوت غصن اللهی از او سلب شود از اینجهة تا بسن ٦٥ سالکی عکس از او بر داشته نشد تا بالاخره در سنه ۱۳۳۰ بامریکا و اروپا رفت و در انجا عکس فوری بغتتی از او کرفتندو چون دید عکس برداشته شده‌ومقصود او از اختفاء صورت عنصری حاصل نکردید کفت اکنون که‌عکس برداشته شد باید عکس خوبی انتخاب کرد

از اینجهة مکرر در مکرر عکس برداشت تا بالاخره یکی‌از ان عکس ها که خیلی پسندیده او واقع کردید انتخاب کرد ودر اغلب خانهای بهائیان ان عکس هست اینك یکی از عکسهای اودر صفحهٔ ظهر است

اما بعکس‌خود عکس پدرش میرزا را که‌من دیده ام چه طور با حالت تصنع و غیر طبیعی نشسته ان عکس را مخفی در خانه کذارده و نمی کذارد منتشر شود مبادا بواسطه دیدن ان ارکان خدائی او در قلوب متزلزل کردد



این عکس از بهترین عکس های او میباشد که خودش اورا پسندیده و انتخاب
نموده که در جلد اول سفر نامه خود همین عکس را گراور کرده است وما هم آنرا
در اینجا درج نمودیم تا بر ما ایرادی نگیرند

فقط بهائیانی که بعکا می روند یکروز اجازه می‌دهد که
بروند ان عکس را زیارت کنند بدین طریق که میرزا ها... یا
یکی دیگر از دامادان مبارك میرزا عباس با یك حالت تصنع ... ی
دست ها را از بال عبا بیرون اورده و گلاب پاش بدست ... در
دهلیز اطاق می ایستد و مسافرین را بطور ایماء و اشا... لع
نعلین امر می کند سپس گلاب بدست انها می زند و احا... د.

در اطاق می دهد مثل اینکه خدای سمیع بصیر غالب قادری در عرش عظمت و کبریائی نشسته و اینها می خواهند بین یدی الله حاضر شوند و اینگونه تصنعات و ظاهر سازی ها در قرن بیستم هر فرومایهٔ را بیدار می‌کند که این چه بساط حیله‌بازی است و این چه دکه خدا سازی است درصورتی که میرزا هادی درهمان اطاق چه‌عیش و نوش‌ها کرده ز چه شوقی افندی ها پس انداخته اما نزد ان شخص زائر و مسافر برای انکه اورا بکلی گوسفند کند باینطور که عرض شد رفتار می‌کند

و عجب در این است بعضی از بهائیان که بانجا رفته اند وهمین حرکات و بدتراز اینهارا مشاهده نموده‌اند منتقل نگردیده‌اند

چشم بازو گوش باز واین عمی حیرتم از چشم بندی خدا

زیارت نامه

شهوت ریاست خدائی و سروری چنان بمیرزا مستولی بود که درزمان حیات خود پیوسته دستور العمل احترام قبرخود و طریقه زیارت کردن جسد خودرا می‌داد که میباید چسان‌وارد شوند و بچه ادب و خضوع و خشوعی بایستند و بچه تواضع و ترتیبی زیارت نمایند و باینکه می‌دانست مهارت ادبی پسرش میرزا عباس زیاد است و پس از فوت او زیارت نامه برایش خواهد ساخت معهذا از کثرت شهوت کبریائی فرصت نداد که پس از درگذشتن او زیارت‌نامه‌اش‌را بگویند ازاینجهة خود برای زیارت قبرش این زیارت‌نامه‌را نوشت که‌اکنون بهائیان از دور ونزدیک می‌خوانند

الثناء الذی ظهر من نفسك الاعلی و البهاء الذی طلع من جمالك لا ـ علیك یا مظهر الکبریاء و سلطان البقاء و ملیك من فی لا ض و السماء الی اخر *

و این نیز اکتفاء فرموده و جسد خودرا قبله قرار داد
اذا اردتم لصلوة ولوا وجوهکم الی شطری‌الاقدس المقام المقدس
درصورتیکه لنین یك شخصی مادی بود و همه چیز برایش اماده
و موجود بود معهذا از حطام دنیوی چیزی را نخواست وبرای
خود امتیازی قائل نشد نه تسبیح مرواریدی ذخیره کردکه
برادرزن از یکدیکر بربایند و نه قالی های قیمتی نکهداری نمود
تادرتقسیم او جدل نمایند نه برای اغصان و افنانش امتیازی‌مقرر
داشت تاناقضین و مشرکینی تولید شود (۱) و نه برای جسدش
محلی معین‌نمود تاروضه (۲) مبارکه تشکیل‌میابد و بهانه‌اخذتحف
و هدایا کردد

بیت الله یا خانه بغداد

از دست رفت

اغلب اوقات از میرزا عباس اشتباهات و کارهای غلط ناشی
می‌شد که‌ازیك ادم مجرب‌عادی انانداز‌ه خبط ناشی نمی شد و
اغلب از خواص او بدین نکته واقفند

حتی یکی از خواص او که پیرمردی است و درحقیقة نکاه
داری قلعه عکا و تاسیسات زخارف و تجملات حیفا بواسطه
جانفشانی و پول رساندنش بمرکز حیفا بود و اکر او و حس
تکدی و پول جمع نمودن و بمرکز رسانیدنش نمی بود لوای
این امر خوابیده بود و چندان رونق و جلوهٔ نداشت مکرر به

---

۱ تبعهٔ میرزا عباس تبعه میرزا محمد علی را ناقضین مینامند و تبعه میرزا
محمد علی تبعه میرزا عباس را مشرکین میگویند

۲ روضه مبارکه نام مرقد میرزا است و در بهجی عکا واقع است

خودم و دیگران می گفت اگر من مطیع سرکار اقا (میرزاعباس) نمی بودم و اورا مطاع نمیدیدم تمام کارهایش را غلط میدانستم که از روی دانش و فکر نیست و در موارد عدیده این قدرفکر این پیر مرد بر فکر میرزا عباس مزیت و غلبه پیدا نمود که بخودشان نیز در بسیاری از موارد تسلیم فکر و اراده او شدند بحدی که اگر امری میکرد که مثلا پولی به محلی برساند واو صلاح نمیدید و نمیرسانید میرزا عباس ازرده نمی شد ومی فهمید حق باان پیرمرد بود

در قضیه خانه بغداد گفتم نزد بهائیان بیت الله استواکنون مطاف ملاء اعلی و دراتیه زیارتگاه عموم اهل بها خواهد شد این خانه مدعی پیدا کرد که حقاً و عدلا و ارثا از اواست وکار بدعوی و عدلیه و وکیل کشید چندین سال در کشمکش ومخارج اینکار بودند و گاهی از طهران از همین شخص پیر مرد برای مصارف محامی و محکمه پول میطلبیدند و حواله میدادندایشان رد می نمود و در مکاتیب خود بمیرزا عباس گوشزد می کرد که اینکار غلط است و نباید امروز نقد معلوم را مخارج نفع موهوم کرد اگر امر بهائی توسعه پیدا کرد و عده بهائی زیاد شد در اتیه خودشان باالطبیعه دوست می کنند و بناهای عالیه چون مسجد الحرام برپا می نمایند و اگر خروس نخواند و نشد انچه که در مطمح امال وارزو است چرا انسان خسارت کند و این پولی را که من بچه خون دل ده شاهی پنجشاهی ازز نهای بیوه و اطفال یتیم می گیرم یکدفعه بیك خرج بیهوده مصرف شود

معهذا میرزا عباس چون خیلی در خانه بغداد کوشش و اصراری داشت که او را از دست ندهد حتی یکنفر از مسلمین

انوقت را (که از قرار مذکور اهم بر گشته است و فعلا در باد کوبه است) به بغداد برای ترافع و دعوای خانه فرستاد وخودشان نیز چون در ان اوقات لقب سری از دولت بریطانیا گرفته بودند و باندازه ان لقب در دوائر حکومت مستعمراتی اکلیس مسموع الکلمه و با نفوذ بودند بتوسط حسین افندی که از افنان وسکرتر مندوب سامی در بغداد تلکرافات به بغداد می‌کردند و بمقامات رسمی اظهار می داشتند که ان خانه از ایشان است و چندی هم محکمهٔ بغداد ان خانه را توقیف و خلع ید از متدافعین نمود وبالاخره پس ازمخارج بسیار وزحمات بی شمارحق با ان پیرمرد شد و خانه از دست رفت !

باری مقصدم در کلام دیگر این پیر مرد است که یکروز بمن کفت سرکار اقا (میرزا عباس) یك مقدار عبای نائین از من خواسته بود که بفرستم و او در حیفا بان عربها و ملاهای کردن کلفت حیفا تعارف و هدیه بدهد با انکه اساساً غلط بود معهذا اطاعت کرده وان عبا ها را تهیه نمودم وهمان طور ماندند و وسائل نقل فراهم نشد تا همه را بید زد و از حیز انتفاع افتادند (این قسمت اخیر یادم نیست که در بین راه خراب شدند و بمقصد میرسیدند یا در همین جا ازبس ماندند معیوب شدند)

یکروزدیگرهمین شخص پیر مرد گفت سادات افنان شیراز از حالا بطمع تولیت خانه شیراز نشسته و هر روز برای مخارج بیت انجا نقشه جدیدی میکشند و طرح بدیعی می ریزند که بدین واسطه خوج تراشی کنند و بدین بهانه عریقه نکاری بحیفا میشوند تا سرکار اقا را مجبور می کنند که بمن حواله کنند بان کردن کلفت های شیراز پول بدهم و نخواهم داد !

روز دیگر همین شخص به من گفت اعضاء محفل روحانی
هرروز برای مدرسه تربیت مخارج و مصارفی در نظر میگیرند
و از من پول میخواهند البته نمیدهم خدمت سرکار آقا مینویسند
او نهصد تومان حواله کرد بالاخره باهزار اشکال و مسامحه اورا
دادم و دوباره نوشته اند دیگر نخواهم داد زیرا سرکاراقا (میرزا
عباس) مطلع نیست چه خبراست و این اعضاء محفل روحانی چه
کسانی هستند و چه مقاصد سوئی دارند و مکرر در مکرر شکوه
جاه طلبی و خود پسندی اعضاء محفل روحانی را (که درجلد
دوم اسامی انها و هویت و مقاصدشان و خسارات اجتماعی شان
را می نگارم) نزد من کرده و بان لهجه فحش هائی راکه بانها
داد و ان لهجه مخصوص خود اوست ذکر نمیکنم چرا که خارج
از تقدیس قلم نگارنده است

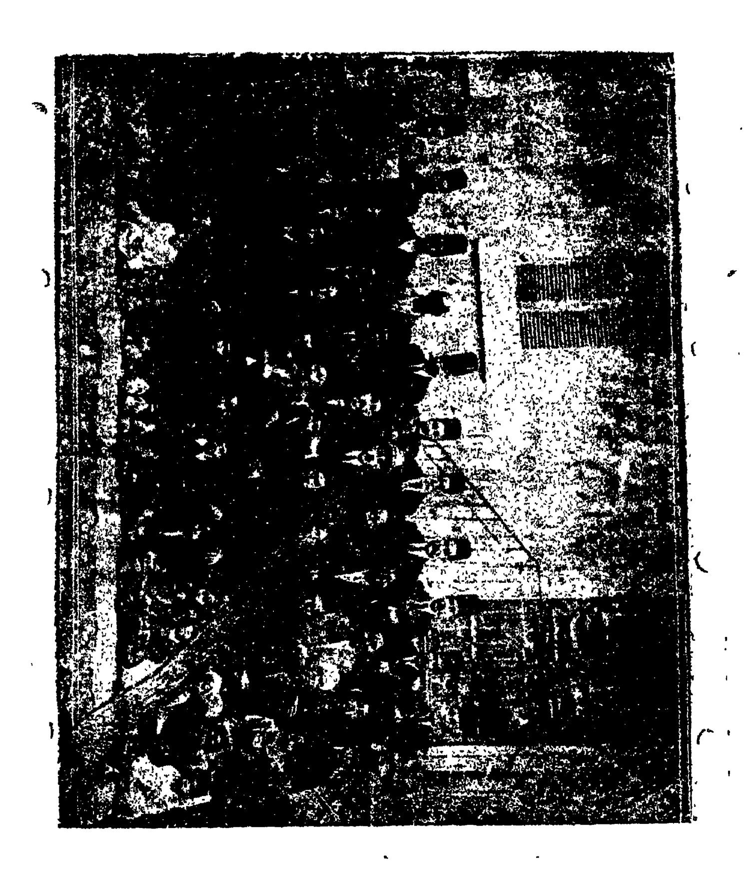
(میرزا به‌تصدیق‌خودش درستکار وخوش اخلاق نیست)

اوقاتیکه درخاك مصر بودم بهائیان پرت سعید دعوتم کردند
در محفلی که قریب پانزده نفر بهائیان انجا بودندهریك‌ازگرفتاری
و زحمات خود شرحی میدادند که درفلان سال چه شد و در
فلان تاریخ چه صدمه بما وارد امد و خوشبختانه مسلمین این
دیار نمیدانند طریقه و عقیده ماچیست و الا بکلی مارا نابود
مضمحل مینمایند بمناسبت انوقت و ان محفل من خطابه خواندم
و نطقی ایراد کردم که مفادش این بود تاجمعیت شما قلیل‌است
البته دچار اینگونه بلیات و مصیبات‌خواهیدشدعلی هذا یاشمامیباید
ترك اینمرام و عقیده کنیدو مسلمان شوید و این دوئیت وجدانی
را برای خودتان نه‌پسندید و یااگر در عقیده خود مصریدناازپرید
متابعت مراد و پیشوای خودتان را بنمائید یعنی بهر وسیله و

حقه شده است و بهر دروغ وتدبیری که میسور است متشبث شوید شاید عده شما افزوده گردد همین که باین وسائل توانستید عده خودتان را بصد نفر یادویست نفر برسانید شاید ازاینگونه تعرضات و تضییقات ایمن شوید — همگی پسندیدند که اینطور است و حاج محمد یزدی برادر بزرك اقا احمد یزدی (داماد میرزا عباس) شخص پیرمرد و از قدماء بهائیان است تصدیق کردو گفت بهترین علاج ان است که ما بدرستکاری و اخلاق حسنه خودمانرا معرفی کنیم تابمقصود برسیم یعنی عده خودمان رازیاد کنیم و جمال مبارك (میرزا) دریکی از الواح قسم میخورد که (۱) والله اگر کسی از بهائیان دریك شهری دارای درستکاری و اخلاق حسنه باشد جمیع اهل انشهر بواسطه درستی و حسن خلق انشخص بهائی میشوند و از من استدعا کرد این نطق اورا که عین عبارت میرزاست برای حضار بعربی ترجمه کنم در جواب گفتم حاضرم و تعریب میکنم ولیکن از اینمطلب این چند نفر بهائی نیز میلغزند و بر میگردند * گفت چرا ؟

گفتم خواهند گفت که معلوم میشود الی کنون یك نفر بهائی درستکاری در هیچ شهری پیدا نشده است که اهالی انشهر بهائی شوند پس در این هشتاد سال هر چه می شنویم دروغ بوده ولیکن در عکا خود میرزا سالها زیست کرده بود و اهل عکا که تماماً بهائی نشده اند سهل است یك نفر هم برای نمونه بهائی نشد یا این کلام و قسم او دروغ است و یا انکه خودش نیز درستکار و خوش اخلاق نبوده است و همچنین میرزا عباس که علاوه از توقف عکا قریب بیست سال در حیفا زندگی نمود

۱ در صریح لوح میرزا مذکور است



و غیر از بیست نفر انهم از عائلهٔ خودش کسی دیگر بهائی نشده است پس نتیجه چنین می شود که علاوه از اینکه یکنفر بهائی درست کار خوش اخلاقی در عالم یافت نشده خودشان نیز که صاحب این مبادی و اصول هستند از پیرایه ودرستکاری وحسن خلق محروم مانده اند

گفت به چه‌میگوئی — خود جمال مبارك (میرزا) مایل نبوده است که اینها بهائی شوند — خنده ام گرفت و در ضمیر خود گفتم سبحان الله این طایفه چقدر بدبخت شده اند وچسان از طریق عقل و نهی محروم افتاده اند بعد متذکر شدم که‌اینها کور (۱) شده اند تا جمال مبین بببینند و کر شده اند تا صوت ملیح بشنوند وجاهل شده اند تا از علم میرزا نصیب ببرنداینك در گراور صفحه‌قبل‌عکس نکارنده وهمان حاجی محمدهستان ـ شخص ریش سفیدی که بطرف دست راست من ایستاده او است

مخفی نماناد عکس مزبور بنا بر خواهش شوقی افندی برداشته شد زیرا موقعی که من در حیفا به پرت سعید میامدم از من درخواست نمودند که عکس بهائیان پرت سعیدرا برداشته و خدمتشان بفرستم من نیز چون بدانجا رسیدم نخست همین درخواست‌را به‌بهائیان انجا ابلاغ داشته و ایشان نیز عده‌خودشانرا از اسماعیلیه و قاهره طلبیدند و چون همگی مجتمع شدند این عکس را گرفتند و بر حسب دستور بحیفا و طهران و امریکا فرستادند تا اسباب دلگرمی و اشتعال احباب شود چنانچه همان

---

۱ میرزا درکلمات مکنونه بمریدان خودمیکوید * کورشو تا جمالم بینی‌وکر شو تا صوت ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری‌کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من کر شو یعنی از استماع غیر کلام من‌جاهل شو یعنی از غیرعلم من !

عکس را هم در نمره یك سال ابریل ۱۹۲٤ مجله نجم باختر امریکا برای تشویق سایرین گراور کرده‌اند وباید دانست در هر عکس که از هر جا بر داشته می شود همگی انها بهائی نیستند بلکه رفیق بهائی و مهمان بهائی و مبتدی که هنوز تصدیق کامل نکرده برای سیاهی لشکر در انها داخل است مثل انکه در اینجا من هستم و شیخ محمد محمد ابن عبد الظاهر که منتقل بغلط های لوح میرزا عباس شد و در جای خود گفته خواهد شدهست و یکنفر دیگر که او نیز بهائی نبود و یك ایه اقدس را که بدست بهائیان می بیند استنساخ می کند و بدینواسطه محفل روحانی پرت سعید به ان بهائی چه اعتراضاتی کردکه چون گذاردی فلانکس استنساخ کند و چرا کتاب اقدس را او به بیند (که شاید در جای خود گفته شود) دراینجا نشسته و طفلی را نیز دراغوش خود گرفته است ویکی دو نفر دیگر هم از بهائیان قاهره وغیره هستند غرض انست این عکس که بهائیان پرت سعید را ارائه‌می دهد همگی بهائی نیستند باری چون این مسئله دانسته شداکنون باید وضع تبلیغات بهائیان و ترتیب محفل سازی و حیله بازی انانرا تشریح کنم .

وضع تبلیغ بهائیان

بر ارباب بصیرت واضح وروشن است مبادی عالیه و شرایع متقنه واصول مقدسه که ازحلقوم یکنفر پیغمبر یا فیلسوف برای سعادت بشرظاهر و منتشر میگردد چون از مبدء حق ظاهر میشود واز منبع صدق بروز می‌کند احتیاجی بخدعه و تذویر و دسیسه و حقه بازی ندارد برهان او صدق او است وجهة پذیرفته شدن او علو او است و بهرطور هست بالاخره عالم انسانی بقبول انمبادی

و تعالیم محتاج میشوند و خودشان بطیب خاطر ان را میپذیرند و چون طوق زرین بگردن عبودیت خویش می نهند دیگر گوینده اصراری در پذیرفتن او ندارد و ابرامی در ثبوت قیادت و ریاست خویش بخرج نمیدهد بلکه با لضروره علو کلام متکلم را بلند میکند و مقام او را در قلوب وافئده ارجمند مینماید

اما اگر اینطورنباشد بلکه جاه طلب وخود پسندی ارزوی مقام بلندی کند یا شغالی دعوی طاوسی نماید ومبادی مشئومه‌را یا از خود جعل و یا ازدیگران سرقت نماید وبخواهد جمعی را بقبول ان دعوت کند باید خیلی زحمت بکشد و بسی نیرنگها بکار ببرد تا بمقاصد شوم خود ان هم موقتاً موفق شود حسن صباح چه زحمت ها کشید و چه طرحها ریخت وچه رنجهای بیشماری برد تا موقتاً باغوای جمعی نائل شد و گروهی را تابع ومرید امال خود نمود

در اینجا نمی‌توان بما ایراد کنند که مگر انبیاء و مربیان و معلمین اخلاق حسنه زحمات نکشیده اند ؟ چرا ما معترفیم که ایشان زحمات بسیار کشیده اند و رنجهای بی شمار برده اند و لیکن الام و زحمات انان اغلب الام وزحمات روحانی بوده است که می دیده اند شخص نا بینا رو باتش سوزنده حرص وهوا میرود و شخص غافل بی بصیرت بدره هولناك ظلم و جفا پر تاب می شود و نا گزیر بودند خون جگر بخورند وزحمت وسوزش قلبی به بینند و * وماعلی الرسول الا البلاغ المبین * بسر اینکه اینست که برای انبیاء ومعلمین بشرکه رحمت محضند دیدن چنین ظلم وجفائی از یك ظلوم وجهولی که خیرخود راازشرخود تمیز ندهد نسبت بخود سر زند عذاب الیم بشمار می رفت

اری میرزا عباس نیز برای تسجیل کبریائی و الوهیت پدرش میرزا نقشه های غربی کشید و طرحهای جدیدی ریخت تا بدین وسیله بتواند احفاد ان شخص اول فریب خورده را در بیداء ظلمت و صحرای غفلت نگاهداری کند این است که طرح محافلی در هر شهری ریخت و وظیفهٔ برای انها مقرر و معین نمود که نگارنده برای استحضار قارئین شرح انعقاد محافل و وظائف ان ها را مجملا مینگارم

محفل روحانی

ضروری و حتمی است که باید در هر شهری محفل روحانی منعقد شود و ان محفل مرکب از نه نفر اعضاء عامله مهمه بهائی است که هر سالی یکمرتبه باید سی و دو روز بعد از نوروز از جانب بهائیان ان شهر منتخب شوند و در هر شهر و دهی می باید این محفل منعقد گردد مخصوصاً امر اکید شوقی افندی صادر که در هر شهر و دهی که عده بهائیان به نه نفر رسید همان نه نفر باید محفل روحانی شوند و وظائف محفل روحانی را که بعدا شرح میدهیم اجرا نمایند هرچند نگارنده وقتی در کلکته بودم عده بهائیان انجا فقط ششنفر حمال ذغال کش بودند و معهذا محفل روحانی داشتند بلکه علاوه از انکه وظیفه محفل روحانی را که مکاتبه کردن با شرق و غرب باشد انجام میدادند یك مجلهٔ هم باسم البها انتشار دادند باینمعنی که یکنفر سیدقاسم علی نامی که فقط در میان انها با سواد بود و ریاست و قیادت بان پنجنفر حمال داشت و خیلی معسر و پریشان بود این مجله را نوشت شاید بدین واسطه ارتزاق کند و از بهائیان بمبئی و مرکز حیفا اعانه بگیرد نسخه اول را که بزحمات چند تمام کرد

به بمبئی و سایر جهات فرستاد و وجهی استفاده کرد و دیگر نتوانست نسخه دوم را بنویسد اما ذکر مجله البها که از افق معارف بهائیان کلکته طلوع کرده تا دو سال بر جسته ترین اخبار بشارت انگیز محافل روحانی بود که بیکدیگر می نوشتندومعجزات امر را بیکدیگر گوشزد میکردند و چنین جلوه میدادند که بواسطه ازدیاد نفوس بهائی در کلکته نیز مجلهٔ تاسیس کرده‌اند و همین طورمجله نجم باختر نویسنده او مانند کلکته یکنفر است و انرا در ایران چنان جلوه‌داده اند که بهائیان امریکا از کثرت نفوس مجله امری تاسیس کرده اند در صورتیکه عده نفوس بهائیان امریکا که در جای خود با دلیل گفته خواهد شد بالغ بهیکصد فر نیستند

(وظائف محفل روحانی)

اول مکاتبه و مراسله بامرکز حیفا و تمام محافل روحانی بلاد است و مراسلات انها باید مشتمل بر اخبار مسرت امیزی باشد که مبشر قلوب و مهیج نفوس شود باینمعنی میبایداز مراتب خدمتگذاری خودشان وسایرین مطالبی درج کنند که سبب تشویق وتشجیع سایر احباب شود که انمراسله را قرائت مینمایند و بهمین طور از اخبار مسرت انگیزی که از سایر محافل بانها میرسد ومتلذذ میشوند اقتباس نمایند و در نشریات و مراسلات خود بمحافل سایره همان اخبار را باپیرایه های زیادتر و عباراتی شور انگیز تر برای سایر محافل بنویسند

وچون اصل غرض محفل روحانی درمراسله بامحافل شرق وغرب فقط ایجاد روح اشتعال و انجذاب درنفوس است لذا درجامعه بهائی مقرر و حتم است که حتی المقدور از انتشار اخبار محزنه که سبب کدورت قلوب و خمودت نفوس بهائی میشودولو راست

باشد خود داری کنند ونمویسند و بالعکس اخباری که سبب تهییج و تشویق جامعه بهائی میگردد ولو دروغ باشد بهرطور میتوانند بنویسند و دران زمینه قلم فرسائی کنند این است که با لطبیعه آب دروغگوئی برویشان بازگشته والی الحال بهو و جنجال خود را نگه داری کرده و خویشتن را بدین دروغهائی که سالها شنیده اند دلخوش میدارند و دروغ پردازی حضرات بهائی شگفت نیست چرا که اینها بارهمان دارندو برگ ان شاخسار

درختی که تلخست ویرا سرشت * گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب * بهبیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد * همان میوه تلخ بار آورد

بدیهی است شجره خبیثه کذب و افتراء هرجا غرس شود جز میوه کذب و افتراء ثمرة نخواهد داد * ومحض استحضار قارئین صورت یکی از مکاتیب محفل روحانی را که بمحافل روحانی سایر بلاد نوشته است درج می کنیم

نمونهٔ از مراسلات محفل روحانی

ارواحنا لکم الفداء بعد از حمد و ثنا و شکر و بها بدرگاه خالق ارض و سماء منزل کتب و مرسل رسل حضرت جمال قدم و نورا قوم و اسم اعظم روح العالمین لتراب اقدام ارقائه الفداء و اظهار عبودیت و فنا باستان مقدس غصن اعظم و روح اقوم و نور اقدم صدر ممرد اسماء و قبله اهل بهاء من طاف حوله الاسماء اعنی حضرت عبد البهاء روح الوجود لمظلومیته الفداء و ابراز خضوع و خشوع و نیستی بحت بات بساحت قدس قبله اهل راز و غصن ممتاز حضرت ولی امر الله ارواح العالمین لاحبائه الفداء معروض می دارد در این ایام روح جدیدی درعالم تابیده

و حرارت غریبی در قلوب پیدا شده کروه بکروه و دسته بدسته برای فحص و تحقیق میایند و در ظل شریعت جمال قدم جل ذکره الاعظم وارد می کردند از کثرت واردین باین دین مبین و از شدت عطش طالبین این ماء معین هنگامه غریبی پیدا شده وزمزمه عجیبی نمایان کشته * ولوله در شهر نیست جز شکن زلف دوست * فتنه در افاق نیست جزخم ابروی یار * الحمدلله وعود کتاب اقدس رسیده و فرموده حضرت بهاءالله جل ذکره الاعظم (سترون الکل فی ظل امر الله) ظاهر و باهر کشته روز بروز اشراق شمس محبت الله تابنده تر وسحاب اهل ضلال وحجاب را پراکنده تر می نماید

برای مبلغین مجالی باقی نیست از همه افاق نعره این المبلغین بلند شده وکروه بکروه همه روزه در کهف امان شریعت جمال مبارك وارد می شوند و در ظلال سدره منتهی و شجره طوبی ماوی می کیرند در این اوقات کاملا ایه و تدخلون فی دین الله افواجاً مصداق پیدا نموده منجمله ازاشخاصی که در این ایام پرده اوهام را دریده و بنور ملیك انام منور کشته و جزء اغنام الهی کردیده یکی از علماء معروف درجه اول است که بر اثر دو سه جلسه صحبت بنور یزدانی فائز کردیده و از عبده اصنام کناره کیری نموده و محراب و منبر را ترك کفته واینك دیوانه وار بنشر تعالیم مبارك مشغول است ودیکر انکه یکی از اشراف و اعیان نیز بر اثر ملاقات مبلغ امر الله و ناشر نغمات الله ... جام سعادت را نوشیده وسرمست باده محبت الله شده است

ودیکر انکه در این اوقات بشارات روح انکیز از همه افاق چون غیث ها طل می ریز و اخبار مسرت امیز از شرق و

غرب میرسد که فلاسفه وبزرگان عالم تصدیق کرده اند که حیات بشر فقط منحصر بقبول کردن تعالیم جمال قدم است از اینجهة اهالی هر اقلیمی نهضت غریبی نموده اند که باید علم صلح عمومی بلند شود و رایت یا بهاء الابهی در افاق مرتفع گردد و دیگر انکه حضرت اواره [۱] علیه بهاءالله الابهی بشعله محبت الله اروپارا مشتعل نموده وشب وروز در کنفرانس های بزرك اروپا بنشر تعالیم مبارك مشغول است و دسته بدسته برای فحص وتحقیق میروند وبنور الهی فائز میگردند و یك نسخه از متحد المال های محفل روحانی حیفا برای قرائت و زیارت ان سواذج وجود لفاً فرستادیم که در ان متحد المال عین مکتوب حضرت اواره که از لندن فرستاده مندرج است و دیگر از بشارات انکه در این ایام ملکه هولاند بر اثر ملاقات مسس... ایمان اورده ومستقر سلطنت وعظمت خودرا وداع گفته برای تبلیغ بامریکا رفته اند

دویم — وظیفه محفل روحانی رتق و فتق امور بهائیان است یعنی بهائیان در هر مورد مکلفند به محفل روحانی رجوع کنند و هر حکمی را در هر قضیه محفل روحانی داد واجب الاطاعه خواهد بود از این جهت است که در هر شهری چند نفری هستند عضویت محفل روحانی را بهر قیمتی هست ازدست نمیدهند و همیشه محفل روحانی را به عقد دائمی خود نگاه داشته اند .

و محفل روحانی کمسیون های دیگررا برای اداره کردن بعضی مقاصد باسامی مخصوصه وضع کرده و هر کدام متصدی خدمتی می شوند که در تحت نظارت و دستور محفل روحانی

۱ آواره نویسنده کتاب کشف الحیل است که اکنون آیتی است

انمقصد و خدمت را انجام دهند و در سابق اسامی انها محفل بود واکنون شوقی افندی انها را لجنه می کوید * محفل نورانی محفل تقدیس * محفل تهذیب * محفل نشر نفحات * محفل نطق * محفل درس تبلیغ * محفل درس اخلاق * محفل کمیته مدرسه تربیت * محفل خادمین اطفال * محفل ملاقاتی * محافل تبلیغی * محفل کلستان جاوید *

بر قارئین محترم شبهه نشود که کثرت این محافل و این اسامی دلیل بکثرت نفوس بهائی است

نه چنین است چرا که اینگونه محافل فقط در طهران و همدانست که دارای دویست سیصد نفر بهائی است و در سایر بلاد چنانچه اشاره شد بقدر اکه یکی دو محفل رسمی تشکیل دهند جمعیت ندارند و در طهران نیز بعضی از بهائیان عضویت پنج محفل وشش محفل و هفت محفل را دارد مثلا امشب در محفل نورانی میرود که عضو است و فردا شب درمحفل تقدیس میرود که عضو است باینطور تمام شبهای او در عضویت محافل بخدمت امری صرف می شود و بعلاوه این اجتماعات و محفل سازی را برای سر کرمی و دلخوشی خود قرار داده اند که عده بهائیان بهمین بازیهای عضویت محفل و ریاست محفل و منشی کری محفل خوشدل وریشخند شوند و پراکنده نکردند

و من خودم تأثیر این مسئله را در اغلب جوانان بهائی دیده ام یعنی همان جوانی که قدری اگاه کردید باینکه تمام اینها حقه سازی است و سایرین پی بردند که او باصطلاح خودشان مخمود شده او را در چندین محفل بعضویت نامزد کردند در یك محفل رئیس شد و در محفل دیکر منشی و در محافل دیکر

جزو اعضاء رئیسه گردید که همین گرفتاری های محفلی پای بند او شده و شهوت ریاست که در نهاد بشری است دامن گیر او گردیده بریاست همین محافل قانع شده و اظهار عقیده خویش را نمی نماید

باری محفل مبلغین که میرزا عباس انرا موسوم به محفل نورانی کرده و شوقی افندی انرا به لجنه تبلیغی موسوم داشته عبارت از یکعده از فضلای بهائی است که قوه تحریر و تقریر داشته باشند و بتوانند از عهده انجام وظیفه برایند و معلوماتشان نسبت بسائر بهائیان زیادتر است از اینجهة انها مبلغ نامیده شده اند و وظیفه حضرات اداره کردن محافل ملاقاتی و تبلیغی است

محافل ملاقاتی وتبلیغی

بهائیان را دو محفل دیگر هست یکی ملاقاتی و دیگری تبلیغی محفل ملاقاتی اختصاص بخود بهائیان دارد و باصطلاح خودشان نباید اغیار در ان وارد شود بلکه خود احباب هفتهٔ یکمرتبه در انجا مجتمع میشوند و اذکار و الواحی که در انها ذکر الوهیت میرزا و کبریائی او نوشته شده است یکنفر با تغنی و اواز می خواند و سایرین گوش میدهند وضمنا هر کدام یك معجزه و خارق عادتی از میرزا یا از پسرش میرزا عباس ذکر می کنند و بسایر ملل طعنه میزنند که چرا محتجب مانده اند و انان نیز مانند بهائیان گوسفند نشده اند اگر کسی در ان محفل اختصاصی ملاقاتی تواند وارد شود منظره غریبی مشاهده مینماید وصحبت های شگفت انگیزی می شنود وبه یقین مبین می فهمد که گوساله پرستان عهد موسی افسانه تاریخی نبوده بلکه حقیقت داشته وواقعیت داشته چه که در ان منظره می بیند و می شنود عقایدی را که



اینجا شاید یکی از آن محافل تبلیغ باشد که در باغ شیکاغو منعقد شده که خود میرزا عباس مبلغ است

سامری های سه هزار سال قبل نگفته و نکرده اند و از این گونه عقاید بیزار بوده اند

اما محفل تبلیغی مرکب است از یك نفر صاحب خانه و یك نفر مبلغ و یکی دو نفر واسطه که مبتدی را در ان محفل بانواع دسیسه میاورند .

برای انکه مطلب بهتر واضح شود و در اتیه جوانان واقف گردند که بعد ها دعوت انشخص واسطه را نپذیرند ودر اندام شوم گرفتار نشوند عرض میکنم که ان واسطه عیناً شخص بهائی است که برفیق مسلمان بی اطلاع خود میگوید * سبحان الله نمی دانم تکلیف چیست دیشب مرا به خانه بهائی ها بردند و تا سه ساعت مبلغشان صحبت میکرد و صحبت های خوبی بود که ادم مبهوت میماند اگر ان رفیق مستمع در جواب او بگوید مزخرف

می گویند نباید ابدا گوش بحرفشان داد فوری تصدیق می کنند و میگوید بلی من هم فهمیدم تمام مزخرف بود ورشته کلام‌را قطع میکنند .

و اگر ان رفیق خشونتی نکنند و استفساراً بگوید چه می گفتند ؟ او مشغول می شود بحرف زدن و تبلغ کردن که‌چنین و چنان می گفتند و شروع بگفتن یك سلسله داستان مفصلی از دلائل و براهین و معجزات و غیب گوئی اقای میرزا و غیره می نماید و خود را نیز بیك حالت مبهوت و متحیری جلوه‌می دهد که در طلب مجاهده و تحقیق است و سپس باو می گوید شما که فصیح تر و زبان اور ترید امشب بیائید باتفاق برویم و جوابشان بدهیم

بدینواسطه این شخص را فریب میدهد و دعوت می کند و فردا شب متفقاً به ان محفل شوم وارد میشوند و شاید برای بعضی از قارئین محترم در سوانح عمری چنین شبی اتفاق‌افتاده باشد و ان مبتدی را امشب در ان محفل تبلیغی که فقط برای چنین کسی منعقد شده است وارد می نماید و نخست خودش شروع می کند اولا بجنك زرگری کردن و بعضی سؤالات را از مبلغ نمودن همان سوالات و ایراداتی که مبلغ را در حل جواب انها چابك تر می داند بالاخره امشب هم باینطور واسطه سائل و مبلغ گوینده و ان مبتدی بیخبر هم مستمع می شود و گاه گاهی هم صاحبخانه معجزاتی یا از فینهٔ سر میرزا عباس و یا از پشم ریش خود میرزا بگوش حضرات میکنند

بالاخره این شخص مبتدی را درتحت نظر میگیرند واسم او را در محفل مبلغین ضبط مینمایند و او را چندین دفعه دیگر

در چندین محفل میبرند و او نیز چند نفر دیگر از دوستان و اقارب خود را بمرور با خود میبرد بلکه چیزی بفهمد و در این اثناء محفل مبلغین که بعدها شرح انرا خواهیم گفت که چسان راپرت ها باو میرسد * در اطراف این شخص مبتدی مشورتها میکنند و ارائی می دهد گاهی محفل را عوض می کنند و گاهی مبلغ را تبدیل می نماید و گاهی طرز سؤال و جواب با او را در خود محفل طرح و تعیین می کنند که اینطور سؤال کنند و اینطور جواب بدهند کی ناطق باشد و کی سائل گردد کی لوح بخواند و کی مستمع الی غیر ذالك

و ان واسطه یا ابتدائاً کسی را در نظر می گیرد که با او رفاقت و خصوصیت کند و بحسن معاشرت با او مراوده نماید که بالاخره او را به ان محفل تبلیغی بطوریکه ذکر شد وارد کند و یا انکه رفیق خود را درصورتیکه بداند بهیچوجه حاضر نیست ذکر بابی یا بهائی بشنود و اگر بفهمد انجا محفل بهائی است قطعاً وارد نمی‌شود بهانه دید و بازدید او را راه نمون میشود که بالاخره وی‌را بدان محفل شوم ببرد بهر صورت اینها تکلفند تبلیغ کنند و اهم طاعات و اعظم عبادات نزدشان تبلیغ است چه علاوه از نصوصی که در دست دارند که تبلیغ چقدر مهم است استخلاص خودشان‌را از ذلت‌و اهوان نیز منوط و مربوط بتبلیغ میدانند زیرا هرچه عده انها زیادتر شود قطعاً اسارت و ذلتشان کمتر خواهند شد اینست که بجان و دل در این راه می کوشند و نظر بهمان نامه که ذکر شد در هر فریب خورده عاطفه فریبنده کی ایجاد می شود و انصافاً اگر بهائیان اوامر و نواهی مراد و مقتدای خود را در هیچ موقع نشنیده و پیروی نکرده و

نمی کنند در موردتبلغ واضلال دیگران که منافع موهوم خودشان متصور و منظور است و بهیچوجه تسامح و تساهلی ندارند .
گاهی مسلمان میشوند که تبلغ کنند گاهی یهودی میگردند که تبلغ کنند بکیش زردشت خود را معرفی می کنند که تبلغ کنند در مجامع پروتستانی وارد میشوند که تبلغ کنند*بتشکل باشکال مختلفه حتی ....

پسر یکی از مبلغین درجه اولشان که از ذکر اسم او خود داری می کنم چند سال قبل در مدرسه پروتستانی ها میرود و مسیحی می شود وغسل تعمید هم میگیرد پس از مدتی حضرات معلوم میشود که این جوان دغل باز دروغگو بهائی است وبرای اضلال شاگردان مسیحی که انها را تبلیغ کند امده و مسیحی شده بالاخره زدند و بیرونش کردند .

حالا این اقدام را خودش بطیب خاطر یابامر پدرویاباشاره میرزا عباس کرده نمی‌دانم وممکن استخودش بطیب خاطر برای خدمت بدیانت پدری این اقدام را کرده باشد چه که این حرارت دراغلب بهائی زادگان موجود است اما عجب دراین است که بااین همه سعی و کوشش و تبدیل لباس و پوشش باز بطوریکه اشاره شد درمدت چهارده سال اخیر بیست نفررا نمیتوانند درهمه بلاد نشان دهند که متاثر ازاین اقدامات و مذاکرات شده و برعده بهائیان افزوده باشد بلی این عدم تاثیر از همانست که اشاره شد چون امری حق نباشد باهزاران تکلفات و تصنعات ازاین قبیل نمیتواند استنتاج نتیجه کند

طرز اداره کردن

محفل مبلغین محافل ملاقاتی و تبلیغی را

درسابق عده اعضاء محفل مبلغین نوزده نفر بود ولی حالیه چون سایر محافل به نه نفر محدود شده است از فضلای بهائی نه نفر که مبلغند برای عضویت این محفل انتخاب میشوند و وظیفه انها این است درهر محلی اگر محفل ملاقاتی خواستند دائر کنند محفل مبلغین یکنفر مبلغ را که درخور اشخاص ان محل است انتخاب میکند که درروز یاشب موعود برود و برای انها نطق کند و هرکس داوطلب شود که محفل تبلیغی بگیرد ازاین محفل درخواست مینماید تامحفل یکنفر مبلغی که درخور مبتدیهای ان محفل و رفقای صاحب خانه باشد معین کند مثلا اگر صاحب خانه فکلی و شخص اداری باشد یکی از فکلی های مبلغین برای انجا انتخاب می شود و اگر صاحب خانه و مبتدیهای ان محل کاسب باشند یکی از مبلغین کاسب برای انجا انتخاب و معین میگردد

در اینجا متذکر میشوم بدوخانه که یکی در اوائل خیابان علاءالدوله و دیگری چهار سال قبل در خیابان قوام السلطنه محفل تبلیغی منعقد بود و چون دراین دو خانه میز وصندلی بود اعضاء محفل مبلغین چه رقابت هائی داشتند که مبلغ انجا شوند وچندین سال قبل یك مبلغ معمم ریش بلندی که اورا حضرت . . مینامند و از فضل جز اسمی ندارد بلکه مجسمه بلادت و بی شعوری است اما شیخ الرئیس و بوعلی سینای حضرات است و اکنون معلم مدرسه تربیت است درهمدان که ان اوقات معلم مدرسه تأیید هده بود با حالت شکوه و اندوهی بمن گفت که من مبلغ محفل خیابان قوام

السلطنه بودم به محض انکه اواره وارد طهران شد او را بدان محفل بردند و مرا جواب دادند و این شکوه را بیشتر از ان شخصی میکرد که اواره بمنزلش وارد شده بود و از هر حیث اول شخص اینطایفه بود ولی چون فوت شده از ذکر اسمش خودداری میکنم

باری هر هفته میباید راپرت مبتدیان و طرز سؤال و جواب با مبتدیان و اخذ نتیجه به محفل مبلغین برسد و ازانجا دستور و سرمشق بگیرند و خود راپرت دهنده همان مبلغی است که عضو محفل مبلغین است و گاهی می‌شود که محفل مبلغین وقتی راپرت سؤال و جواب با یکنفر مبتدی تازه را می شنود دو ساعت در ان موضوع صحبت می کند و استهلاك وقت مینماید که بالاخره بجائی منتهی نمی شود و باقی مذاکرات برای جلسه اینده میماند تا ان قضیه حل شود

مثلا چون راپرت میدهند که وقتی با ان مبتدی شروع به صحبت کردیم در ضمن پرسید اگر بهاء الله چنین مقام مهمی را داشت چرا سید باب او را وصی خود نکرد و میرزا یحیی را وصی کرد ؟ یکی از اعضاء محفل با لحن اسف انگیزی می - گوید ای داد بیداد این شخص ازلی است (چونکه از ازلی ها خیلی خائف و اندیشناکند) یکی دیگر سؤال می کند صورت باریك و قد وسطی ندارد ؟ میگوید * بلی * میگوید قطعا او ازلی است چونکه پارسال هم در فلان محفل که من بودم امد و همین سؤال را نمود .

یکی دیگر میگوید این شخص بهمین علامت که گفتید یك روز دیدم از درب دکان فلان شخص ازلی عبور میکرد یقیناً اوازلی است.

بالاخره هر کدام یك چنین علامت و نشانه برای او ذکر کرده و باتفاق اراء مقرر می شود که دیگر ان شخص را به محفل نیاورند !!!

در اینجا خوب است خود بهائیان قدری متذکر شوند چه تناقضاتی در عقاید و اقوال انها موجود است اگر فی الواقع لااقل میرزا را چنانکه معتقدند غالب و مهیمن بر همه کتب و صحف اسمانی میدانند و کلامش را نافذ و موثر می بینند و همه ملل را مرده بیجان میدانند و تمام فلاسفه وامرا وسلاطین و ساکنین کره را خراطین ارض می پندارند و جمیع نبغاء و متکلمین عالم را در قبال یك طفل بهائی اخرس اللسان می - شمارند و همگی براهین و دلائل را در مقابل یك کلمه میرزا معدوم الاثر می بینند و در این ظهور بقول خودشان کلمه‌اثبات بر کلمه نفی تقدم پیدا کرده پس چرا از مصاحبت یکنفر ازتبعه میرزا یحیی یایکنفر ازتبعه میرزا محمد علی متوحش واندیشناك میشوند و میرزا عباس صحبت انها را سم مهلك دانسته و پیروانش را از هم نفسی با ان ها نهی شدید فرموده* واز قضاهم هر یك ازبهائیان بصحبت انها رسیدند اقلا از قید بندگی وتبعیت میرزا عباس و پدرش کناره گرفت و بقول میرزا عباس بموتی(۱) شد در صورتیکه تبعه میرزا یحیی و تبعه میرزا محمد علی نیز چون حضرات بنحوی دیگر اسیر خرافات و گرفتار موهوماتند و برای انکه قلمم از سطور ادب و عصمت خارج نشود می گویم : همینقدر شیر خالدار برادر پلنگ است

---

۱ بموتی ضد یحیائی است میرزا تبعه برادرش میرزا یحیی را بموتی نامیده چنانچه مرحوم آقا نجفی را ابن الذئب و مرحوم امام جمعه اصفهان رارقشاء نام نهاده !!

محفل تقدیس

محفل دیگری دارند موسوم بمحفل تقدیس وظیفه اینمحفل انست که هفته یکمرتبه یك شام یا نهاری باندازه نه نفر تهیه می کند باینطور که از بهائیان درخواست کرده هریك در مدت سال تقبل یك اطعام نه نفری بکند و هر کدام وسعت دارند و می توانند به پذیرند متقبل می شوند و اسم انها را محفل تقدیس در دفتری نوشته و تعیین وقت به تراضی محفل و صاحب خانه میشود و ان عده نه نفری که در انجا دعوت می شوند سه قسمند

یکی بهائی است که باطناً فهمیده و پی برده است که این بساط حقه بازی بود و هرچه گفتند دروغ و تذویر بود و هر پیش گوئی کردند معکوس بر امد و هرسعادتی را که بشارت دادند منحوس گردید و لیکن بملاحظاتی هنوز خودرا از جامعه بهائی جدا ننموده یعنی نخواسته انها را هم برنجاند اما قهرا وطبعاً از کلمات و اشارات و عدم حضور او در محافل بحضرات بهائی معلوم می شود که این شخص میخواهد از گله گوسفندان جداشود و ادم گردد انرا باصطلاح خودشان مخمود مینامند لهذا وی را در محفل تقدیس دعوت میکنند شاید ببرکات و اثرات نهار یا شامی (که قطعا تأثیر او از کلمات میرزا زیادتر است) بتوانند اورا در گله نگاهداری کنند

و یکی دیگر مسافری است که از شهری دیگر وارد شده درانجا دعوت میشود تاوقتی مراجعت بشهر خود کرد تعریف اجتماعات بهائی طهران را بارمغان ببرد

و یکی دیگر همان مبتدی است که چندین جلسه و چندین

محفل امده و چون شخص اخلاقی بوده یادر ضمن غرضی داشته که اعتراضی نکرده اقایان یاور نموده که او تبلیغ شده و تصدیق کرده ازاینجهة بامر محفل مبلغین اورا درمحفل تقدیس دعوت می کنند تادران محفل از برکات لقمهٔ که باو میخورانند واقعا تصدیق کند و چون خودشان گوسفند کرده در واقع بهلقمه محفل تقدیس غسل تعمید میدهند و این سه طایفه فقط بایددر محفل تقدیس دعوت شوندومتنعم کردند

و محفل مبلغین نیز پس از راپرت محفل تقدیس که مدعوین این هفته چه کسانی هستند و در خانه کی مجتمع میشوند یکنفر مبلغ و ناطق که صلاحیت ان اشخاص وان محل را دارد برمیگزینند و بانجا میفرستند و ان ناطق و مبلغهم مکلف است شرح نطق و تبلیغ خودرا درجلسه بعد برای محفل مبلغین بگوید و ضمنا اثرات صحبت خودرا دران بهائی های مخمود و مبتدی تازه بیان کنند که محفل مطلع شود و هریك ازان اشخاص را بجای خود بشناسد که اگر بیك دعوت و طعام کارشان تمام نشده بطعام دیگر دعوتشان کند و خانهٔ که محفل تقدیس در او ضیافت می کند اگر دارای میز و صندلی و مبل باشد و نسبتا طعام و پذیرائیش از سایرین بهتر باشد در میان مبلغین تقریبا چسان سرقفلی پیدا می کند و در حضور بچنان خانه بیکدیگر تسابق میجویند خارج از وظیفه نکارش ما است

وغیر ازاین محافل محافلی دیگر دارند از قبیل * محفل نشر نفحات * و محفل اصلاح * و محفل تهذیب * و محفل نطق * و محفل درس تبلیغ * و محفل خادمین اطفال * و محفل کمیته مدرسه تربیت * و محفل گلستان جاوید * و غیره

که تمام ان ها مبدأ و مالا برای توسعه امر تبلیغ منعقد گردیده و ما در صدد ذکر ان ها و شرح وظائف ان ها نیستیم بلکه از این قسمت هم که شرح دادم و موجب کسالت خوانندگان شدم معذرت می‌طلبم .

اما چون مقصودم ابطال اعظم براهین واقوم دلائل انها که نفوذ بوده است نا گزیر شدم شرح تبلیغات وزحمات انها را مجملا داده باشم و ضمناً بگویم

نفوذ که برهان اعظم حضرات است که ان را چون شمشیر برنده می دانند و بحکم * السیف اخر الحیل * برخ هر کس می کشند و تکیه گاه اصلی و حقیقی ان ها است ابدا در بین نیست و ظهور و بروزی ندارد چرا که با این زحماتی که در راه تبلیغ کشیده و می کشند وچه مبلغ ها خسارت تبلیغ را داده و می دهند در این مدت چهارده سال که نگارنده ازجامعه ان ها مطلعم هنوز ده نفر را نتوانسته اند تبلیغ کنند که حقیقة مانند خودشان بهائی شوند و تا اخر ثابت و برقرار بمانند

بلی در اینمدت ۱٤ سال بقدر ده نفر در میان انهاوارد شدند و چون از حیث علم و دیانت و معروفیت از خودشان مهذب تر بودند مقام ریاست وقیادت وبرتری را هم حائزشدند ولیکن چون حقیقتا خدا طلب و حقیقت جو بودند و باغوا و مغالطه حضرات گرفتار شده بودند هر کدام بنوبه خود یکی بعد از دو سال دیگری پس از سه سال و دیگری پس از چهار سال فهمیدند و برگشتند .

نگارنده شرح احوال یکی از ان ها را برای مزید اطلاع قارئین بجای خود خواهم گفت که بچه دلائل مغالطه امیزی

فریب خورده بود و برای فحص و تحقیق نزدیك تر رفته و در میان خضرات وارد شده بود بالاخره پس از محرمیت با حضرات بشنایع اعمال و سستی دلائل انها واقف شده ان جامعه پرازفساد و بد بختی را وداع گفته مراجعت نمود

باری خود بهائیان هم معترفند که در اینمدت چهارده سال بهائی تازه واردی ندارند و اگر چند نفری هم بود بر گشتند و بعید نیست نفوذ ایشان هم مانند پیش گوئی ها که یا پس گوئی بود و یا معکوس شد نفوذشان هم معکوس باشد

نگارنده از برکات و اثرات همین نفوذ جمعی ازخود بهائیان و بهائی زادکان می‌شناسم که برگشته اند و بد میگویند ولیکن چون پدر و مادر یا اقوام بهائی دارند اظهاری نمی‌کنند و خود بهائی ها هم میدانند و انهارا مخمود نامیده که گاه گاهی به محفل تقدیس هم دعوتشان میکنند تا ازبرکات و اثار لقمهٔ اتش ایمانشان روشن و مشتعل گردد !!

نفوذ

کلام متینی که از قلب تراوش کند و از افق راستی طلوع نماید و موجب سعادت بشر گردد بدون هیچ حیله و دسیسه و خدعه و نیرنگی در قلوب موثر می شود و نفوذ می کند و تاثیر و نفوذش هم الی الابد نیست و ابدا ان موثر از ان متاثر انفکاك نپذیرد مانند حس ملکات حسنه و قبح ملکات رذیله که جزء احکام عقلی است چون با حکم عقل و قبول انسان توأم است اول گوینده که زبان فطرت بود قباحت ظلم و حسن رد ودیعه را سرود موثر شد و درشنونده تاثیر کرد و ان اثر دراین متأثر الی الابد هست

چرا که از ساذج فطرت ادا شده و از حلقوم انسانیت ظهور نموده است و این تاثیر و نفوذ را نمی‌توان کسی بخود نسبت دهد یا از معجزات خود بشمرد چه که بحکم فطرت عاطفه انسانیت مقناطیس همان حکمست * ظلم قبیح است و ردودیعه مستحسن حکم عقلی است

نفوذی که جزء معجزات شمرده شود اگر پیدا شود (و حال انکه هرگز پیدا نمی‌شود) امر و حکمی است که بر خلاف فطرت و نهاد بشری صادر شود و بدون هیچ اغراض ظاهری مؤثر واقع شود و نفوذ پیدا کند

مثلا متکلمی فرضاً بر خلاف ناموس فطرت و عقل اگر بگوید ظلم خوب است و رد ودائع بد و این گفتن حقیقة تاثیر کند و ماهیت اولیه بشر را که بعکس او قائل است تقلیب کند معجزه است

ایاچنین تاثیر و نفوذی در بشر است که بتواند قلب ماهیت کند ؟ بدیهی است نه — پس نفوذ باینمعنی که گفته شد محال و ممتنع است

اما نفوذو تاثیر باینطور که متکلم سخنی اغاز کندیامبادی تعلیم دهد که موافق ناموس طبیعت باشد و جنبه تاثیر و قبول بخود بگیرد خیلی زیاد و موجود است نهایت انکه در بعضی شدید است و در بعضی خفیف در بعضی زیاد است و در بعضی قلیل

باز میگوئیم فطرتاً بعضی اشخاص جواد وکریم خلق شده اند و بعضی دیگر بخیل و لئیم بعضی شجاع و متهور و بعضی جبان و خائف بعضی تند خو وخشن و بعضی حلیم وبردبار ایا نفوذ و تاثیر توانسته است انشخص بخیل را جواد وکریم کند ؟ یا انشخص جبان را شجاع و متهور نماید ؟

امده اند که اگر بشر متابعت حقیقی از ان تعلیمات بنماید تا درجهٔ می تواند خود را سعادتمند کند و شاید اختلاف مدارج ایمانی که در ایات و اخبار مصرح است اشاره باختلاف مراتب فطرت انسان باشد

باری مقصود از نفوذ و تاثیر نفوذ وتاثیر عادی واصطلاحی است که باعث تلطیف و تهذیب می شود و ان در هر مراد و مرشدی بوده و در هر استاد و شاگرد دیده می شود ودر هر بزرك و کوچکی موجود است نهایت انکه در انبیاء و فلاسفه و مورالیست ها بیشتر است و بهائی ها نمی توانند نفوذ میرزا را مانند نفوذ کلمه خاتم انبیاء جلوه دهند برای انکه ان حضرت در اغاز دعوت خود علی رؤس الاشهاد کتابی اورد و مبادی تعالیم داد و روز بروز خود ان کلام چنان مؤثر شد که بیست سال نکشید که تمامی اهالی مکه ومدینه وطائف و یمن و اطراف مؤمن شدند و سی سال طول نکشید که دو ثلث جمیع روی زمین ایمان اوردند .

ولیکن میرزا مانند همان تاجری است که روز اول سرمایه باو دادند و بعد از هفتاد سال تجارت و زحمت علاوه از ان که بسرمایه چیزی نیافزوده سه ربع انرا بر باد فنا داده یعنی از دستش رفت و یکربع از سرمایه بدستش باقی مانده چنانچه قبلا اشاره کردیم که در موقع دعوت و انقلاب سید باب جمعی برای تفحص و تحقیق رفتند و هنوز در مقام فحص و تحقیق بودند که فتنه بالا گرفت وکار بجنك و جدل و قتل و قتال رسید و ان اشخاص مجاهد و متفحص بو زده شدند و جامه ان ها را قبول نکرد و اولادشان بدست میرزای فریب زننده افتاد و بتصدیق

خود بهائیان که اولاده همان بابی‌های روزاولند عده ایشان کاسته شده و یکربعی بیشتر باقی نمانده است

خسارت میرزا .

اینجا هر دانشمند زیرکی می فهمد که خیلی بمیرزاخسارت وارد امده است یعنی اگر کسی تنبلی کند و عیش وعشرت نماید تا دولت از دستش برود چندان غصه و اندوهی ندارد میگوید براثر تماون وغفلت وتنبلی خودم بود که نمیخواستم تن بزحمت دهم تا ده را بیست و صد را دویست نمایم ولی خیلی جهة میرزا مشکل است که خودش و میرزا عباس پسرش چقدر حقه ها بکار بردند وچه نیرنکها زدند و چه محفل ها اراستند و چه دروغها انتشار دادند و چسان اغنام خرد را بامروز و فردا و عنقریب چنین وچنان می‌شود و سال دیکر فلان و بهمدان می کردد نکاه داری کردند بالاخره بجمعی معلوم شد و بر کشتند و بان جمع قلیل نیز دو سال دیکریا ده‌سال دیکر معلوم خواهد شد وچنانکه سه ربع این سرمایه از دست میرزا و میرزا عباس با ان مهارت وتجار بی که داشتند رفت و معدوم شد این ربع دیکر نیز از دست جناب شوقی افندی نخواهی می‌رود

اکر چه نکارنده شوقی افندی را جوان خوب بیچاره می دانم و خیلی مقام علمی و اخلاقی او بهتر ازمیرزا و میرزا عباس است و شاید اکر خود ایشان در بدایت بجای میرزا یا میرزا عباس می بودند نه فریب از دیکری می خوردند و نه دیکران را فریب می زدند و رضا نمی دادند این همه ادم بیکناه کشته راه هوا پرستی و خدا بازی و شریعت سازی او شود و



شوقی افندی

برای شهوت خداشدن هزاران خانمانهای نجیب بیچاره را بباد فنا بدهد.

ولیکن ان ها کردند و بزیر خاك رفتند و خدائی اندوخته مهیا شده برای ایشان بمیراث باقی مانده است و جمعی کوسفند دور او را کرفته اند ایشان هم چاره ندارند و انصافا هم در عالم مادی نمی توان از چنین دولت هنکفتی صرف نظر نمود و این کوسفندان شیربده را رها کردوازکشك و پشم ان ها صرف نظر نمود.

کرش به بینی و دست از طرنج بشناسی * روا بود که ملامت کنی زلیخا را

رجوع به حجیت نفوذ

نفوذی را که بهائیان برای اثبات صدق میرزا برهان لازم و حجة قاطعه قرار می دهند و بدان برهان می خواهند دیگران را تبلغ نمایند و بقائمیت سید و خدائی میرزا ساکنین زمین را مانند (۱) سکان ملاء اعلی قانع و معتقد نمایند بهیچوجه درکار نیست و اگر نفوذ باینمعنی را که پیروی و اطاعت تابع برهان صدق متبوع میشود قائل شویم لازم میاید که جناب میرزا از عرش عظمت کبریائی پائین بیاید و پیروی و اطاعت از غلام احمد قادیانی کند چرا که نفوذ دراو بیشتر است زیرا غلام احمد قادیانی باانکه بعد از سید باب و میرزا دعوت کرده و دعوی مهدویت نموده و مدعی مقام الهام شده تبعه و مریدان او بیشتر از تبعه و مریدان سید باب و میرزا است و برای انکه بهائی ها کور شده اند که فقط جمال میرزا را به بینند و کر شده اند تالحن ملیح میرزا را بشنوند و البته سخن مرا باور نمیکنند بلکه محسوسات را هم انکار مینمایند ناگزیرم ازلحن ملیح خود میرزا دلیلی برای شدت نفوذ غلام احمد قادیانی بیاورم تابهائیان بشنوند

در کتاب اشراقات منطبعه دربمبئی در سطر اخر صفحه هفتم میگوید

نفسی از اهل سنت و جماعت درجهتی از جهات ادعاء قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی درایران قیام بر امر فرموده شهادتش نمودند و براطفاء نورش همت کماشتند و

۱ در الواح و کلمات خودشان بسیار است

عمل نمودند انچه را که عین حقیقت عریان است

باری چون حقیقت نفوذ دانسته شد لازم است بدانیم این عده مختصری که بهائی شده و دور این کاسه جمع شده‌اند چه طبقه اشخاصی هستند

بهائیان کنونی از چهار طبقه‌اند

بهائیانی که از اولاد و احفاد اشخص اولی است که به دست غول مبتلا گردیده بود چهار طبقه اند که وقتی بحقیقت تاریخ بنگریم و اصل قضیه را روشن سازیم بخوبی معلوم میگردد که تابعیت این غول نیز با علل دیگر توام بوده که توانسته مختصر شکاری کند و اشخاصی را بدنبال خود ببرد نه انکه این غول قرن نوزدهم اینقدر هنرمند و چالاك بوده که مانند غولان قرون اولی و وسطی بتواند فقط بهنر و کفایت خویش جمعی را مانند حسن صباح فریبد یا مثل غلام احمد قادیانی جمعی از اسلام و مسلمین را به تبعیت خویش ملزم کند که بمهدویت او اعتراف نمایند اینست که احوال روحیه این چهار طبقه مردمی که گروه بهائی را فعلا تشکیل داده اند ذکر کرده قیاس و حکم قضیه را بوجدان پاك و دانش تابناك قارئین واگذار می نمایم

زردشتی

يك طبقه از بهائیان زردشتی هستند که یکهزار و سیصد سال است از هر سعادتی دور و از هر دانش و معلوماتی بی نصیب و مهجور مانده اند حتی تاریخ ملیت خود را هم نمی‌دانند فقط بعضی از سلاطین کیان و ساسان و زردشت را انبیاء

خود می دانند و از انان نیز اثاری که حقیقة بتواند این ملت بی خبر را اداره کند بدست نیست اگر کسی کاملا باانها همنشین شود و از عقاید و عادات انان اگاه گردد می داند بچه اوهام و خرافاتی مبتلا شده اند و چسان بمظالم طاقت فرسای دستوران و راه زنان گرفتار گردیده اند و دستوران ائین و کیش را بهوا و هوس خویش چنان واژگونه نموده اند که اگر به ائین گرش نشان دهند او را باز نشناسد

مثلا اگر یکمرده ازانها میمیرد دستورچندین قسم پول می گیردتا ان مرده رابدخمه فرستد سپس می گوید این بیچاره مرتکب گناهی بزرك شده است که هنوز کلاغ اورا نخورده است وبدین بهانه پول دیگر می گیرد تا طلب مغفرت کنند و نمازی برایش بخوانند شاید کلاغ سر مرحمت ایدو جسدش را بخورد روزدیگر می گوید چشمش معصیت و خطائی کرده که کلاغ او را طعمه خود قرار نداده و اکنون چشمش نگران است تا کی طعمه اوشود دو باره پولی میگیرد و نمازی می‌خواند تا کلاغ چشمش را هم بخورد باری ملتی که اینقدر سطحی باشد و دستخوش چهارنفر دستور حیله باز گردد ملتی که اینقدر بی‌معارف باشند که نتواند تاریخ خود را ضبط کند و فقط کتاب شاهنامه فردوسی که یکی از شعرای اسلام است تکیه‌گاه تاریخی‌انها است یعنی از خودشان چیزی ندارند و علاوه از این‌ها در زیر دست بعضی از مسلمین یزد و کرمان واقع شوند که انهارا گبر نامیده و تحقیر کنندچه بعیداست قدری بصحبت های میرزا و مبلغین او میل نمایند ویژه هنگامی که بایشان گفته شود الحمد لله از ستم عرب رستیم و از جورشان مستخلص شدیم و دستور یزدانی و وخشور اسمانی

چون دوره ساسان از ایران بر انگیخته شدو میرزا[۱] از اولاد سلاطین ساسان است

بالاخره یکی ازان چهار طبقه یکمشت از زردشتی های دهات اطراف یزد و کرمان هستند که گله اغنام یا گوسفندان [۲] میرزا را تشکیل داده اند وعده انها همه جهت تقریباً دویست و پنجاه نفر اند

کلیمی

طبقه دیگر یهودی هستند که باچه بغض و عناد باسلام معروفند چه که درنتیجه سلطه و غلبه اسلام و اسارت و صغارت ایشان چنان قلوبشان از اسلام مملو از خشم و غضب گردیده و روزگار چنان مقهور و مغلوبشان داشته که دلتنگی خودرا بهیچوجه نمیتوانند اظهار کنند و مراتب بغض و عناد خودرا ابراز نمایند ولیکن پیوسته ارزو مندند که موجبات ضعف اسلام پدیدار شود شاید بدین واسطه تشفی صدری حاصل نمایند درچنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق وتشتیت جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد البته دشمن ضعیف دلشادگردیده وی را استقبال میکند خاصه موقعی که بدان یهودی بیحنت کشیده گفته شود ما امده ایم [۳] اولاد اسرائیل را که پراکنده شده اند

«۱» میرزا عباس در الواح زردشتیان پدر خود را از اولاد ساسان و درالواح یهودیان پدر خود را از ریشه یشی «یشوع» معرفی مینماید !!

۲ میرزا در بسیاری از الواح خودتبعه و مریدان خویش را اغنام الهی یعنی گوسفندان خدا و خود نیز در بسیاری از موارد دعوی الوهیت کرده است از اینجهة ممکن است بهائیان را گوسفندان میرزا گفت

۳ مفهوم عبارات در الواح و کلمات میرزا است

جمع کنیم و بیت المقدس را ترمیم کنیم و صهیون را تعمیرنمائیم و سلطنت یهودرا مستقر فرمائیم

بدیهی است یهودی ذلت کشیده محنت دیده مانند همان شخص منورالفکر که بشارات رمال را دروغ می داند و لیکن چون بنفع او گفته شده مسرور می‌شود و مایل است که اخباراو راست گردد اندك تمایلی پیدا می‌کند

و در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم برای خود تصور داشته یکی انکه لااقل سیاهی لشکر دشمنی می شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشتیت و تفریق را بلند نموده است دوم انکه از مسئلهٔاجتناب و دوری که درمسلمین شیعه نسبت به یهود بود مستخلص می شوند و با انها معاشرت می کنند بلکه وصلت(۱)مینمایندسوم انکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد عجالتاً خودی در حزب انان وارد کرده باشند و معهذا همان جماعت یهود که بقول بهائیان سی سال است بهائی شده‌اند و بقول خودشان بهائی نشده اند بلکه برای تقویت دشمن اسلام رفته اند هنوزذبیحه اسلام را نمیخورند یا وقتی که بزیارت‌قدس می روند چند شبی هم در حیفا میروند و مهمان میشوند وقتی بر گشتند بهمین بهائی ها می‌گویند رفتیم مشرف شدیم !!

این عادت خدعه و تذبذب خصلت دیرینه ملت یهوداست که بعد از غلبه قسطنطین و انقراض انها پیوسته میخواستند بحیله

---

۱ مواصلت بهائیـانمسلم را با یهودیهای بهائی که مبنی بر چه فلسفه‌و نظر بچه‌لوحی بود که از میرزا عباس تاکید شد و کی هادر طهران‌ونقاط دیگر با یهودیان وصلت کردند وانحکم را اطاعت کردند فعلاً مسکوت عنه گذارده و شاید اگر موفق بنگارش جلد دومی برای اینکتاب شدم و در انجا مقتضی شد ذکر شود

و دسیسه ملت مسیحی را که دشمن خود میدانستند ضعیف و نابود نمایند حتی در قرن اول اسلام وقتی که قشون اسلام به مستعمرات روم میرفت و عبورشان در صحرا های غفر بی اب و علف می بود و احتمال میرفت در ان صحرا های غفر به مشکلات بی ابی و بی اذوقه گی بر خورند و به مقصد نرسند یهودیان اب و اذوقه بار الاغ ها می نمودند و به استقبال قشون اسلام می رفتند مبادا قبل از وصول بمقصد هلاك شوند وبمقصود خود که سرکوبی دشمن انان باشد نائل بگردند

حیله های خادعانه و سیاستهای ماهرانه یهودرا با مزایائی که در اخلاق ملی انها است جرجی زیدان که یکی از نویسنده های معروف است بخوبی شرح میدهد

و پس از انکه اسلام غلبه‌کرد همان رویه مشئومه‌رایهودیان تعقیب نموده همیشه در افساد و اخلال بین مسلمین بهر وسیله که دسترس میداشتند کوتاهی ننمودند و چون قسمت مهم دنیا را دو ملیت بزرك (مسیحی) و (اسلام) تشکیل داده و اداره می نمود ودر مقابل این دو ملت بزرك خود را ذلیل و زبون میدیدند و از امکان تشکیل ملیت خود در مقابل این دو بکلی مایوس بودند بدین مناسبت پیوسته مترصد وقت و منتظر فرصت بودند بانواع حیل و تدابیر موجبات تضعیف ملیت اسلام‌رافراهم کنند لهذا در هر قرن و عصری برویه های مخصوصی خودرا در اقلیت های داخلی انان وارد کرده شاید بدین جهت ملیت قوم اسلام یا مسیح را ضعیف و نابود نمایند در اینمورد شواهد بسیاری دارم چون بسیاست تصادم‌وبر خورد میکنند از ذکرش خود داری نمودم

خلاصه یهود هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که یك روزی دردنیا سلطنت وملیت داشته که ان بواسطه ظهورمسیح وغلبه إسلام معدوم شده و ممکن نیست صهیون را که موطن اصلی انها است بدست دشمن به بینند و ازروه نشوند وفراموش نمیکنند که این دو ملت بزرك بالطبیعه نمیگذارند حیات سیاسی خود را تجدید کنند لهذا بانواع تدابیر و حیل در تضعیف وامحاء این دوملت بزرك ساعی و جاهدند و یکی از ان تدابیر بزرك نمودن اقلیت های داخلی ان ها مانند حزب بهائی و پروتستان است

مطالعه حالات وهب ابن منبه و کعب الاحبار و عبدالله ابن مقفع که فکر مورخین را مشغول و مخدوش نموده و یك قسمت مهم تاریخ را اشغال کرده بهترین نمونه برای تردستی و چالاکی یهود در اجراء این نظریه است تشکیلات فراماسیون (که در ایران فراموش خانه نامیده می‌شود) از مخترعات یهود و بدست ان ها اداره میشود و با اینکه تقریباً دو هزار سال عمر کرده هنوز معلوم نمی توان کرد که چه حالتی را بخود گرفته است

اکنون ما عکس جماعت یهودی طهران را که همان نظریه بهائی شده اند و در یکی از کتاب های اکلیسی طبع و گراور شده بدست اورده در این جا طبع کردیم و هویت انها وارلادشان راکه فعلا چه میکنند و در چه اداراتی هستند در جلد دوم خواهیم نوشت

مخفی نماناد این عقایدی که در باره یهودیان وزردشتی ها بیان کردم مقصدم فقط همان عده اشخاص مختصری است که بواسطه بی اعتنائی بدیانت خویش و بی تقوائی مظهر اینگونه



کلیمیان بهائی طهران

خیالات و سیئات گردیدند و الا انهائی که بعقاید خود کاملا معتقدند و پای بند دیانت و کیش خویشند ابدا اینگونه اوهام را نپذیرند و مقامی را برای شخص میرزا قائل نشوند و فرضاً اگر سلطنت ساسان را در یك استین خود بگیرد و سلطنت اسرائیل را دراستین دیگر خود قرار دهد یکنفر زردشتی واقعی یا یکنفر

یهودی متدین فریب نخورد و باین مطالب اغوا نگردد باری عده یهودیانی که بهر نظریه و خیالی دور این کاسه جمع شده اند تقریبا پانصد نفر میشوند .

طایفه اهل حق

طبقه دیگر که اینگروه راتشکیل داده اند طایفهٔ معروف باهل حق اند که درالسنه عوام علی اللهی نامیده میشوند ولی انها علی را خدا نمیدانند بلکه او و حضرت رسول را نشناخته‌اند و بولایت امیرالمؤمنین و نبوت حضرت رسول قائل نیستند چه‌جای انکه انهارا رسول یاولی بدانند بلکه حضرات اهل حق مانند دروزی های سوریه تابع و مرید یك پیشوائی شده اند که‌موسوم به سلطان ساق است و درهشتصد سال قبل بوده و قوانین و مبادی برای انها وضع کرده که نسبت ان مبادی باداب فقرای نعمت اللهی عموم خصوص مطلق (۱) و بامبادی و اداب دروزی های سوریه عموم خصوص (۲) من وجه است و حضرات اهل حق همان سلطان ساق را خدا میدانند و اورا امیرالمؤمنین علی مینامند و بدین جهة است که عوام انهارا علی اللهی میگویند غرض انست که علی، دراصطلاح انها سلطان ساق است و شب‌ها که میخوابند روبقبر اوکه‌قبله حضراتست میخوابند و قبرش نیز

---

۱ عموم خصوص مطلق صدق کلی از یکطرف قضیه استمانند « حیوان انسان »

۲ عموم‌خصوص من وجه صدق جزئی است‌ازطرفین قضیه مانند « حیوان وابیض »

درکنار سیروان بین اورمان و پاوه و خانقاه است

و بعد از سلطان ساق دو نفر دیگر ابراهیم و بابا یادکار مقتدای این طایفه شدند که اولی را امام حسن و دومی را امام حسین مینامند و مرقد [۱] بابا یادکار درکوه دالهو واقع درشمال شرقی قصر شیرین است

و پس از انها مصطفی داودان پیشوای انها شد که وی را بمنزله ابوالفضل میدانند و بعد داود کبود سوار مقتدای ان قوم کردید که فعلا هرچه نذر و نیاز دارند برای داود کبود سوار است و کتاب نوروز را که درقرن نوزدهم مصادف بامیرزا بوده بمنزله قران میدانند

منجمله ازمبادی و کلمات سلطان ساق انست که حق در جلباب خلق ظهور میکند یعنی خداوند بصورت بشری جلوه مینماید و ازینرو درداخله انها حتم و مقرر است در مجالس که وارد میشوند میباید دست حضاررا یکان یکان ببوسند شاید یکی از حضار خدا باشد که درضمن دست حق بوسیده شود ودیگر انکه دیك جوشی دارند که مانند فقراء نعمت اللهی با جزئی اختلافی میدهند و دیگر انکه روزه انها سه روز است و بجای نماز نیاز دارند که نکارنده درصدد شرح و تفصیل او نیستم ـ و حضرات اهل حق خیلی ساده و بی اطلاع و عوام و بی معارفند و ال سنجابی غالبا اهل حق هستند که نکارنده در میان انها بوده و بمزایای اخلاقی انان قدری اشنا شدم

باری جناب میرزا بهمان حرف های سه پهلوی خود یکی

۱ مرقد بابا یادکار رابمنزله کربلا میدانند و میگویند امام حسین حقیقی آنجا مدفون است و نزدیك مرقد آبی است موسوم باب غسلان انرا آب زمزم میدانند

از انها را می فریبد و راه فریب هم باز است زیرا انها معتقدند
که حق در لباس بشر ظهور میکند و این هم که دعوی خدائی
میکند اینست که عده مختصری از انها بهائی شده و بالوهیت
میرزا نظر به پیش گوئی مراد و مقتدای خودشان سلطان ساق
که گفته است * بعد ها حق ظاهر میشود * قائل شده اند

خیلی مضحك و خنده اور است موقعی که غزل مرحوم
حکیم دانشمند حاجی ملا هادی سبزواری منتشر شد که مقطعش
این است :

موسئی نیست که دعوی انا الحق نشنود
ورنه این زمزمه درهرشجری نیست که نیست

فوری دیك حرص خدائی میرزا بجوش میاید و تصور می
کند که میشود ان فیلسوف را نیز مانند دو سه نفر عوام اهل
حق بفریبد لهذا کاغذی (لوحی) برای او مینویسد که چنین
غزلی سروده اید که زمزمه انی انا الله از هر ذرة بلند است .
اینك همان دعوی و زمزمه از من بلند است چرا نمی شنوید !!

بیان مقصود حکیم سبزواری در توحید باریتعالی و غفلت
میرزا را به نظر و دانش قارئین واگذار مینمایم

باری عده جماعت اهل حق که وارد در طریقه بهائی شده
اند همه جهت تقریباً پنجاه نفرند

متشیعه

طبقه چهارم از مذهب تشیع اسلام است و چنانچه قبلا
اشاره کردیم همگی این چهار طبقه از اولاد و احفاد همانشخص
فریب خورده اولی است و در اینمدت چهارده سال کسی جدیداً

وارد در طریقه حضرات نشده است

ودر بعضی از ولایات و ممالك کلیه جمعیت بهائی فقط از یك طبقه است مثلا همدان که نسبتا مرکز مهم بهائیان است باستثناء سه چهار نفر مسلمان تماما بهائی کلیی هستند وهمان کلیممی ها که بهائی شده اند زمام امور رابدست گرفته هراقدامی که مخالف روح اسلامیت است میکنندو همیشه بان سه چهار نفری که باصطلاح خودشان بهائی فرقانی هستند طعن میزنندو انان وا درهیچ محفل رسمی عضویت نمی‌دهندو چون موضوع اینکتاب بیان فلسفه فریبندگی و فریب خوردگی است نمی توان در بعض خصوصیات جامعه بهائیان شرح و تفصیلی دهم و لیکن بقارئین محترم وعده میدهم اگر موفق شدیم جلد دومی برای اینکتاب نگاشته شود دران جلد تمامی قصص و حکایات و مشاهدات خودرااز سوء اخلاق فردی و اجتماعی اینطایفه از مرکز فلسطین تا تمام شرق و ایران من الباب الی المحراب با گراور های مخصوصی و دلائل و براهین بنگارم تا معلوم شود ازادی خواهان چه صدمه بزرگی ازاینطائفه کشیدند و دولت و ملت ایران چه لطمه جبران ناپذیری از این جماعت که فی‌الواقع مزدور اجانب بودند دیدند

و همچنین در تمام هندوستان که عده بهائیان انجا بالغ به یکصد نفر نیست همگی زردشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان بعنوان چای فروشی در بمبئی مجتمع شده اند و انان تیز مانند کلیمی ها که عصبیت خود را از دست نداده اند همان تعصب زردشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت ان ها مستهلك شده و مخصوصا بان ها راه نمیدهند و بهائی بودن را برای خود یك

ابتداع و مسلکی دانسته اند و بانطور که بهائیان مسلم باذ اسمی
از حضرت رسول اکرم یا ائمه هدی میبرند یعنی حدیث یا خبری
که از انها برای مبتدی ذکر میکنند و تظاهرا اسامی انهارا باحترام
می برند اغلب از بهائیان زردشتی بهمین این تظاهرات راهم ندارند
بلکه گاهی اوقات خودم از انها کلمات ناشایسته نسبت بمقامات
روحانی اسلام شنیدم حتی بعضی ازان بهائیان سید باب را نیز
چندان احترامی نمیکنند برای انکه از اولاد عرب و از زراری
سادات است اما میرزا را که ایرانی نژاد میدانند و جناب میرزا
عباس هم نسب نامه موهوم او را برای دلخوشی انان بساسان
رسانیده خیلی احترام میکنند و تعجب در این است که این بیچارگان
علاوه از انکه معارفی ندارند بخود الواح متناقض و متباین میرزا
عباس نیز اعتنا نگشته اند و واقف نشده اند که اگر جناب میرزا
ازاولاد ساسان باشد دیگر ازاولاد یسوع(۱) (یسی) نخواهد بود
واگر بجهة تمایل و رغبت کلیمیان از اولاد یسوع شده ونسب نامه
او بحضرت یسوع رسیده دیگر دلخوشی زردشتیان بهائی که از
اولاد ساسان است بیمورد خواهد بود اکنون که از شرح چهار
طبقه بهائیان فارغ شدیم لازم است شرح حال ان یکنفر جوان فریب
خورده را بنگاریم

بیان حال یکنفر

در بروجرد یک جوان نجیب فاضل معروف درستکاری در
طبقه تجار بود که از حیث تقوی و درستی و امانت و دیانت

۱ میرزا عباس در الواحی که جهة یهودیان نوشته نسب پدرش میرزا را
به یسوع میرساند !! و در الواحی که جهة زردشتیان اذمینو یسد نسب پدرش را
به ساسان معرفی میکند !!

معروف و از هر حیث دارای اخلاق فاضله بود

از انجائیکه حس حقیقت جوئی در بشر ودیعه طبیعی است که پیوسته میخواهد حقیقت را بدست بیاورد و شاهد مقصود را در کنار بگیرد و او نیز از اخبار و اثار و افواه علماء امامی شنیده بود بلکه از ضروریات مذهب اثنا عشریه میدانست که امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری غیبت کرده و دراخر الزمان ظهور می کند وچون اثار و علائم ظهور نیز اغلب ظاهر شده بود و ان حس خداجوئی وحقیقت طلبی در ایشان خیلی شدت داشت این بود که در واقع باستقبال امام زمان رفت یعنی بمرکب طلب سوار شده با توشه از تقوی و عصائی از توکل وحرزی از خلوص و دعا و مناجات در وادی طلب حیران و سرگردان و در بیابان تاریك اوهام افتان و خیزان رهسپار دیار مقصودشد

روز های جمعه در خانه خود دعوتی داشت از دوستان و رفقائی که با او در این عقیده نزدیك بودند میامدند وبا گریه و زاری و انابه و بیقراری دعای ندبه میخواندند و*الهم عجل فرج مولای صاحب الزمان و العجل العجل و الغوث اتغوث می گفتند و یا صاحب الزمان الامان الامان*میسرودند شایدمقناطیس طلب او ان شخص موعود را جذب ... و وی را مجبور به ظهور نماید

در واقع مجلسی که اراسته بود کاشف از صفای عقیدت و خلوص و بیان واقع حالت ایمانیهٔ خود و رفقای خدا طلب حقیقت جوی او بود

ناگاه یك نفر بهائی در بروجرد بود و مطلع شد که چنین اشخاصی بجههٔ چنین مقصودی احتفال کرده اند و برای ظهور

امام علیه السلام در روزهای جمعه مجتمع شده دعای ندبه می خوانند و درحقیقت حدقه چشم نیازمندی و خط نظر امیدواری خود را باقصی نقطه مراد و مقصود که ظهور امام مسعود باشد دوخته اند

ان بهائی نیز فرصت را غنیمت دانسته نظر بدستوری که دارد (تا سمع نه بینید لب بسخن نگشائید) گوشهای شنوائی در انجا می بیند از این رو لباس تشیع و دیانت را پوشانیده دران مجمع وارد میشود و دعای ندبه میخواند و الغوث و الغوث میکند و از سایرین بیشتر حرارت بخرج میدهد و اظهار تقوی و دیانت مینماید تا بالاخره با انشخص همدم و همراز میشود و محرم اسرار میگردد

و وقتی که می بیند موقع رسیده که نیش تبلیغ را باندام ان بیچاره فرو برد فرو میبرد و باو میگوید * راستی راستی ایا خبر دارید ؟ بعضی مدعی هستند که همین کسیرا که فعلا ما برای تعجیل درظهور او دعای ندبه میخوانیم و ظهورش را ازخداوند متعال خواستکاریم در هفتاد سال قبل ظاهر شده و مردم او را کشتند خوب است ما نخست برویم و تحری حقیقت کنیم شاید انها راست بگویند و ظاهر شده باشد و اگر پس از تحقیق معلوم شد که هنوز ظهور نکرده انوقت میائیم ودعای ندبه را میخوانیم تا ظاهر شود

بالاخره یك چنین صحبت و کلامی با یك ادم متدین خدا پرست که یکدقیقه ایمان بخدا را بهتر از مملکت روی زمین میداند چه تأثیر میکند همان تأثیری که اتش با پنبه میکند

باری ان شخص می پرسد ان که بود؟ درجواب میشنود

که سید باب بود و پس ازاو نیزظهور حسینی شده است (مقصود میرزا است) البته چنین خبری بیك چنین ادم خدا طلب ساده که میرسد لا اقل او را در مقام تحقیق و مجاهدت وارد میکند که شرح حال و قضیه را جستجو نماید و بدیهی است هر استخبار و پرسشی که از خود ان بهائی در اینموضوع میکند جز لاف و گزاف و ذکر معجزات و بینات و دروغی پیش گوئی های مصنوعی و بهائی شدن نصف امریکا و ایمان اوردن ثلث مردم اروپا چیز دیگر نمی شنود و همین مسموعات چنان ان بیچاره را مضطرب و مندهش کرده بود که شیرازه نظم تجارت و زندگی او گسیخته شده بود و نظر بعوالم دوستی و یکجهتی که با من داشت شبی نزدم امد و قضایا را کاملا شرح داد که چنین خبری شنیده ام و نمی دانم چه بایدم کرد اگر اعتنا نکنم و مجاهده و تحقیق ننمایم می ترسم مسئول خداوند شوم و از متمردین محسوب گردم و اگر بخواهم کاملا طریق مجاهدت و تحقیق را به پیمایم رسوا و بی اعتبار میگردم من نیز انچه میدانستم از لاف و گزاف حضرات باو گفتم حتی این ایه را خواندم * ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا انئلا تصیبوا قوماً بجهالة * و در بیان معنی این ایه بایشان شرح مبسوطی دادم که چگونه سزاوار است شما شخص متدین معتبر با ابروئی بصرف شنیدن حرفهای غیرمسلم شخص نکرة باینطور متذبذب و متزازل شوید صحبت های سری اینطائفه با مثل شما اشخاص ساده بی الایش همانا لاف درغریب است و الا بچه جهة اینحضرات با اشخاص فاضل و عالم و بصیر و مطلع صحبت نمیکنند بالاخره باندازة با ایشان ازاین قبیل مذاکرات شد که اتش طلب و مجاهدتش خاموش

و صحبت ان شخص بهائی را فراموش کرد

اما چندی نگذشت که دیدم زمزمه در اطراف این شخص بلند شده و ازهرطرف بطور نصیحت و اندوز باو هجوم اورده اند و جهت او هم معلوم بود چونکه نزد هر عالم و مجتهدی که میرسید تصریحاً دلائل نبوت عامه وخاصه را می پرسید وتلویحاً از اینطایفه چیزی پرسش می نمود وهمچنین نزد هر تاجر و کاسبی از اینگونه سؤالات و مذاکرات را مطرح میکرد.

باری من نظر بخلوص و محبتی که باو داشتم اورا بمنزل خود برده و قدری نصیحت کردم که شما بنا بود ترك کنید و تسلیم چهار کلمه حرف بی اساس نشوید گفت چکنم که بهائیان بچهار دلیل واضح و برهان لائح مرا متزلزل کرده اند که اساس حقانیت هیچ پیغمبر مرسلی از این چهار خارج نیست و هیچ حقی را نمی توان جز باین چهار دلیل ثابت کرد (دعوت) (استقامت) (نفوذ) (تشریع شریعت) و در این ظهور این چهار دلیل بطور اکمل و اجمل و اتقن و احسن ظاهر و پدیدار شده است

دعوت

سید باب در سن ۲۵ سالگی علی رؤس الاشهاد ودرسنهٔ ۱۲٦۰ در مکه معظمه در حضور ۳٦۰ هزار حاج دعوت کرد وگفت من قائم موعودم و به تمام علماء و فضلا و امراء و بزرگان ابلاغ نمود و شدید تر از او دعوت میرزا است که نوزده سال پس از سید دعوت کرد و برای تمام سلاطین روی زمین لوح فرستاده و ان ها را به بعثت خود دعوت کرد در صورتیکه دعوت سایر انبیاء باین واضحی و روشنی نبوده است

استقامت

سید باب درگفته خود چنان استقامتی بخرج داد که بالاخره اماجگاه هزاران تیر شد و ابداً از گفته و دعوی خود تجاوز و انحرافی حاصل ننمود و همچنین میرزا در دعوی خود مستقیم بود تا بادرنه و عکا تبعید شد و ابداً از صراط استقامت اعوجاج و انحرافی حاصل نفرمود و شاید انبیاء قبل هم باینذرجه مورد ابتلاء و ایذاء قوم واقع نگردیدند

نفوذ کلمه

نفوذ که خود برهانی لائح است در این امر چنان مشهود و محسوس است که نظیر ومثیل او درادیان سابقه دیده نشده چه که سید وقتی دعوت کرد صد هزار نفر از علماء و بزرگان و اخیار وابرار باو مومن شدند

و بهاء الله [میرزا] به محض انکه لب گشود و دعوت فرمود اینقدر نفوس از کلیمی و مسیحی و مسلم و زردشتی و سایر ملل باو گرویده اند که حد و حصر ندارد شاید درایران پنج ملیون بهائی است و نصف اهل امریکا بهائی هستند و ثلث مردم اروپا نیز بهائی شده اند غرض انست که از مملکت انگلستان و المان تا اقصی نقطه چین بهائی شده اند و ان جمع قلیلی هم که دردنیا باقی مانده اند و بواسطهٔ حب ریاست وانهماك درشهوت طرق مجاهده را نه پیموده و بقدم طلب و خضوع وارد محافل بهائیان نشده تا بدین دلائل قویمه اشنا شوند و بالاخره انها نیز خواهی نخواهی می فهمند و بهائی میشوند

تشریع شریعت

یکی دیگر از چهار دلیل تشریع شریعت است که هرپیغمبر مرسلی داشته است و اکنون نیز سید باب کتاب بیان را اورد و تشریعی فرمود و نوزده سال بعد ازاو (میرزا) امدند و بیان را نسخ کردند و کتاب اقدس اوروند و ان کتاب حاوی و جامع تمام سعادت بشری است

مثلا میگوید * ایاکم ان تقربوا خزائن حمامات العجم

میفرماید * قد کتب علیکم تقلیم الاظفار والدخول فی ماء یحیط هیاکلم فی کل اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه من قبل .

میگوید * من احرق بیتاً فاحرقوه

میفرماید * کتب علی کل اب تربیة ابنه و بنته بالعلم والخط و دونهما

میگوید * اذا مرضتم ان ارجعو الی الحذاق من الاطباءانا ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع امره المشرق المنیر

میفرماید * کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلو اعلامة فی جبینه لئلا یقبله مدن الله

میگوید * لا تحلقوا رؤسکم قد زینها لله بالشعر وفی ذلك لایات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعه

میفرماید * من اراد ان یستعمل اوانی الذهب و الفضه لا بأس علیه

میگوید * قد حکم الله لکل زان و زانیه دیة مسلمة الی بیت العدل وهی تسعة مثاقیل من الذهب

میفرماید * قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و اذناکم بان تقرئوا من العلوم ما ینفعکم

میگوید * ان عدة الشهور تسعة عشر شهرا فی کتاب الله

و همچنین میفرماید * قد حرم علیکم تقبیل الایادی فی الکتاب

بالاخره این بیچاره ساده ان چهار دلیل را بیك اب و تابی برای من تقریر کرد که گوئی خیال تبلیغ مرا هم میداشت چه که همان رجزهائی را که ان بهائی خوانده بود و با همان معجزات و پیش گوئی هائی که از وی باب و تاب شنیده بود با لحن تصدیق امیزی برایم می گفت

من هرچه در مقام دفاع بر امدم و سخناش را بدلائل و براهین رد می کردم دیدم که چنان از بادهٔ الفظ و عبارات میرزا سرمست شده که بتوان از معانی و حقایق تبیان چون منی به هوش اید و این خرفات را فراموش کند ناچار باحالت اسف انگیزی از ارشادش مایوس شدم و انجام روزگارش را به تقدیر واگذاردم.

ولیکن از ان جائیکه اورا ادم بی گناه بی تقصیری میدانستم و سوابق حسن اخلاق و دیانت او را در نظر داشتم و بعلاوه خود را ازاد از هر علاقه حتی علقه ظاهر الصلاحی می دانستم از مصاحبتش احتراز نجستم و رشته الفت و مراودتش رانکسستم و او نیز بهمان جوش و خروش خود باقی بود و درهرمجلس و محفلی اغاز صحبت می نمود و بهر عالم و عامی فهمانید که در چه عقیده است

این بود کـه بعضی علماء بروجرد معلوم گردید کـه او متزلزل گشته و مردم را از صحبت او منع نمودند ولیکن منکه ازادی‌خواه و عارف مسلك بودم می گفتم :

ز مهر پر ار پر کند افاق را * چه غم ان خورشید با اشراق را

بهیچوجه از ملاقات او و غیر او پرهیزی نداشته بلکه برای ازدیاد معلومات خود گاه گاهی هم صحبت ملل متنوعه را لازم می شمردم بالاخره من بی گناه نیز باتش او سوخته ودربعضی اذهان بردیف او درامده ـ فقط برهان اینکه من با او مراوده دارم مورد سوء ظن واقع شدم

و دچار حوادثی گردیدم که شاید نظایر بسیار برای ان در هر شهر و دیار واقع شده مثل اینکه حکایت ذیل را یکوقتی یکی از اهالی یزد که نام وطن او یزدجرد یا مجومرد بودبرایم نقل کرد که از کثرت مشابهت بقسمتی از قضایای حاصله وخسارات وارده برخودم ذکرش را مناسب دانسته ولهذا بذکر ان حکایت بمختصرقناعت نموده و قضیه خویش را عجالة مسکوت عنه میگذارم

شخص یزدجردی — یکی از اهالی یزدجرد گفت در ولایت ما چند سال است چند نفر بهائی پیدا شده و در تبلیغ اشخاص سماجت و اصرار دارند که هر انسان بیطرفی گرفتار و هر ادم با وجدانی بمشاجره با ایشان ناچار است چه شخص با وجدان نمی تواند حرفهای بی اساس مغالطه امیز را شنیده ساکت باشد از این رو من که یکی از مخالفین صمیمی ایشانم برای رفع شبهات یکی از رفقای خود دو مجلس با حضرات ملاقات نموده‌ام و نتیجه ان دو مجلس ملاقات این شده که عمه زاده دارم که پیوسته در کمین من بوده تا بهانه بدست بیاورد و در املاك من وثلث پدرم تصرف نماید همین که شنید من دو مجلس با حضرات نشسته‌ام باین طرف وان طرف دویده و نزد انو این مرا بهائی قلمداد نموده وهرگونه تبری که از من ظاهر شد او و طرفدارانش راقانع نکرده تا

بالاخره بزور حکومت وقت همین کار را کرد و چون من طهران برای دادخواهی امدم و بالاخره در اینجا الوده و متوقف شدم و نتوانستم کما ینبغی باموورات شخصی بروجرد خود برسم

در این اثناء همان‌اقا حسن عمه‌زاده اشهازفرصتی یافته برای انکه بتواند مال مرا تصاحب نماید باین‌طرف و انطرف می‌رود و فریاد می‌زند که فلانی با ان شخص هم‌عقیده است که دستم را از ملك شخصی خود یا از ثلث پدر کوتاه نماید

چنانکه بهمین نیرنك‌ها چندین سال است نتیجه ان املاك و مستغلات را برده و من‌هم بواسطه کثرت مشاغل و گرفتاری ها هنوز با احکام شریعت و دولت فراغتی نیافته‌ام که ان شخص غاصب حقه باز را در محکمه عدالت دولت احضار کنم تا بکیفر سیئات اعمال خود برسد

رجوع بحکایت آن شخص ساده

باری ان شخص ساده که‌در انجام کار برای فحص وتحقیق می رفت ودر عوض انکه طلاب و علماء به بینه و برهان رفع تزازل وی را بنمایند و غبار مغالطه و کذبی‌که‌از گفته ان بهائی دروغگو بلوح قلب این بیچاره ساده نشسته بود باب پاك علم و عرفان شست و شو نمایند تا بصراط المستقیم این منهج قویم کما كان باقی بماند او را تخطئه و ملامت میگردند که این چگونه سؤالاتی است که پیش گرفته و این چه مباحث مشئومی است که سؤال مینمائی

او بدینواسطه تصور کرد که کلام ان بهائی راست است‌و این حضرات از عهده جواب بر نمیایند بالاخره درفرجام کار بطرف انها مایل بلکه چنین مفهوم می شد که در طریقه ضلالت

اینها وارد شده است و من با یك قلب مجروح و دل افسردهٔ به این قضیه نگران می بودم یکی برای انکه این ادم حیف بود و دیگر انکه شاید ظن بعضی درحق من راست اید

باری ان شخص که از جمعیت مسلمین جدا شد بهائیان دست ها را گشودند و او را در اغوش محبت خود کشیدند و مدتی چند او در میان حضرات میبود و تبلغ می کرد و با یك شور و انجذابی بود که ابدا نمی شد در ان اوقات من برخلاف عقیده او استدلالی کنم یعنی ابدا موثر نمی شد و در ان حال گوئی در جوابم این مصراع را می سرود * من گوش استماع ندارم لمن یقول *

تا چند سالی طول کشید و من نیز از حال وی کما فی السابق اطلاعی نداشتم چرا که او نیز سرگرم همین کلمات بود و از صحبت چون من رفیق دیرینه بواسطه تباین عقیده گریزان بود اگر چه شاید بعضی بیخبران را گمان چنین بود که او همیشه با من مانوس است

باری پس ازچند سال یك روز با چهره زرد ورنك پریده که اثارحزن وغم واندوه وندامت درسیمایش پیدا بود وارد منزلم شد وسلامی گفت ونشست

هرچه از او احوال پرسی و خوش امد گفتم از کثرت وحشت و غم و اندوه والم قدرت جواب دادن نداشت گوئی که عقدهٔ گلویش را گرفته بود که حقیقة نمی توانست حرف بزند پس از گذشتن چند دقیقه که مرا نیز از حالت غیر طبیعی او شگفت و تعجب و بهت وحیرتی حاصل شده بود ناگاه عقده اش گشوده شد و یکدفعه شروع کرد بهای‌های گریستن وپس از گریه زیادی

رو بمن کرد و گفت

دیدی چه طور گول خوردم! دیدی چگونه بدبخت شدم!! دیدی چسان بی اعتبار گردیدم!! دیدی چه قسم مغبون و خسارت مند شدم ! دیدی چطور نصایح سودمند تو و مثل تو را نشنیدم و بدام شوم بهائیان افتادم !! و بالاخره دلال دزد و حمال بی اجر ومزد شدم

اینك پس ازچندین سال که خیلی نزدیك رفتم وازمحارم اسرار انها شدم ومسافرت های تبلیغی کردم و رئیس انها را ملاقات نمودم* خود غلط بود انچه ما پنداشتیم

دین نبود ودام بود * حق نبود و حقه بود * راست نبود و دروغ بود* رحمت نبود و نقمت بود *اب نبود وسراب بود * نور نبود وظلمت محض بود *

اقای نیکو — بشرافت دوستیت قسم علاوه از فجائع و جنایاتی که ازانها برای العین دیده ام * علاوه ازان بی عصمتی هائی که از زنهای انها فهمیده ام * علاوه از ان سوء اخلاقی که ازمردانشان مشاهده کرده ام * علاوه ازان فحشائی که ازعمومشان دانسته ام * علاوه ازان کلمات متناقضی که ازخدای حضرات و خدا زاده انها خوانده ومحفوظ دارم *

همان چهار دلیلی را که چند سال قبل باب و تابی برای شما ذکر میکردم وشما بحسن اخلاق می پذیرفتید پس از واقف شدن و محرم گردیدن با حضرات و اطلاع از خودشان و اقرار و اعتراف تاریخی مسلم خودشان معلوم گردید که تمام انها دروغ و مغالطه بوده است

چنانکه ناگزیرم برای جبران سیئات گذشته خود همان

چهار دلیل را که دلیل حقانیت انبیاء عظام است ذکر کنم وثابت نمایم که ان دلائل دراین طایفه وجود نداشته و ندارد بلکه بطور مغالطه برای انکه چون من بد بختی را بدام شوم خود گرفتار نمایند انها را ذکر میکنند در صورتیکه هیچکدام از دلائل در رئیس انها وجود نداشته است

دعوت

سید باب دعوت مستقیمی نکرد اول گفت من باب علمم بعد گفت من نائب خاص امامم دفعه سیم گفت من قائم موعودم دفعه چهارم گفت امام زمان پسر امام حسن عسکری است وحی و حاضر است و لعنت کرد کسیرا که منکر وجود او باشد و اگر بهائیان انکار کنند شرح سوره کوثر حاضر است

و اما میرزا که امروز بهائیان میگویند در قطب افاق قیام کرد . و دعوت فرمود و استنادشان بان الواحی است که کم کم بعد از فوت میرزا از زیر پرده بیرون امده و بدست ان ها افتاده است در ان روز که خودش حی وحاضر بود و با مسلمین بغداد و عکا و حیفا معاشرت میداشت جز بیکنفر مسلمان که مطیع احکام وشریعت خاتم انبیاء است خودش را معرفی نکرده است

نهایت ان بود که نزد مسلمین فلسطین که اهل سنت و جماعتند خود را مسلمان سنی قلمداد می کرد و میگفت این تضییقاتی که بما وارد کرده اند و ما را سرگون نموده اند برای این بوده که عادات و اصول رفضه را (شیعه) نه پسندیده ایم و همین مسئله هم سبب بود که وقتی میرزا فوت کرد مسلمین عکا تشییع جنازه کردند وتابینات (خطابه که برای فقید میخوانند)

برای او گفتند که ان تابینات را میرزا ابو لفضل گلپایگانی (در اوقاتی که بهائی بود و فرائد را نوشت) در فرائد دلیل غلط نداشتن عربی های میرزا قلمداد میکند

اری اگر مسلمین عکا میدانستند که میرزا درسرسر دعوتی دارد و از ظل شریعت خاتم انبیاء خارج شده است نه تنها با او معاشرت نمی کردند و در فوت او طلب مغفرت نمی گفتند بلکه روز های جمعه هم که برای ایتمام نماز جمعه درمسجد حاضر می شد البته بمسجدش راه نمیدادند

نیکوی عزیز — چون غرض من این است بهائی زادگان بیچاره که از این قضایا واقف نیستند و بصرف تعصب که پدرشان بهائی بوده یعنی فریب خورده اما نیز متابعت میکنند و عاشق بی جهت شده اند واقف و مطلع شوند می گویم که جناب میرزا تمام ماه رمضان را نیز روزه می گرفت مریدان و پیروان علت سؤال میکردند درجواب میگفت اگر من روزه نگیرم احباب عکا نیز روزه نخواهند گرفت بلکه درملاء افطار خواهند کرد

صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست
تا دید محتسب که سبو می کشد بدوش

و دولت و ملت عثمانی مطلع می شوند که ما طریقه دیگر و شریعتی غیر از اسلام داریم و بدین واسطه من و عائله واحباب را معدوم میکنند

بخاطر دارم یک روز برای تنبه و تذکر یکی ازبهائی زادگان این قضایارا می گفتم که میرزا شفاها در مدت حیات خود دعوتی نکرد و بظاهر مطیع اوامر اسلام بود گفت مصلحت وقت اینطور بوده چنانکه عیسی هم غسل تعمید از یحیی گرفت ! ! خیلی به نادانی و غفلت او تأسف خوردم

(ای بابی که در محفل چهار نفر بیچاره بی اطلاع متدین را تبر میاوری و رجز خوانی میکنی که بهاءالله در قطب افاق دعوت کرد اینطور بود)

مضحك تر ازهمه این‌است که پس از چند سال که میرزا پیر شده و ضعف بر او مستولی گردیده بود بهائیان عکا محض اینکه خدای انها (میرزا) بواسطه ضعف روزه گرفتن مریض و نا توان نشود در اول ماه مبارك همگی جمع شده و عریضهٔ خدمت میرزا نوشتند و دران سوگند های غلاظ و شداد خوردند که اگر وجود مبارك تحمل سختی صوم را برای این قوم می کند که افطار نکنیم ما همگی قسم می خوریم که روزه بگیریم مشروط باینکه هیکل مبارك خودرا بسختی صوم مبتلا نفرماید و همه امضا کردند و ان عریضه را تقدیم نمودند

همین کسی که بقول بهائی بیخبر درقطب افاق مبادی خود دعوت کرد از کثرت محافظه کاری چنین جواب داد * ماعریضه شمارا بملاء اعلی فرستادیم پانزده روز میرود و پانزده روز جوابش میاید * کنایه ازاینکه باید از ترس روزه بگیرم .

دراینجا مشکین قلم که یکی از بهائیان است و خیلی مزاح بود این مزاح را کرد و گفت

(شخصی دعا کرد مادرش بمیرد و پدرش زن‌جوانی بگیرد تاوسائل راحتی و عیش و نوشش فراهم گردد دعایش معکوس شد پدرش مرد و مادرش شوهرجوانی کردو بزحمتش انداخت) اینك ما بهائی شده‌ایم از زحمت روزه سی روزه خلاص شویم حالا باید هم روزه سی‌روزه را بگیریم و هم نوزده روزه را این را (۱) حباً للجمال و ان را خوفاً اللقتال

---

۱ میرزا در اقدس میگوید اطیعو اوامری حباللجمالی

مخفی نماند که بواسطه همان محافظه کاری گرفتن روزه
نوزده روزه هم ممنوع بود که مبادا مسلمین ان دیار بی ببرند
و اسباب زحمت اثین گذار شود

عزیزم نیکو — والله و بالله من باور کردم و فریب خوردم
و تصور نمودم که دعوت میرزا چنان که مبلغین میگفتند بالاتر
و شدیدتر و مهمتر از دعوت خاتم انبیاء بود لا اقل بمثل دعوت
حضرت رسول بوده که ان حضرت وقتی مبعوث شد عادات قوم
و سکان جزیرة العرب بت پرستی و یهودی و مسیحی بودند بهمه
انها اعلان فرمود که شریعت شما منسوخ شده و خود وجود مبارکش
تشریف برده بتهارا شکستند من نیز گمان کردم بلکه یقین داشتم
که میرزا نیز لابد بامام جماعت گفته است — دیگر لازم نیست
بمسجد بروی و نماز جماعت بخوانی چرا که من فرستاده خدایم
یا خود خدا هستم و جمعه و جماعت را نسخ کرده ام

ولی متاسفانه وقتی وارد بهائیان شدم پس از چهار سال و
پنجسال باینگونه مسائل واقف گردیدم

و هم چنین میرزا عباس خودش را یکنفر مسلمان بهائی تصور
میکرد و بهائی را مانند اسم فامیلی که مرسوم همه جا است یا
طریقهٔ تلقی می نمود و از این جهة بود که مسلمین حیفا با او
محشور بودند و در فقدان او متاثر و متألم شدند و تشییع جنازه
اورا نمودند و مانند فقدان پدرش تابینات و خطبات خواندند چه
که بظاهر یك حرکتی مخالف اسلام از او ظاهر نشده بود و
یکحرفی برضد شریعت اسلام از او نشنیده بودند و یك نماز جماعت
ازاو ترك نشد

و اکنون نیز اگر کسی برود حیفا و از شوقی افندی سؤال

کنند ایا شما بنسخ شریعت اسلام قائلید ؟ خواهد گفت معاذ الله برای اینکه میداند چه خبر است

نیکو — هنوز بهائیان ایران که اقدس را کتاب اسمانی خود می دانند و او را ناسخ جمیع کتب می پندارند و تصور می کنند که میرزا این کتاب را مانند قران که خاتم انبیاء بقوم ایه ایه که نازل می شد میفرمود این کتاب اقدس نیز بمسلمین سوریه و فلسطین یا لا اقل بقاضی عکا یا امام جماعت حیفا ارائه داده اند — نه والله — هنوز کتاب اقدس را پنهان می کنند و در عکا و حیفا خود بهائیان نیز کتاب اقدس ندارند ودر حقیقة بی کتابند ومن باب محافظه کاری درانجا نگاهداری کتاب اقدس برای بهائیان ممنوع است

تأیید گفتار

اوقاتی که نگارنده در مصر بودم کتاب اقدس را یکشخص مجهول الحالی که عکس او در کروپ صفحه ۵۱ کراور است یکروز بدست یکی از بهائیان می بیند و یك جمله [ایه] او را استنساخ می نماید این قضیه به محفل روحانی پرت سعید رسید از ان بهائی مواخذه شده که چرا گذاردی فلان کس کتاب اقدس را ببیند و بعد که دید چرا گذاردی استنساخ نماید ؟

غرض این است اینکه بهائیان ایران در نزد بعضی بیخبران بگویند که بهاء الله امد و کتاب اقدس را مانند سایر انبیاء مرسل که صاحب کتاب بودند اورده و بهمه اهل عالم ابلاغ کرده است چنین نیست یا گوینده عمدا دروغ میگوید و یا مانند همین شخص ساده بیخبرانه نقل قول دروغی را مینماید

و برای انکه مطلب و مدعای خود را در پنهان داشتن کتاب اقدس و سایر الواح میرزا اثبات کنم عین لوح میرزا عباس را که در اخر لوح لاهه است و برای شیخ فرج الله کردی در جواب استجازه طبع کتاب اقدس نوشته است می نگارم و مخفی نماناد که شیخ فرج الله مذکور نیز طبع اینکونه کتب را از نقطه نظر تجارت و استفاده متحمل می شود نه فقط صرف ایمان و خلوص و تفصیل لوح لاهه و نقطه نظر سیاسی ان لوح و علت انکه مخصوصا از طهران شخصی را طلبیدند که حامل ان لوح واقع شود با شرح حال حامل در مجلد دوم این کتاب خواهم نگاشت . —

هو الله

ای بنده استان مقدس مکتوب جواب نامه جمعیت لاهای ارسال کردید اکر طبع و نشر خواهید ضرری ندارد انچه در این ایام جائز الطبع است اجازه طبع داده می شود زیرا هر زمانی را اقتضائی رساله [۱] که خطاب بابن الذئب است در ایام مبارك اجازه استنساخ نفسی نفرمودند چنین اقتضا میکرد حال طبع و

(۱) کتاب ابن الذئب مشتمل بر عربی و فارسی است میکو یند که میرزا برای مرحوم آ قا شیخ محمدتقی اصفهانی (آ قانجفی) فرستاده است در صورتیکه اکر چنین می بود از شهرت و استنساخش اندیشه نداشتند و نمی هراسیدند و بعلاوه عائله مرحوم شیخ مطلع می بودند در صورتیکه خبر ندارند یعنی چنین لوحی ارسال نشده پس لوح ابن الذئب نیز مانند الواح ملوك و سایر الواحی که در آنها ذکر الوهیت و یا رسالت کرده الواح زیر دو شکی هستند که بمرور و دهور هر وقت اولیاء امرالله مصلحت دیدند افتتابی میکنند و اجازه طبع و نشر میدهند ! و عجب در این است در اخر کتاب ابن الذئب چند خبر مجعول مصنوعی در فضیلت عکا ذکر کرده است ! !

نشر شد کتاب اقدس اگر طبع شود نشر خواهد شد در دست اراذل متعصبین خواهد افتاد لهذا جائز نه

بلی بعضی از ملحدین مثل میرزا مهدی بیك از متزلزلین بدست آورده و نشر دادند ولی این در رسائل ملحدین مندرج چون بغض و عداوتشان مسلم در نزد عموم قول و روایتشان مجهول و مبهم است ولی اگر بهائیان نشر دهند حکمی دیگر دارد

قرآن بیست و شش سال در نزد کتاب و حی محصور بود در زمان خلفاء انتشار یافت و آن نیز محصور در نسخ معدوده بود و علیك البهاء عبدالبهاء عباس .

سبحان الله میرزا عباس دراینجا بطور واضح و صریح می گوید اگر اقدس را دیگری نشر بدهد ما میتوانیم انکار کنیم ولی اگر بهائیان منتشر نمایند حکمی دیگر دارد !! و معهذا هنوز بهائی زادگان بدبخت خبردار نشده اند که پدرانشان چه فریبی خورده و دستخوش چه اوهامی گشته اند بلکه بصرف تبعیت دیانت پدری و تمرینات اولی بدین اوهام موروثی دلخوش و گرفتار گردیده و شاید بعضی از آنان نیز از نگارنده رنجور شوند که چرا پرده از روی حقایق بر می کشم و مطالب را اشکار میکنم

در صورتیکه اگر قدم طلب و سلوك را در سبیل معرفت سلطان قدم گذارند و سینه را که سریر ورود و جلوس معرفت سلطان ازلی است لطیف و نظیف نمایند و همچنین دلرا ازعلاقه اب و گل یعنی از این خرافات موروثی پاك و مقدس فرمایند و حدقه چشم صبرت و نیازمندی را بحدیقه توحید و ایمان بگشایند چه حوریات معانی بینند که سر از غرفه کلمات بیرون اورده و چه غلمانهای معنوی مشاهده کنند که بر قصور عبارات

جالس شده اند جنات تجری تحتهاالانهار بینند و درظل همایون شجره مبارکه اسلام ماوی گزینند و بدون جهت عاشق سرکار اقا نشوند و بدون دلیل از این منهج قویم اعوجاج و انحراف حاصل ننمایند و کارنده را ملائکه رحمت شناسند که جز برای تذکر وخبرانهاچیزی نه‌نوشتم‌وغیر از خدمت بعالم انسانی مقصودی نداشتم * انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

ایضاً تأیید گوینده

برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ابدا دعوتی نکرده بلکه من باب احتیاط تبلغ را هم دران حدود حرام نموده که مباداسر و صدائی بلند شود و مشت او نزد مسلمین ان اقلیم باز گردد عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج الله زکی کردی در مصر(قاهره) فرستاده است درج می کنم و از ان لوح نیز مطلب دیگر هم مستفاد می شودو ان اینست که چون خود میرزا عباس می خواست بمصر برود زمینه سازی می کرد که احباء انجا ابدا صحبت مذهبی یا تبلیغی نکنند که زمزمه بلند شود و اشوبی واقع گردد که اسباب زحمت او شود یا اسیبی بدو وارد گردد اینقدر برای خودشان محافظه کاری میکردند ودرعوض دیگران را در بلاد دور دست به تبلغ و نشر نفحات تحریص و تشجع می‌فرمودند

مصر حضرت شیخ فرج الله ملاحظه فرمایند

هوالله (۱)ای شیخ محترم در السن و افواه ناس مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر بامر دارد لهذا باید من ملاقات با

---

۱ این لوح در صفحه ۳۲۷ مکاتیب جلد سوم است

بعض نفوس تنبه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ گشاید و نفسی حرفی و لو بمدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیك نیایند لهذا جمال مبارك تبلغ را در این دیار حرام فرموده اند مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی خبری کنند که همهمه و دمدمه قدری ساکن شود و من بتوانم که بمصر ایم و یا بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین مینماید لهذا جمیع احبا را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید وعلیکم التحیة والفضل والاحسان من الرب المنان ع ع

اینجا ملاحظه کنید اقایان چقدر خودشانرا دوست دارند که برای چند روزه که میخواهند بمصر تشریف ببرند تبعه خودرا از تبلغ کردن مرام و مبادی خود نهی میکنند و بانها تاکید می کنند که ابدا اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر هستم خواموش محض شوید و مسلمان صرف گردید وقتیکه من از مصر مراجعت بحیفا کردم پدرخودتانرا دراورید وخودتانرا باتش بزنید !!

نمی دانم در اینمورد بهائیان بهوش میایند ومتذکرمیشوند جائیکه مولای انها بحفظ خود میکوشد و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می کند چرا ان ها کاسهٔ گرم تر از اش شوند و خودشان را برای منافع دیگری بزحمت و مهلکه اندازند لا اقل بخود او تاسی نمایند

بلی در انجا بشیخ فرج الله اطور دستور می دهد و در

ایران که مرکز عبورش نمیافتد بمن اینطور دستور میدهد

هو الله

ایها الرجل الرشید انی اشکر ربی الکریم بما کشف عنك غطائك و بصرك الیوم حدید * و اریك ملکوت السموات و الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظك من رقدك بالنداء المرتفع من الملاء الاعلی مبشرا بظهور الجمال الالهی من الافق المبین فاستبشر ببشارات الله و شمر الذیل و لا تخف الویل واجتهد فی اعلاء کلمة الله فی تلك العدوة القصوی وانطق بالثناء علی الله فی المحافل الکبری واقم الحجج القاطعه علی اشراق شمس الحقیقة من الافق الاعلی و الله یؤیدك علی ماتشاء ان ربك لقوی قدیر و علیك البهاء الالهی ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس

اری این اقا پسر همان کسی است که خودش در عکا مسلمان محض بود و نماز جمعه ازاو ترك نشد ولیکن هرسر کاغذ باطراف می نوشت که من خدایم نه ان دعوتی که دیگران هم در مقام عرفانی کرده اند مانند حسین منصورحلاج وبایزید بسطامی *

خیر * جناب میرزا دردعائی که برای روزتولد خودش ساخته ومانند زیارت نامه‌ئی که اقلا فرصت نداده بود تاخودش درگذردو پسراش درحق اوزیارت نامه ودعای روز تولد بگویند میگوید * الیوم یوم ولد فیه من لم یلد ولم یولد *

نذر بندی دو نفر بهائی

اوقاتی که نگارنده در مملکت برما دورنگون بودم دو

نفر بهائی دراینخصوص صحبت و مباهله کرده بودند * ان یکی کفته بود سرکار اقا (میرزا عباس) در حیفا نماز جماعت میرود و این یکی که سید مرتضی است و برادر سید جنابعلی، رئیس محفل روحانی رنکون بود انکار کرده بود که چکونه می‌شود کسیکه خودصاحب‌مبادی واصولی است بمبادی واصول‌خود عمل نکندو بمبادی واصولی که خود ان را منسوخ می داند عامل شود * ان یکی کفته بود و الله اینطوراست * این یکی کفته بود هر کز اینطور نیست چرا که این اغراء بجهل است و مخالف با دعوت و صحت قول می‌شود اکر خاتم انبیاء صلی الله علیه و اله در مکه خود با عادات و اداب بت پرستان موافقت می فرمود وتبعه خود را در یمن و حجاز امر باصول اسلام میکرد سرکار اقا نیز این کار را می کند

بالاخره اصرار در عقیده هر کدام را مجبور کرده بود که نذری بسته و بنده را حکم قرار داده که من براه و علیه هر یك تصدیق کردم ان شرط و نذر اداء شود

تا کاه هر دو وارد منزلم شدند نخست سید مرتضی با چهره بر افروخته و با لحن انکاراميزی از من پرسید مکر می‌شود سرکار قا برخلاف عقیده وکفته خود عامل شودو مبادی واصول خود را ترك نماید ایشان که میکویند شریعت اسلام منسوخ شده چکونه میروند نماز نسخ شده را بجا بیاورند این مدعی است که او درحیفا بنماز جماعت حاضر میشود ؟

مرا خنده در کرفت و کفتم پدرش نیز در ماه رمضان از ترس روزه می کرفت * یکدفعه بحالت تعجب و حیرت افتاد

و هر دو رفتند

سپس معلوم شد که بواسطه همین راستی که من گفتم او از گله اغنام الهی جدا شد هر چند در ظاهر نظر به رعایت برادرش تظاهراتی میکرد ولی فهمید انچه را که باید بفهمد

وعجب در این است روزی برسبیل اتفاق یکی از مبرزین و روحانی ترین بهائیان این حکایت را از من شنید ورنجور شد وگفت شما چرا این راست را گفتید که او بلغزد واز طریقهٔ بهائی خارج شود گفتم اولا من اینقدر علاقه مند نیستم که کسی بهائی شود و ثانیاً دینی که براست گفتن نا پایدار بماند همانا پایه او بنا راستی است .

استقامت

سید باب استقامتی نکردوقتیکه باو تعرض شدیدشددربالای منبر شیراز در حضور جمعی رفت و علنا گفت مرا علمی نیست که ادعائی بر او مترتب شود و لعنت فرستاد بر کسی که مدعی اینگونه مقامات شود

عزیزم نیکو — علاوه از انکه توبه کرد(۱)وتوبه اش نزد علماء اعلام پذیرفته نشد چنانچه بعدا گفته اید عین عریضه راکه بناصر الدین شاه در ایام ولایتعهدیش نوشته ودر ان نیز استغفار و توبه نموده درج میکنم

---

(۱) تقریبا در بیست سال قبل چون میرزا عباس از دست تبعه میرزا یحیی خسته شده بودامر داد که توبه نامه سید باب را طبع و منتشر نمایند تا تذبذب و تزلزل سید معلوم گردد که ازلی ها اینقدر بسید باب نبالند و افتخار نکنند !!

عریضه سید باب بولیعهد

زوحی فدك الحمد لله که مثل ان حضرت را ینبوع رافت و رحمت خود قرار فرموده که رحم برچاکران و ترحم بر داعیان می فرمائید این بنده را مطلقا علمی نبوده و نیست که منوط بادعائی باشد وادعاء نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه السلام صرف قول باطل است و بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعائی دیگر در هر حال تائب و مستغفرم و وجود خویش را ذنبی عظیم می شمرم مستدعی از الطاف شاهنشاهی و ان حضرت چنانم که بنده را از الطاف خود محروم نفرمایند

و توبه اوراعلماء اعلام نپذیرفتند و بالاخره حکم مرتد فطری را درباره او اجرا کردند چنانکه در جواب توبه‌نامه او مرحوم سید علی اصغر شیخ السلام تبریز مرقوم فرمودند

پذیرفته نشدن توبه سید باب

سید علی‌محمد شیرازی — شما در بزم میمون و محفل همایون ولیعهد دولت بیزوال ایده‌الله و نصره در حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هریك جداگانه باعث ارتداد شما است و توبه مرتد فطری مقبول نیست چیزئی که باعث تاخیر درقتل شما شده شبهۀ خبط دماغ است که اگر ان شبهه رفع شود بلا تامل احکام مرتد فطری بشما جاری خواهد شد حرره خادم الشریعة المطهره علی اصغر الحسینی (ابوالقاسم ابن علی اصغر الحسینی) و شاید عین خط توبه‌نامه سید را در جلد دوم کراور کنیم و میرزا نیز ادعائی علنی نکرده بود که استقامتی براو لازم شود چه که استقامت فرع دعوت است بلی اگر اینگونه الواحی که پس از فوت او افتابی شده و نزد بهائیان منتشر گردیده دعوت باشد انوقت

می‌گوئیم که استقامت میرزا مانند استقامت انکسی است که در محبسی افتاده و یا در چاهی سرنگون شده است

معروف است کسی بچاه افتاده بود و ناله می‌کرد دیگری بالای چاه امد و باو گفت ایا صبر می کنی بروم دلو و طنابی حاضر کنم و تورا از چاه بیرون کشم؟ گفت اگر صبر نکنم چه می توانم کرد

میرزا اگر می‌توانست بهر وسیله خودرا تبرئه کند می‌کرد و لیکن چون قضیه سیدباب را دیده بود که با توبهٔ که کرد معهذا علماء اعلام نپذیرفتند و بالاخره اورا کشتند ایشان دیگر مرتکب دعوت و ادعائی علنی نشدند و فقط خود را به یکنفر مسلمان مظلوم معرفی می‌داشت و هرزمان هم یك نفراز استانه (اسلامبول) حرکت بفلسطین می‌نمود میرزا نوشتجات خودرا از اینخانه بان خانه می‌فرستاد و مخفی می‌نمود بلکه از کثرت محافظه کاری از این شهر بان شهر می‌فرستاد و اینها از بدیهیات و مسلمیات نزد خود بهائیان است حتی نماز نه‌رکعتی را که در کتاب اقدس برای امت خود نازل کرده است یا بواسطه انکه نوشتجات میرزا از اینخانه بان خانه و از این شهر بان شهر بطور خفیه فرستاده می شد و مخفی می گردید مفقود شده که دست ولی امرالله کنونی (شوقی افندی) باو نمی رسد * و یا انکه اساسا دروغ بوده و چنین نمازی نداشته * و یا ان که هنوز مصلحت نمی بینند نماز میرزا را افتابی کندتا امت شرق وغرب بهائی باو عامل شوند

شاهد قضیه انکه تقریباً بیست سال قبل بهائیان نماز نه‌رکعتی را از میرزا عباس درخواست نمودند و چون خیلی اصرار و الحاح داشتند میرزا عباس هم که در ان اوقات با میرزا محمد

علی برادرش در سر اندوخته های پدر زد و خورد داشت در جواب انها نوشت * که نماز نه رکعتی را میرزا محمد علی با سایر چیز های قیمتی دزدیده است !

باری مقصود از استقامت بود که فرع دعوت است واصلا دعوتی نکرده بود تا استقامتی بر طبق او بکند و هر لوحی که دران دعوت و ادعائی باشد بعداز میرزا افتابی شده حتی کاغذی را که برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی که شخص بی اهمیتی بود نوشته است و ان مراسله نزد بهائیان معروف بکتاب هفت وادی است در انجا میگوید * این بنده خود را در ساحت یکی از احبای خدا معدوم میدانم و مفقود میشمرم تا چه رسد در بساط اولیاء فسبحان ربی الاعلی *

کتاب هفت وادی

مخفی نماناد کتاب هفت وادی و چهار وادی (که خوب بود اورا یازده وادی نام نهند) کتابی است که میرزا برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی نوشته است و چون ان شخص از مشایخ تصوف بوده عینا مصطلحات عرفا و صوفیه را بدون یک کلمه تحریف از کتب انها استخراج نموده و برای شیخ مذکور فرستاده است * شاید اورا بدینوسیله بخود مشفق ودوست نماید

و شگفت نیست بهائی زادگان ازاین کلام منقبض و رنجور شوند چه که انها اطلاعی از کتب نداروند و کلمات عرفا وصوفیه را ندیده اند * ولیکن نگارنده که به کتب انها واقف و به مصطلحاتشان مطلعم میدانم که ان یازده وادی باستثناء صفحه اخر ان جمیعا عین عبارات و کلمات عرفا است و ان صفحه اخیری که میرزا از معلومات شخصی خود در هفت وادی بان افزوده

معنی گنجشك است که در معنی گنجشك میفرماید

انچه از بدایع فکر درمعنی طیر معروف که بفارسی او را گنجشك مینامند ذکر فرمودند معلوم و محقق شد گویا براسرار معانی واقف شده اند ولیکن هر حرفی را در عالمی باقتضای ان مقصودی مقرر است بلی سالکین از هر اسمی رمزی و از هر حرفی سری ادراك می نمایند و اینحروفات در مقامی اشاره بتقدیس است (ك ۱) ای کف نفسك عما یشتهیه هویك ثم اقبل الی مولیك (ن) نزه نفسك عما سویه لتفدی بروحك فی هویه (ج) جانب جناب الحق ان یبقی فیك من صفات الخلق (ش) اشکر ربك فی ارضه لیشکرك فی سمائه و انکانت السماء فی عالم الاحدیه نفس ارضه (ك) کفر عنك الحجبات المحدوده لتعرف مالا عرفته من المقامات القدسیه و انك لوتسمع نغمات هذالطیر الفانیه لتطلب من الکوس الباقیه الدائمه و تترك الکوب الفانیه الزائله و السلام علی من اتبع الهدی

و قدری ازاول و اخر کتاب چهار وادی نیز ذکر میکنم تاقارئین بحسن ترصیع و تلمیع میرزا واقف شوند که مفردات کلمات عرفا و صوفیه را بچه تکلف و تصنعی ترصیع و تدوین نموده است

اول چهار وادی

هوالعزیز المحبوب ای ضیاءالحق حسام الدین راد کهفلك درکان چه تو شاهی نزاد نمیدانم چرا یکمرتبه رشته محبت را

(۱) دراینجا بهائیان میتوانند باعجاز میرزا و قوه محیطه او در علم استدلال کنند وبرهانشان انکه بقوه اعجاز گ فارسی رابدل بکاف عربی فرموده است!

کسیختند و عهد محکم مودت را شکستند مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری درخلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو امدم

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی * مگر انکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری

و یا یك تیر از کارزار برگشتی مگر نشنیده اید استقامت شرط راه است ودلیل ورود بارگاه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه و دیگر میفرماید فاستقم کما امرت لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوك لازم و واجب است * من انچه شرط بلاغ است باتو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال *

اگرچه زیارت جواب نامه نموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجا است ولیکن محبت بدیع ذکر و قواعد قدیم را منسوخ نمود و معدوم کرد

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون * عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند * هردو برقص امدند سامع وقائل

من سر هر ماه سه روز ای صنم * بیگمان باید که دیوانه شوم

هان که امروز اول سه روزه است * روز فیروز است نی فیروزه است

شنیدم برای تبحیث و تدریس به تبریز و تفلیس حرکت فرموده اید و یا برای عروج معارج بسنندج تشریف برده اید الی اخر

اخر چهار وادی

مدتی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم وچون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت ولیکن توقیع تازه رفع نمود و سبب شد که رقعه را ارسال نمایم ذکر حب بنده در انحضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و درخدمت

جناب شیخ محمد سلمه‌الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند * من کوی تو جویم که به از فردوس برین است * من روی تو بینم که به از باغ جنان است * انّا عرضت امانة العشق علی القلم * ابی ان یحملها فصار منصعقا * فلما افاق قال سبحانك انی تبت الیك و انا اول المستغفرین و الحمدلله رب العالمین * شرح این هجران و این خون جگر * این زمان بگذار تا وقت دگر * خوشتر ان باشد که سر دلبران * گفته اید در حدیث دیگران * فتنه و اشوب و خونریزی مجو * بیش ازاین از شمس تبریزی مگو * و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاز بلقائکم انچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی(۲) مرکب می شود اگرچه سعدی دراینمقام فردی ذکری نموده * ن دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس * زحمتم می دهد از بسکه سخن شیرین است * دیگر دست از تحریر عاجز شده التماس می نماید که بس است لهذا می گویم سبحان ربی ورب العزة عما یصفون * اینکه وقت خوانندگان رابقرائت تحریرات فوق ضایع نمودم و اول و اخر کتاب چهاروادی را ارائه دادم برای ان بود که بدانند کسی که برای شیخ عبدالرحمن کرکوتی کمنامی که حتی در میان متصوفه هم معروفیت ندارد این طور عریضه نگاری کند بملوك و سلاطین عصر خود خطابات شدیده که ان روز نبوده و امروز نزد به ثبان افتابی شده نمیفرستد

---

(۲) خاطر قراء محترم را بحسن ترصع وتلمیع میرزا متوجه میکند که علاوه ازانکه مطالب وشواهد بایکدیگر مرتبط نیستند درخاصیت مرکب نیز اشتباه کرده زیرا مرکبی که شیرین باشد وقال خوردن مگس شود معیوب وبداست و مرکب خوب بالضروره تلخ است

نفوذ

نفوذی که بهائیان باو خیلی می بالیدند و اعظم معجزات می شمردند و بمن می گفتند نصف اهالی امریکا و ثلث مردم اروپا باین امر مؤمن شده و در ایران اغلب وزراء و رجال و اعیان و اشراف بهائی هستند و من ساده لوح چون این حرف را ازهر کدام ان ها می شنیدم مانند خبر تواتر اورا تلقی کرده وباور می کردم و مخصوصاً یکروز یکی از مبلغین مبرز میگفت عظمت امر بهائی راببین که سرکارآقا (میرزا عباس) دریکی از شهرهای اروپا در مجمعی خطابۀ خوانده که هفتاد هزار نفر ازروز ایمان اورده اند

و روز دیگریکی از مبلغین در مجمعی میگفت * درانگلستان هرساله تجدید تعداد جغرافیائی نفوس را میکنند چون برخوردند باینکه مثلا تعداد مسلمین امسال یك کرور کمتر از پارسال شده و تعداد مسیحی نیز نیم کرور کمتر گردیده و تعداد سایر ملل نیز هریك به تناسب خود در هرسال کمتر از سال قبل می شود و بدین علت باید تجدید دفاتر کنند و عده نفوس جغرافیائی امساله با سال قبل خیلی اختلاف بهم میرسانید علت را می پرسند گفته میشود انچه از عده نفوس سایر ملل میکاهد بعده نفوس بهائی می افزاید چه که انها روز بروز بهائی میشوند و عده اینطایفه ساعت بساعت بیشتر میگردد

از اینجهة وزراء انگلستان مقرر داشتند که این جغرافیائی موقتاً موقوف شود تا چند سال دیگر کار یکسره گردد و همه بهائی شوند

اقای نیکو — این عبارتی است که از یکنفر مبلغ بهائی مشهور در حضور جمعی مبتدی شنیدم و اگر کسی باور نکند

گوینده همین کلام را باو معرفی میکنم تا برود و از همان شخص مطالب عجیب تر و اغراقهای سخت تر بشنود

باری غرض انست که بهو و جنجال اینطایفه چنان وانمود میکردند که عده نفوس بهائی زیاد شده یعنی نفوذ این امر شدت دارد

مثلا مجله نجم باختر بمن میدادند که قرائت کنم میدیدم تمام توصیف از پیشرفت این طریقه بهائی است که در فلان مملکت اهالی چطور در صدد جستجو و تحقیق بر امده اند و مردم فلان اقلیم چسان یکدفعه بیدار شدند

وهمگی از باده محبت الله سرشارشدند ودرفلان کشور چه شد ومشرق الاذکار بهائیان در خطه امریك چه ترتیب و چه ترکیب بنا شده است

و البته اینگونه مطالب که درمجله نوشته شود و مانند من شخص بیخبرتازه واردی که نه باین گونه دسایس و تبلیغات سابقه داشته و نه باین قسم دروغ گوئی و دروغ نویسی اشنا بوده البته باور می کند چنانچه من باور کرده بودم و وارد شدم و لیکن بعد از چند سال فهمیدم که تمام انها کذب بود و نویسنده مجله نجم باخترفقط یکنفر بهائی ایرانی است که مزدور شده است هرچه باو دستور میدهند بنویسد

اما درعوض انکه دیگران وارد دراینطریقه شوند اشخاصی که سابقاً در این طریقه بوده اند بر گشته اند و هر کدام بنوبه خود بیدار گردیده این افسانه های هیچ و پوچ را ترك گفته اند —

وچون میرزا عباس شخص زرنك زیرکی بود هر کدام از بهائیان و مبلغین را که پی برده بود انها نیز فهمیده اند و دیانت حقه

را از دیانت حقه بضم حاء تشخیص داده اند به بروز الطاف و اظهار محبت نگاهداری میکرد که مبادا فساد برگشتن انها درجامعه بهائی بیشتر مؤثر شود

چنانکه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در اواخر فهمیده بود گول خورده و مخصوصا در قاهره مصر گفته بود * ان افندی رجل سیاسی وخدعنا بروحانیته * بهمین محبت ها نگاهداری کرد تا عمرش درگذشت وهمچنین سایرین را نگاهداری میکرد و وقتی عمرشان نیز درمیگذشت مناجات بالا بلندی که تمام وصف حالت ایمانیه او بود برایش میگفت تا سایرین نفهمند وتصور کنند که ان هم ازاغنام الهی بوده

مثل مرحوم ادیب که باصطلاح بهائیان از ایادی امر الله بود و شخصا او را ملاقات کردم و فهمیدم بهائی نیست و خودش نیز نادم بود ولی چون اواخر عمرش بود نتوانست اظهار عقیده کند تا فوت شد — فوری یك مناجات مفصلی برایش نوشت وحاجی امین نیز مأمور بقرائت و خواندن ان مناجات درمجامع ومحافل بود

والبته طریقه عقل و کیاست و هوش و فراست نیز همین است کسیکه بنیانی بر پا کرد و طریقه احداث نمود که جمعی را تابع و مرید خود کنند که خود وعائله اش از انان الی الابد استفاده نمایند باید بهر قیمتی شده نفوس مهمه را نگاهداری کنند چه که از برگشتن یك نفس مهم خلل عمده بجامعه وارد میشود چنانکه عمده سبب بیدار شدن واگاه گردیدن من چون بحقیقت بنگری ادبار و برگشت نفوس مهمه بهائی از قبیل * اقا سید مهدی دهجی * واقا جمال بروجردی * و میرزا اسد الله اصفهانی *

و حاج محمد حسین خرطومی * و میرزا اقا جان خادم الله *
و حاج محمد حسین کاشی * و حاج حسینعلی فطرت جهرمی *
و سید محمد افنان * و میرزا علی اکبر رفسنجانی * وخیر الله
افندی سوری * و دکتر امین فرید * و تمدن * ومستراسپرك
امریکائی * وست لواء * و غیر هم بوده است گو اینکه ازاشخاص
بر گشته چندین سال قبل بوده اند و انان را ملاقات نکرده ام و
یا درهمین عصر بوده وهستند و ملاقاتشان اتفاق نیفتاده اماهمان
خبر بر گشتن و ادبارشان را که شنیده ام در من تاثیر کرده و
موجب تنبه وتذکرم شده است

از اینجهة امید وارم همین بیانات و حکایات من نیز سبب
تنبه وتذکر ان مرغان معصومی شود که بخیال دانه سعادت ودیانت
در این دام شوم شقاوت و اهانت افتاده و یا می افتند

باری سخن در اینجا بود که میرزا عباس اینگونه اشخاص
را با سوء سابقه و فساد اخلاق چنان نگاهداری میکرد وهر روز
برایشان لوحی نازل می نمود و تشویقشان می کرد واگر کسی
از محرمان باو میگفت که فلان کس این عیب و این نقص واین
فساد اخلاق را دارد چرا اینهمه لوح برایش میفرستی و این
اندازه او را مشمول عنایت و محبت خود قرار داده بعذر های
بد تر از گناه و عذر های امیخته به اشتباه متشبث شده مثلا باو
میگفت هرکس مرضش بیشتر است نسخه بیشتر لازم دارد

پرده پوشی میرزا عباس از فساد اعمال و اخلاق مبلغین
بهائی بروی پرده افتاد و افتابی شد بقسمی که همگی بهائیان
تصدیق دارند که سرکار اقا [میرزا عباس] میدانست فلان مبلغ
در فلان شهر چه کرده و با دختر کی جمع شده — و فلان

مبلغ در فلان نقطه با زن لی مقاربت نموده — و ان دیگری در فلان نقطه مال له را غارت کرده — چه که همه شکایات و راپرت ها برای او میرفت معهذا در جواب برای همان مبلغ که مرتکب اینگونه جنایات شده ایها الرجل الکریم مینوشت یا او را قائد جش[۱] عرمرم میخواند — چه که او کارش باحسن اخلاق یا سوء اعمال احدی نبود اومیخواست از عده اغنام پدرش چیزی کاسته نشود که موجب خسارت گردد

و با انکه صد ها عرایض شکایت از ان مبلغین خیانت کار برایش میرفت اعتناء نمیکرد و ترتیب اثر نمیداد چه که از ان ها تبلیغ می خواست نه تقدیس وهر یك از ان مبلغین که قضایا را فهمیده بودند فقط برای ادراك همان لذائذ و شهوات تا اخر ثابت و باقی ماندند .

و انانکه با عاطفه و وجدان بودند و دانستند حقیقتی در کار نیست اگر اواخر عمرشان بود خاموش ماندند و به اصطلاح حضرات مخمود شدند و اگر عقاید خود را اظهار نمودند قول حضرت بیوفا گردیدند و منجمله از بیوفان یکی اواره است

تبصره

اواره نویسنده کتاب کشف الحیل در اوقاتی که مبلغ بهائیان بود و در حقیقة چشم نیاز مندی و امیدواری باو گشوده بودند و از رئیس و مرؤس وتابع و متبوع وزن و مرد باواحترامات فائقه می نمودند و تصدیق داشتند که در داخله خودچنین شخص فاضل و تحریر کاملی ندارند پیوسته از تحریر و تقریر وی

---

[۱] در لوح میرزا محمودفروغی است



اواره نوسنده کتاب کشف الحیل

استفاده ها میکردند منجمله او را وادار کردند کتاب تاریخی بر وفق دستور العمل و میل حضرات بنویسد ایشان نیز دران اوقات کتاب تاریخی باسم [کواکب الدریه] نوشتند و در موقعیکه در مصر مشغول طبع او بود گذار نگارنده بحیفا افتاد پس از پذیرائی شایانی که جناب شوقی افندی از من نمود و پدرش جناب میرزا هادی چقدر ملاطفت و محبت میکرد و پسر و پدر هردو مراقبت

داشتند که نگارنده بد نگذرد استدعا فرمودند تقریظی به کتاب اواره بنویسم بنده نیز به پاس احترامانشان همان اوقات تقریظی نوشته و به جناب میرزا هادی دادم که در مصر جهت نویسنده تاریخ فرستاد و ان تقریظ در اخر جلد دوم تاریخ طبع شد .

دران تقریظ باانیکه من توصف کتاب نکرده بلکه توصیف شخص مؤلف را نموده ام و مؤلف نیز در کتاب کشف الحیل خود ان تاریخ را بکلی لغو کرده اینك من نیز که تقریظ نویس ان کتاب بوده ام تصدیق دارم که اغلب مندرجات ان تاریخ مجعولاتی است که نویسنده ان کتاب را بتدوین ان گماشتند و ابدا صحت ندارد که در اتیه مورد استشهاد واقع شود

باری سخن در اینجا بود که این امر نفوذی ندارد تا مورد استدلال مبلغین بهائی وارد کردد بلکه برهان بطلان که زوال و فنا و عدم پایداری است در او بکمال ظهور جلوه کر است چه از وقتی که من با حضرات انس کرفته و وارد درانها بودم الی کنون امام زاده معصوم و کلستان جاویدی از لاشه اموائتشان پر شده و ده نفر بهائی جدید الورود درانها وارد نیست که بتوانند در مقابل اینهمه اشخاصی که از انها بره لا قل ان ده نفر وامعرفی کنند

و انصافاً خیلی وقاحت و بی شرمی لازم است که این نفوذ میرزا را کسی به نفوذ کلمهٔ احمدی و شریعت محمدی ترجیح دهد بلکه تشبیه ومقایسه نماید چراکه از دعوت انحضرت سی سال بیشتر نکذشت که دو ثلث کره زمین درتحت نفوذ اسلام وارد شدند واکر بعض متعصبین بهائی بکویند ان استیلاء قوت زورو شمشیر بود چنانکه میکویند درجواب میکویم ان شمشیر نیز از غلاف نفوذ روحانیت بیرون امد

تأیید گفتار

علاوه از انکه خیلی از بهائیان را نکارنده میشناسم که از

این امر بر گشته‌اندو در نظر سایر بهائیان مخمود بشمارمیروند اوقاتی که در ممبئی بودم یکی از بهائی‌زادگان یزدی که پدرش را دراین راه کشته بودند و او نزد بهائیان شهید زاده معروف بود و برحسب قاعده وعادت‌شهیدزاده بایستی هائی‌دواتشه‌باشد اتفاقاً ازروسیه باروپا و از اروپا بحیفا و از حیفا به بمبئی امد و مرا ملاقات کرد دیدم با یك چهره افروخته و دلسوخته میگفت

فلانی پدران بیچاره ماعجب فریبی خوردند ما که طفل بودیم و دران اوقات نبودیم همینکه بزرك شدیم فقط تعریف و توصیف از جمال مبارك[میرزا] واز سرکار اقا (میرزا عباس) می شنیدیم که اینها خودشان را چگونه فدای اسایش عالم انسانی کردند و این طریقه بهائیت را که موجب سعادت بشر است تاسیس نمودند هرچه درعشق اباد و یزد و بادکوبه وغیره بودم جز سوء اخلاق و دزدی و بی عفتی از اینطایفه ندیدم شکایت نزد هرکه می‌بردم می‌گفت مرکز امر وولی امرالله مقدس و منزه است باید باو ناظر شد من هم خیال می کردم شاید اینطور باشد

تااینکه روزگار قسمتم کرد و درحیفا رفتم و شوقی افندی و دامادان سرکار اقا (میرزا عباس) را دیدم و هر چه باید بفهمم فهمیدم

اولا تاچند روز نمی دانستند من کی هستم و چه کاره ام بگمان انکه بهائی لات لوتی هستم بااینکه میدانستند شهید زاده‌ام اعتنا و احترامی بمن نگذاردند وقتی پی بردند که من تاجر معتبر پول داری هستم * محترم شدم و مورد احترام و نوازش واقع شدم .

بالاخره فلانی هیچ عاطفه انسانیت درمرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زنهای بیوه یزد نظر به تضییقات سابق عکاکه اینها درجه مضیقه بوده اند برای انها پول میفرستاده اند اکنون هم بهمان عادت دهشاهی دهشاهی جمع میکنند و از خوراك ضروریه خود میدزدندو بهحیفا میفرستند تاانهاعیش ونوش کنندودارای پارك اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دختر انشان را باوروپا برای تحصیل وعشرت بفرستند اما همان زنهای بیوه بدبخت یزد قدر نشوند طفل خودرا بیك مدرسه ابتدائی سه کلاسه یابدبستانی بفرستند که سواد دار شوند اگر اینها روحانیت و مروت میداشتند یابك ذره ترحم و انسانیت بمشامشان میرسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند ان بیچاره بدبخت کور کورانه و بیخبرانه میدهد این بی‌انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع می‌شود چگونه می‌گیرد

باری ان شخص نازنین بدین واسطه و جهات دیگر این دین ابائی‌را که پدرش شهیدان راه شده بود ترك کرده واکنون در طهران است و هر چه بهائیان نزد او رفتند که او را رجعت دهند ممکن نشد این‌است نفوذ شدید امر بهائی !! و همین بهائی زاده عده بهائیان انگلیس را بمن گفت که باسم ده دوازده نفر هستند که گاهی مجتمع میشوند وماعینا عکس همان اجتماع را که رفقای خود را نیز دعوت کرده اند تا جمعیتی تشکیل شود بدست اورده در اینجا طبع میکنیم

و همچنین یکی دیگر از بهائی زادگان مقیم عشق اباد که فعلا در طهران است یکروز نزدم امد و فحش زیادی بمیرزا و میرزا عباس داد از انجائی که نگارنده رذالت اخلاقی وشنیعه

« بهائیان لندن »

و فحش را ولو بهر کس غیر جائز و مستحسن نمیدانم نخست وی را از فحاشی ممانعت نموده سپس پرسیدم سبب این فحاشی چیست ؟

گفت برای انکه بدروغ امدند ومردم را فریب دادند و باعث سفك دماء بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بیگناه را از قبیل اباء من و غیر مرا به محنت وذلت و بد بختی دچار کردند واکنون نیز نوادهٔ ان ها مردم را رها نمیکنند وچون زالو خونشان را می مکند

گفتم چه باعث شد که تو بهوش امدی و از طریقه ابائی خود که طریقه بهائی بود برگشتی ؟ گفت چند لوح ازعبدالبهاء (میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من بعشق اباد میایم وامدنم درمشرق الاذکار عشق اباد حتمی است و بدین جهة بهائیان عشق اباد مانند من یقین داشتند که عبد البها بعشق اباد میاید چرا که نص صریح او را امر محتوم ووعدغیر مکذوب میدانستند موقعی که خبر فوت عبد البها بعشق اباد رسید من بهوش امدم وترك ان طریقه را چنان گفتم که اکنون می بینی

و دیگر از جمله نفوذ کلام میرزا انست که تقریبا بقدر کتاب اقدس و ایقان برای حاج میرزا هادی دولت ابادی درالواح نوشته و او را دلالت باطاعت خود نموده و دراخر کار بالتماس رسیده است معهذا اثر و ثمری نه بخشید که نکارنده یك قسمت از لوحی را که شکایت مشار الیه را در او مرقوم داشته برای نمونه و غرض دیگر که ذیلا معروض میافتد ذکر میکنم

در صفحه هفتم کتاب طرازات منطبعه بمبئی — هادی

دولت ابادی را بنصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم بیمین یقین توجه کنند واز موهوم شطر قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائزشود نصائح قلم اعلی در صخره صما اثر ننمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغوای ان نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان‌الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربحی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم[١]جزاء کل در حفیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند وشجره[٢] مبارکه را بایادی بغی و فحشاء قطع نمودند و بر منابر بلعن وسب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم واسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنت و جماعت درجهتی ازجهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام برامر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند و عمل نمودند انچه را که عین حقیقت گریانست

غرض دیگر نگارنده اینست که میرزا در اینجا که میگوید (جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغوای ان نفوس غافله مشغول) حزب شیعه را اغوا شده میداند و ائمه دین را نعوذ بالله نفوس فریبنده می پندارد که حزب شیعه را از مذهب سنت و جماعت تجزیه کردند و انها را اغوا نمودند

من در این قسمت بمیرزا اعتراض ندارم که چرا چنین

---

(١) یعنی ظهور سید باب (٢) سید باب

عقیده را ابراز میکند البته در عقیده خود ازاد است فقط اعتراض نگارنده در این قسمت است که چرا اخباری که از همین ائمه دین رسیده است با اندک توافقی که شاید با صدمن سریش هم بمقصود و مدعای او نمی چسبد استدلال میکند و در انجا مخبر را تقدیس کرده و امام همام می نامد اما در اینجا حزب شیعه را اغوا شده میداند !!

اما از جناب میرزا اینگونه مسائل شگفت نیست زیرا اودر عرب عرب است و در عجم عجم نزد سنی سنی است و نزد شیعه شیعه است و طوری این دستور مسلم و معمول بوده که هنوز هم مراعات میشود و در اینمدت ٦٠ سال دو نفر سنی رادر تمام فلسطین با خود همراه کرده اند و فریب داده اند همیشه محامد و اوصاف خلفاء را بانها میگویند

و ان لوحی را که میرزا عباس برای طرد برادر خودمیرزا محمدعلی نوشته بود مشهور بلوح هزار بیتی دران لوح طعنه بخلیفه ثانی زده بود و برادر را درتکرار کلمه (۱) حسبنا کتاب الله پیرو خلیفه ثانی قلمداد کرده بمحض این دونفر سنی کهمبادا بمضمون ان واقف گردند برچیدند و از میان برداشتند تا مبادا انها مطلع شوند که نسبت بمقام خلافت جسارتی شده است

برهان دیگر نفوذ میرزا انکه درصفحه ۸ کتاب طرازات میگوید — از ورود این مظلوم درزوراء الی حسین بمثابهامطار الواح مقصود عالمیان براهل ایران باریده معذلك اگاه نشدندو

---

(۱) میرزا محمد علی میرزا عباس راقبول نکرد و گفت کتاب اقدس مکفی است میرزا عباس هم اورا طرد نمود و گفت در موقع نص خلا فت علی نیز عمر همین کلمه را گفت دران لوح هزار بیتی خیلی طعن و سر زنش بمیرزا محمدعلی میزند

درغفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اکر این عنایت از انشطر باین جهات توجه می‌نمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده می‌نمودند

دراینجا دومطلب مستفاد میشود * یکی انکه هرچه میرزا الواح نوشته و فرستاده بی ثمر بوده و کلامش نافذ نشده است که باو مومن شوند و اینکه میرزا عباس درخطابه های خود در امریکا و اروپا میکوید بسیاری از اهل ایران مومن شدندوتعالیم اورا پذیرفتند دروغ است و مطلب دیکر که از بیان میرزامستفاد میشود این است که اکر میرزا دراقلیم دیکر غیراززوراءمی بود و نوشتجاتی برای اهالی زورا میفرستاد کاملا باو مومن میشدند و باو میکرویدند ولکن چون خودشان در زوراء تشریف دارند فرمایشایشان تاثیر نمیکند ! ! * از این مطلب من خیلی متعجبم و قضاوتش را بخواننده وا میکذارم

نیکو جان میرزا در خاك فلسطین و عراق غیر از اظهار اسلام وایمان وروزه کرفتن و اقامه صلوة در خلف امام جمعه عکا دعوئی نکرد فقط دعوتش در سرسر بروی اوراق بود ان اوراق را نیز از این جعبة بان جعبه و از این خانه به ان خانه مخفی می داشتند نه تنها خود دعوئی در ان حدود نداشت بلکه مبلغین و احباب نیز حق تبلیغ در خاك عثمانی نداشتند پرسیده می شد چرا در انحدود تبلغ نمی‌کنند ؟ میکفتند جمال مبارك (میرزا) تبلیغ را در این حدود حرام فرموده است چون با دولت معاهده بسته‌مادام که درخاك او ساكن است تبلیغات مذهبی نکنند و ان بهائی بی خبر نیز که از سر قضیه اکاه نبود بدین حرف قانع میشد

در صورتیکه علت اصلی تبلیغ نکردن در خاك فلسطین فقط بواسطهٔ محافظه کاری خودشان بود که مبادا از داعیه انها مسلمین ان حدود واقف و مطلع گردند و ما عین نوشته میرزا عباس را که برای شیخ فرج الله در مصر نوشته بود قبلا درج نمودیم که قارئین محترم حقیقت را دریابند

بالاخره نتیجه نفوذ میرزا و قوه روحانیه او در این مدت هشتاد سال درخاك فلسطین صفر [هبج] ودر سوریه نیز صفر و در مصر باستثنای مهاجرین ایرانی پانزده نفر و در انکلستان دوازده نفر و در فرانسه پنج نفر و در سویس دو نفر و در المان پانزده نفرو در امریکا صد نفر و در تمام هندوستان نود نفر و در تمام ترکستان و عشق اباد که معبد ساخته اند پانصد نفر و در تمام مملکت برما یکصد نفر شده است اینکه میرزا عباس در الواح خودمکرر برای تشجیع و اغفال بهائیان بدبخت ایران مینوشت شرق منور شده و غرب معطر و همه در ظل تعالیم جمال مبارك وارد شده اند همین عده اشخاص قلیل هستند و اما ایران که جامعه بهائی را تشکیل داده است

و میرزا عباس جمعیت بهائی ایران را مصیده و دام خود قرار داده بود که بدین وسیله در قلوب امریکائیان و اروپائیان تصرف کند و انان را به جمعیت موهوم بهائی ایرانی فریب دهد وتبلیغ نماید شاید انها که مادی اند نظر باینکه در ایران جمع کثیری بهائی متحد و متفق هستند اگر اظهار تمایل و محبتی نمایند برای مادیات ان ها چه از حیث تجارت و چه از حیثیات دیگر نافع باشد و برروی همین اصل ومقصد نیز این اشخاص معدود در اروپا و امریکا اظهار توافق و تمایل می نمودند چون خوش

بختانه بغرض خویش نایل نشدند عده ان ها بیست سال است که تجاوز نکرده و افزوده نشده

حتی خود میرزا عباس که در سنه ۱۳۳۰ بامریکا رفت و سه سال تمام در ان حدود و اوروپا توقف کرد نتوانست بعده انها چیزی بیفزاید بلکه چند نفری هم بر گشته اند

و اصل قضیه امریکا ان بود که خیرالله افندی سوری تقریباً ۲۰ سال قبل بامریکا رفت و جمعی را بهمین حرفها فریفت که در ایران چه جمعیت ها هست و چه مجامع مهمی بهائیان دارند و ثلث ایران بهائی شده بعض انان نیز بهمین ملاحظه که اجتماعیات منافع مادی انها را تامین میکند قبول اینمسلك و طریقه را کردند و چون در اینمدت دیدند که خبری نشد و اجتماعاتی نیست توقف کردند و زیادتر نشدند حتی کوشش ها و تبلیغهای سه ساله خود میرزا عباس در انجا مفید واقع نشد

باری سخن در جمعیت بهائیان ایران است از بس بهو و جنجال عده انهارا زیاد قلم داد کرده بودند بخرد مرکز (شوقی افندی) نیز مشتبه شده بود ازاینجهة امر داد احصائیه بگیرند تا بیت العدل را تاسیس نماید همینکه احصائیه گرفته شد و بمرکز حیفا رسید دید که قابل ذکر نیست درصورتیکه دراحصائیه که گرفتند همه طبقه را نوشتند یعنی انهائی را هم که خود بهائیها قبول نداشتند و میدانستند که حقیقتا بهائی نیستند و برای مصلحتی باانها مراوده دارند محض سیاهی لشکر و سرور قلب ولی امرالله شوقی افندی در ردیف بهائیان وارد کردند و نوشتند معهذا شوقی افندی دید که هزار یك انچه منظور نظر او بوده نیست امر باستتار واختفاء احصائیه داد تامبادا سایر بهائیان مطلع شوند و مخمود گردند

نکارنده درجلد دویم این کتاب عده بهائیان ایران‌راشرح می‌دهم و شاید مقتضی شود اسامی انهارا نیز می‌نویسم تامعلوم شود که چند صفحه مختصری از کتاب باسم انها بیشتر سیاه نمی شود * دراینجا بطور اختصار و جمله معترضه اشارهٔ از نویسنده کتاب نقطة الکاف میکنم

مستر ادوارد براوز را چه باید کرد ؟

علامه شهیر مستر براون مستشرق انکلیسی که درجات فضل و معارف پروریش بهمه دنیا عموما و ایرانیان خصوصا واضح و روشن است درخصوص اینطایفه تفقد و جستجوئی نمودواستقصاء کامل حاصل فرمود و بعلاوه خود میرزا رادرعکاومیرزا یحیی را درقبریس ملاقات کرد و انچه باید بفهمد فهمید و کتاب نقطة الکاف (۱) را نوشت چون درکتاب مزبور مؤلف محترم علاوه ازانکه اساسا نهضت بابی را برای ایرانیان مفید ندانسته داعیه میرزا را بهیچوجه نه پسندیده و بالاخره جانب ازل را بیشتر رعایت می‌کند

چون کتاب نقطةالکاف طبع شد و میرزا عباس دیدکه بضرر پدرش تمام شده بمریدان خود کفت که مستر براون ازلی ا بوده چون این تهمت خیلی ناشایسته بود و مقام رفیع مستر براون بزرك تر ازان بود که ازل یابها درانجا راه بجویند چه جای انکه مراد و مقتدا شوند و اخیرا میرزا عباس دانست که این حرف و تهمت علاوه ازانکه دردنیا تاثیر نمی کند و مقام ان مرد بزرك‌را

(۱) نقطة الکاف تألیف حاجی میرزاجانی کاشی است که‌از بابیان عهدباب بود و مستر براون ان را ترجمه کرده و اظهار عقیده نموده است

کرده باشند * و دوم انکه اوراهم از جامعه اسلام دور نمایند و سوم انکه بهائیان بااو حشر نکنند تاازاو چیزها بفهمند درصورتیکه نکارنده اشخاصی را ملاقات کرده ام که ازل وبهاءرا معاً به پشیزی نخرند بلکه بچیزی نشمرند معهذا بهائیان انان را ازلی معرفی کرده و می‌کنند وخوش بختنا نه این تیربه علامه شهیر مستربراون کارکر نشد

و نکارنده قبلا برای انکه قلمم از حدود ادب و انسانیت خارج نشود کفتم شیر خالدار برادر پلنك است * و اکنون نیز برای انکه همان ادب را که شیوه شیوای من است از دست ندهم می‌کویم ازل نیز برادر میرزا است

تشریع شریعت

اما تشریع شریعتی که میرزا نموده است و اورا بهائیان حاوی سعادت بشری می دانند باید نخست دانست که شریعت میرزا منحصر بکتاب اقدس نیست که ما فقط از ان کتاب استشهاد کنیم بلکه بقاعده کلام اقدس (ان اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف و الالواح — و وا عملو بما امرتم فی الالواح — هر امر ونهی که در کلمات میرزا موجود نص کتاب است و همچنین هر امر ونهی که از میرزا عباس وشوقی افندی صادرشده و میشود نص صریح است و بهائیان ان را چون نص کتاب اقدس میدانند

مثلا بهائیان ملاقات و صحبت کردن ازلی ها را حرام می دانند بدلیل انکه نص صریح میرزا است و همچنین ملاقات و صحبت تبعه میرزا محمد علی را حرام و غیر جائز میدانند برای انکه نص صریح میرزا عباس است و بهمین طور ملاقات

أواره را حرام میدانند برای انکه نص صریح شوقی افندی است
و هم چنین حکم محفل روحانی را که مقدمه بیت العدل
است واجب الاطاعه می‌شمرند برای انکه نص صریح میرزا عباس
و شوقی افندی است بعبارة اخری احکام محدود و محصور در
کتاب اقدس نیست بلکه خیلی از ان احکام را عملا نقض ونسخ
کرده اند

مثلا دریك جای کلمات میرزا انست که عاشروا مع الادیان
کلها بالروح و الریحان و کسی هم که واقف و مطلع نباشد شاید
از این حرف خشنود شود و افرین بگوید که عجب طریقه
خوبی است در این طریقه دوئیت و مجانبت و مغایرت از نوع
بشر نیست

اما مانند من که در اوائل بهمین حرف ها خرسند شده
و فریب خوردم بعد از مدتی فهمیدم که ان حرف فقط دانه بود
که برای صید مرغان معصوم پاشیده بودند تا انها بدام بیایند وقتی
بدام افتادند ان ایه را منسوخ شده می بینند و بالاخره می‌فهمند
که حکم تغییر کرده

یکروز گفتند ملاقات ازلی‌ها و هم صحبتی انان حرام است
روز دیگر هم ملاقات و هم نشینی با تبعه میرزا محمد علی که
انان را ناقض مینامند حرام شد امروز هم ملاقات و هم صحبتی
شخص دیگر حرام شده است فردا نمی دانم ملاقات کی
حرام گردد !

و همچنین کسی که بی اطلاع است شاید بیك حرفی از
میرزا برخورد و یا انکه عمدا برایش بخوانند که فرموده است
* محبت اغصان بر کل لازم ولکن ما قدر الله لهم حقا فی

اموال الناس *

یعنی برای اغصان و ذریه‌خود چیزی قرار نداده ایم ولکن محبت انان بر همه واجب است * شاید این حکم را تقدیس کنند در صورتیکه ان بیچاره خبر ندارد که این کلام بکلی نسخ شده است و حقوق تماما باید بدست ولی امر الله نسلا بعد نسل و بکرا بعد بکر برسد بناء علیهذا نگارنده مجبور می شود احکام معموله و اداب مرسومه مسلمه حالیه نزد بهائیان را در معرض افکار عمومی جلوه‌دهد و تحسین وتقبیح اورا بقضاوت‌خوانندکان محول بدارد

یکی از احکام مسلمه معموله این است که بهائیان از ولی امرالله طلب امرزش میکنند چنانکه از میرزا عباس وخود میرزا طلب امرزش می نمودند و انها هم مرحمتا می‌امرزیدند باانیکه سابقا در اقدس میرزا گفته بود * لیس لاحدان یستغفر عند احد توبوا الی الله تلقاء انفسکم

یکی دیکر از اداب معموله با انکه مطابق حکم اقدس * قد حرم علیکم تقبیل الایادی * بوسیدن‌دست حرام بود پای‌اورا می بوسیدند و این امر مسلم ومعمول بلکه عملا برای اغنام‌واجب شده بود .

یکی دیکر از احکام معمولهٔ اخیر ان بود که تصریح باسم میرزا حرام بود و بعد هم گذاردن اسم حسین علی بجهت هر بهائی غیر جائز وحرام شد چنانکه درلوح همان جوانی که‌چند سال قبل رفت بپروتستانی شد که بدین وسیله تبلیغ کند و بعد که مطلع شدند زدند بیرونش کردند حرمت او مصرح است و ان لوح درصفحه ۲٦۳ مکاتیب جلد سوم درج است (وماقبلا در

جای خود باو اشاره کردیم)

یکی دیگر ازاحکام معموله زیارت قبرمیرزاومیرزاعباس است که باید بچه شرایط و ادابی واقع شود و چنان این مسئله نزد بهائیان مسلم و معین شده که هر یك که میخواهد دیگریرا تحقیر و توهین نماید و نسبت بی تقوائی باو بدهد .

و ان شخص هنوز بعکا نرفته باشد میگوید با ثروت و مکنت هنوز به ارض مقصود (حیفا و عکا) مشرف نشده است مثل انکه به یك شخص مسلم مستطیعی گفته شود از فرط بی تقوائی بمکه معظمه مشرف نشده همان طور برای شخص دارنده رفتن عکارا واجب می دانند . —

یکی دیگر از احکام و اداب معموله اهمیت دادن بعدد نه و نوزده است که درسر هر مراسله و کاغذی رقم نه راکه چون مطابق باعدد بهاء است می گذارند و چنان پیچیده باین وهم شده اند که هر بهائی خانه خودرا اگر هم درردیف نمره سه یاهفده واقع است میل دارد عدد نه را باو بگذارد چنانکه یك بهائی باغی درخیابان شمیران خرید و اول کاری که کرد این بود که یك کاشی برای او درست کرد به نمره ۹ درصورتیکه اگرمقصود نمره خیابان است از عدد نه تجاوز می کرد و اگر غرض نمره کوچه بود نمره اول یادویم واقع می شد و مرا خود از اینقضیه چنان خنده کرفته بود که خدایا اشخاصی که خودرا منورالفکر و مهذب می دانند چطور این اندازه اسیر خرافات شده اند

یکی دیگر از اداب و اعمال انست که از گربه بدشان می اید و حتی المقدور اورا اذیت می کنند برای انکه یکوقتی که میرزا در بغداد بوده در موقع نهار گربه چنك بدستش زده و دستش

را خراشیده است

اقای نیکو یکی از بهائیان پیر مرد برایم از عظمت میرزا ذکری کرد که در ایام بغداد یکروز در سر سفره غذا میل می فرمودند و قدری از غذا که بگربه مرحمت کردند درحین ربودن دست مبارك را چنك زد و خراشیده شد فرمودند عجب حیوان بیوفائی هستی از ان روز ببعد احباب بغداد شروع بگربه کشی کردند درهر محله و کناری گربه را می دیدند می زدند و می کشتند و بدجله میانداختند تا هیکل مبارك (میرزا) یك روز فرمود چند روز است می بینم گربه مرده زیادی بروی اب دجله روانست احباب عرض کردند قربانت شویم ازان روزیکه گربه دست مبارك را چنك زده احباب با گربه‌ها دشمن شده اند و گربه‌ها را می کشند فرمودند خیر بس است ما بخشیدیم دیگر احباب موقوف کردند ولی ان عناد و کینه را با گربه دارند

انصافاً باید ملاحظه کرد اشخاصی که اینقدر سبك مغز باشند که بحیوانی اینطور ظلم و جفا کنند که چرا بحکم فطرت و طبیعت دست مولای انها را خراشیده اگر دست قدرت و انتقام پیدا می کردند بمقامات روحانی که خدای انان را تبعید وتکفیر نموده چسان رفتار می نمودند

یکی دیگر از واجبات هرخانه داشتن یك عکس از میرزا عباس است که محض تبرك و حفاظت خانه و روح بت پرستی نگاه می دارند و انهائی که وسعت داشته باشند ان را مجسمه می کنند و در منزل می گذارند تا کاملا بت پرستی کرده باشند چنان که ما عکس همان مجسمه‌را برداشته و در اینجا گراور کردیم

یکی دیگر از اداب و عادات موهای میرزا عباس است که



مجسمه میرزا عباس

به شعرات مبارك نامیده شده و هر زن و مردی در محفظه خود نگاهداشته و انرا بچه احترامی حرز خودشان می‌نمایند

تأیید گفتار

وقتی که نگارنده در اباده شیراز رفتم و در ان اوقات با بهائیان ترددی داشتم در منزل یکی از انها مهمان شده دیدم یك جعبه مدور درازی از برنج در یك جای مخصوصی از اطاق نصب کرده اند پرسیدم این چیست ؟ گفتند حالا میاوریم زیارت کنی این قینه مبارك سر سرکاراقا است وقتی ما با خانواده مشرف شدیم ارزو کردیم و بالاخره حضرت ورقه علیا خانواده رامحروم نفرمود و این قینه را مرحمت فرمودند و ما جعبه برایش دادیم ساختند بطوریکه می بینی و اورا اوردیم

وقتی جعبه را اورده و قینه را بچه ادابی بیرون اوردند و بوسیدند که بوی چرك و عرق او مشامم را ازرده کرد وبعد تعریفهای دیگر نیزکردند که پیراهن مبارك را هم اورده‌وجوراب مستعمل مبارك را نیز اورده ایم کارد و چنگال خریدیم وباندرون برده و با کارد وچنگال مستعمل که بدست مبارك رسیده تبدیل کردیم و این تعریفها را بطوری در حالت سرور و شعف می کردند که کوئی جواهر قیمتی را بدست اورده بودند

و غریب تر از ان شب شب دیگری بود که در منزل یکی از سادات افنان در شیراز دعوت داشتم که ان سید متولی خانه خدای موهوم شده بود یعنی میرزا عباس تولیت انخانه وابایشان داده است و بدین‌امید او وعائله و اخوانش نشسته‌اند که‌عنقریب وعده های میرزا ومیرزا عباس راست شود و از اقطار واکناف عالم مردم بزیارت بیت الله بیایند و اینها از امد و شد زائرین استفاده ها بنمایند

باری ان سید از اول شب تا چهار ساعت از شب گذشته اثار مبارکی را که به افتخار ان عائله در ان جا گذارده اند ارائه می داد

مثلا اول میرفت درب جعبه را با کلید میگشود وباطمانینه و تظاهراتی یك بقچه را بیرون میاورد اول او را می بوسید سپس می گشود یکی را که برمیداشت می گفت ان جعبه مبارك است می بوسید و دو دستی بمن میداد و همچنین یکی دیگر را بر میداشت و می گفت این عبای سید باب است (یك عبای یقه گلابتون دوزی بود) و میبوسید و نیز یکوصله دیگر برمیداشت و میگفت این لباده مبارك میرزا است و همچنین یکی دیگر بر می داشت و میگفت این عمامه میرزا عباس است

بهمین‌طور قریب دوساعت مرا معطل نموده بود که‌وصله وصله و بقچه بقچه می گشود و یکی یکی بوسه داده وبازنموده بمن ارائه میداد و من در ضمیر خود چقدر می خندیدم و می گفتم سبحان الله این مردم با این افکار پوسیده می خواهند در قرن بیستم عالم را باینگونه خرافات دعوت کنند !!

باری در اخر شب چنانچه مقرر شده بود سید متولی خانه خدا برای اکمال پذیرائی من بنا بود مرا بخانه خدا ببرد و بارشاد وراهنمونی او مناسك حج بابی گری را بجا بیاورم !

حج بابی گری در شیراز

مخفی نماناد خانه که متعلق بسید باب بوده در شیراز و خانه که میرزا در او ساکن بوده در بغداد هر دو بیت الله شده اند که می باید بهائیان بنا بفرمایش میرزا دراقدس که میگوید *

قد حكم الله لمن استطاع منكم حج البيت من دون النساء * زيارت ان دو خانه بروند واداب زيارت و مناسك حج را بجا بياورند ولى متاسفانه خانه بغداد مدتى در كشمكش ودعوى واقع شده و قضيه بعدليه و محاكمات رسيده بود و خيلى ميرزا عباس در اين خصوص زحمت ها كشيد وخرجها كرد تا خانه خدا را در دست داشته باشد

همان خانه را كه در لوح ٢١ كانون اول ١٩١٨ خطاب به بهائيان بغداد ميكويد *

الهى الهى هؤلاء عباد فى مدينتك المباركه مجاورون لبيتك الحرام وحرم قدفتحت ابوابها على الخاص و العام حتى تبتغو افضلك و يطلبو الطافك الى اخر *

معهذا سه سال است كه ان بيت الله را كرفتند و خراب كردند و اينك محل نزول غرباء شيعه است * و اكنون خانه شيراز باقى است كه‌ويك حياط مختصرى و سه اطاق دارد و يك حوض كوچكى ويك درخت نارنجى كه مى كويند ان نارنج را سيد باب بدست خودش غرس نموده است و از برك ان درخت همان سادات افنان براى اين وان از شيراز تحفه ميفرستند كه يك وقتى در عراق ديدم برك پوسيده در كتاب يك بهائى عراقى بود پرسيدم اين چه خبراست ديدم او را بملايمت بوسه داد و كفت اين برك درخت مبارك بيت مبارك شيراز است !!

و بيت بغداد را كه خوشبختانه فعلا ازدستشان كرفته اند بيشتراهميت مى دهند چرا كه انجا محل وقوف ميرزا بوده است و ميرزا را بسيد باب خيلى رجحان مى دهند ازاينجهة هم خانه اورا بديهى است كه محترم تراز خانه سيد باب مى دانند اكر چه

مناسك حج و اداب و زيارت نامه شان يكى است

باری سخن در اينجا بود كه سيد صاحب خانه كفت بيائيد وضو بكيريد و اماده شويد تا درب بيت مبارك را باز كنم ما هم براى انكه كاملا از قضايا واقف شويم اطاعت كرده و اماده شديم از ان حياط بحياط ديكر و از انجا درب در رسيديم كفت صبر كنيد زيارت نامه بخوانم زيارت نامه مفصلى كه خطاب شهر شيراز بود مغلوط مى خواند و چون سوادى نداشت ان عربى ها را غلط تر ادا مى كرد و پس از ختم ان زيارت نامه بطور اهسته كفت كه اين زيارت نامه بايد در يك فرسخى شيرازخوانده شود ولى چون هنوز امر علوى پيدا نكرده و ما مخفى ومستور هستيم بناچارى در اينجا ميخوانم

دوباره شروع كرد بخواندن يك زيارت نامه ديكر با ان كه از روى ورقه مى خواند تمام را غلط مى خواند باز كفت اينهم بايستى در كنار شهر شيراز خوانده شود سه باره شروع كرد بخواندن چيز ديكر و بعد كفت اينهم بايد در كناره ديوار صحن قرائت شود و دستور العمل مبارك انست كه صحن چقدر بايد بزرك باشدكه بقدر تمام‌شهر كنونى شيراز شود ودر روزكار اتيه ابدا كسى حق ندارد در اينجاكه فعلا ما ايستاده ايم واردشود ديكر شما ها مشمول عنايت حق واقع كشته ايد كه باين باركاه وارد شده ايد و در اين استانه قدس پا نهاده ايد

بارى واردحياط كوچك شده و از پله‌ها بالا رفته باطاقى وارد شديم‌كه يك جارى در سقف ان نصب نموده و تمام‌را براى پذيرائى بنده روشن‌كرده بودند ديكر در همان اطاق مرا بروى دو پا نكاهداشت و يك زيارت نامه فصلى مغلوط خواند كه

حقیقة روحم منزجر و قلبم ازرده گشت و بعد در و دیوار ان اطاق رابوسه دادند و بیرون امدیم در دهلیز اطاق و ایوان یك زوج درب کوچك عتیقی بود که ان را نیز بوسه دادند و گفتند درب اولی این حیاط در زمان سید باب این بوده است و بر حسب فرموده اورا برداشته و جزو عتیقه قیمتی که باید بعدها در خزانه بیت الله بماند نگاهداشته ایم و دیگر امدند و از ان نارنج ها چند دانه چیدند و بوسیدند و بمن دادند و از درب حیاط بیرون امده بحیاط اولی که خانه سید متولی بود رسیدیم و باز دیدم که هنوز مرا رها نمی‌کند و دارد از عظمت وقدرت امر بهائی که بعدها چطور می‌شود و چسان این خانه محترم و زیارتگاه عموم اهل عالم می‌شود بیان و تشریح می‌نماید

گفتم دیگر خسته شده‌ام بقیه فرمایشات و صحبت خود را برای فردا صبح بگذارید و رخت‌خوابی اوردند در فراش که‌رفتم خدا گواه است مدتی در حیرت افتادم که از فرط تعجب‌وشگفت خوابم نمیبرد و با خود اندیشه می‌کردم سبحان‌الله چقدر مردم بیچاره اند و مستعد اغوا شدن و گول خوردن هستند در یك چنین قرنی که افکار ترقی کرده و علوم جلوه نموده و انسان‌به نیروی علم و دانش از شرق بغرب صحبت میکنند و از شمال بجنوب با مرغ فلزی که مصنوع و مخلوق اوست پروازمینماید و از دنیای قدیم بدنیای جدید بقوه بخار که مطیع امر و اراده خود نموده رهسپار می‌شودو نوروشعاع را در زجاجه محقری محبوس می‌دارد و قوه فراری را اسیر حکم و اراده خویش‌می دارد و اداب قبل را جزیك اداب اجتماعی که در خور ان‌اوقات بوده نمی‌داند چگونه باید این افنان‌نادان و این بهائیان‌سرگردان

باین خرافات مبتلا شوند و اسیر اینگونه اوهام گردند

یکی دیگراز احکام معموله بهائیان در فلسطین و حیفا وجوب حجاب است و در امریکا برای اهل امریکا که حجاب نداشته اند حجاب واجب و لازم نیست بعبارة اخری حجاب دوسه حکم پیدا می کند برای امریکائی و اروپائی حرام است و برای بهائیان حیفا و عائله مبارکه واجب و ان دختر مبارك هم که باروپا می رود چنانچه می رود در نزد اروپائیان واجب است بی حجاب باشد ودرنزد بهائی ایرانی واجب می شود که روبگیرد و درحجاب برود

بالاخره همان بوق روزنامه ملا نصرالدین می شود که یك سرودو شاخ دارداز یك شاخه که رو بغرب است صدای عدم حجاب می دهد واز شاخه که رو بشرق است اواز وجوب حجاب بیرون میاید

احکام صریح اقدس

چون ما به بعض احکام معموله متداوله بین بهائیان اشاره کردیم وممکن است بهائیان متعصب در موقع سر زنش عقلا تحاشی وانکار کنندویا انکه بسایر اداب واخلاق متشبعه از قبیل سینه(۱)

(۱) بلی بعضی اداب معموله از قبیل تغ زدن در شرع مطهر نبوده و نیست و از هر عالمی سؤال شود خواهد گفت که غیر مشروع است ولیکن بواسطه عشق مفرطی که بحسین ابن علی علیه السلام دارند معمول شده است ولی ادابی را که ما گفتیم معمول بهائیان است و علاوه از انکه دران موارد نصوصی هست همگی بهائیان حتی مرکز حیفا نیز بان ادب عامل است و شایداگر یکی از بهائیان باناداب معموله اهمیت ندهد مورد سوء ظن سایرین واقع شود

زدن و تیغ زدن که در اصل شریعت نبوده استدلال نمایند
و یا انکه چون نکارنده منتقدی یافتند بفظایع ان اداب واقف شوند
و دراتیه انها را متروك و منسوخ نمایند که مصداقی برای کفتار
ما داینده باقی نماند

لهذا چند حکمی نیز از کتاب اقدس مطرح بحث قرار
داده تا قارئین محترم بپایه ومایه ادراك قصیرالقامه این مقنن و مشرع
قرن بیستم واقف کردند

کتب علی السارق النفی والحبس وفی الثالث فاجعلوا فی جبینه علامة یعرف بها لئلا تقبله مدن الله

در اینحکم که بهائیان ان را بر جسته ترین احکام اقدس
می دانند چندین ایراد وارد است که دلالت میکند بر انکه این ائین گذار
علاوه بر این که ازعلم حقوق بی نصیب بوده حکمی را که جعل
نموده خیلی نارسا و ابتر است

۱ — مجازاتی برای زن دزد قائل نشده که اکر زن مرتکب
دزدی شود چه باید کرد وقرینه انکه حکمی برای زن دزد مقرر
نداشته ان است که حکم زن زانیه را چنانکه عنقریب می گوئیم
معین فرموده

۲ — مجازات اشدرا بشدید مقدم داشته زیرا نفی شدید
تراز حبس است اما اتفاقاً برای سارقین نفی بلد بهتر است چرا
که در شهر و محل ناشناس بیشتر میتوانند سرقت نمایند

ومخصوصاً بسیاری از دزدها در شهر ودیار خود بواسطه
شهرت و اشنائی نمیتوانند سرقت کنند از اینجهت برای سرقت
بدیار غربت میروند و میرزا در حکم خود سارقین را بجهتی که

خودشان مایل و شایقند میفرستد

۳ — مجازات دفعه سوم‌را علامت جبین (۱) قرار داده و حال انکه خوب بود علامت را در جبهه او که پیشانی است قرار بدهد نه در جبین چه‌اکه ممکن است جبین‌را دز زیر مو یا عمامه مستور کند ولیکن داغ جبهه واضح و نمایان است و نمی توان اورا مستور و مخفی ارد

و بعلاوه اشخاصی که مرتکب سرقت می شوند از عناصر باطله و نفوس ساقطه هستند که دزدی را کار و شعار خود می دانند و در هر استنطاق و محکمه که مصلحت خود را در اقرار می‌دانند در کمال تبسم و سرور اقرار می‌کنند و ابدا ننك خود نمیدانند در چنین صورتی داغ جبین یا جبهه چه تاثیری در انها می کند که تارك این عمل شوند و باز سرقت ننمایند و اگر تعلیل داغ رازندگانی انفرادی او قرار بدهیم که هیئت جامعه اورا قبول نکند همیشه رویه دزد بر این است که خودتنها ویا با رفقای همکار دزد خود نشسته و طرح سرقت می ریزند و وقتی که اهنك سرقت می کنند بدیهی است یا شب تاریك می‌روند و یا روز خلوت بطور ناگهانی که کسی ان ها را نه بیند مقصود خود را انجام می‌دهند و دستبرد می نمایند در چنین صورتی چه جبین او داغ‌دار باشد و چه بی داغ غرض سرقت است که حاصل می شود وحکم میرزا بلانتیجه می ماند

٤ ـ انکه تکلیفی برای دزد داغ شده معین نفرمود که اگر بعد از داغ شدن مرتکب سرقت شود چه مجازاتی به بیند بناء علیهذا نتیجه این می شود که شخص داغ دیده در دزدی ازاد

(۱) جبین در لغت عرب بالای صدغ را گویند که بالای فرو رفتگی جانب راست و چپ صورت است و جبهه بمعنی پیشانی است گویا میرزا نیز در اینجا مانند بعضی از بیخبران به لغت عرب جبین راجبهه تصور کرده است

و مختار است فقط باید انشخص دزد داغ شده در ملاء عام و حضور انام که باو می نکرند دزدی ننماید !!!

«وقدحکم الله لکل زان و زانیة دیة مسلمة الی بیت‌العدل و هی تسعة مثقیل من‌الذهب وان عادا مرة‌اخری عود وا بضعف‌الجزاء»

بر ارباب بصیرت واضح و روشن است نفوسیکه منهمك در اذات و شهوات هستند و می‌خواهند هواجس نفسانی واوامر شیطانی را متابعت کنند همواره بر خلاف شرع تجدید فراش می کنند و پیوسته تجدد و تنوع را طالبند و شاهد مدعا انکه بسیار دیده شده است شخصی علاوه از ان که خود حلیله زیبا تر و جمیله رعناتر دارد که چون جان شیرین با او دلنشین و همنشین است و در کمال محبت و حقیقت با اویار و قرین بحکم یزدان در مهد امن وامانش ارمیده و بمدلول * نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم * بهرطرفی که میلش متوجه شود بدون تکلف رسیده است با اینوصف ان حلال لطیف را می گذارد و درطلب حرام کثیف می‌رود طلعت منور را معطل می کند و چهره مکدر را می بوسد جنت نعیم را فراموش می کند و هاویه جحیم را می طلبد یعنی امشب از خانه بیرون شده بشهرنو (محل فواحش) می‌رود اگر بپرسندش چرا چنین اقدامی کردی می گوید تجدد و تنوع مطلوب است

و فردا شب نیز بجای تازه تری میرود و ان هم نشین دیشب را که باچه مصارف هنگفت بدست اورده بود امشب بمفت از دست میدهد وانرا که دیروز در اغوش گرفته بود امروزش فرا موش میکند

چون عادت و روش شهوت پرستان دانسته شد اکنون

به بینم میرزا چه ناب وسیعی را برویشان گشوده است اولا چون حکم را بطور اطلاق فرموده و فرقی در میان زنای محصنه و غیر محصنه نگذاشته هر متمول شهوت پرستی حق دارد شب را دست تطاول و تعدی به پردگیان مردم دراز کند و چون روز شود (۱) نه مثقال طلا که معادل هفت مثقال معمولی است بدلالان محبت که گیرنده ان پولند بدهد وشب دیگر نیز بهمان قاعده تجدد و تنوع عیال دیگری را دراغوش بگیرد و هفت مثقال یا چهارده مثقال دیگر بدهد

در صورتیکه قبل از تشریع اینحکم ان شهوت طلب در عوض هفت مثقال هفتاد مثقال طلا نیز حاضر بود خرج کند و جناب میرزا مصارف و مخارج او را تخفیف داد تا همیشه بتواند بدین لذت و کیف استمرار دهد وهمچنین خانم های غیر عفیفه که جوانان خوش خط و خال را به بینند و مایل شوند با ان ها ساعتی به نشینند چه مانعی دارد کفاره مختصر کام روائی خود را ازمال شوهر خویش درکمال ازادی به بیت العدل تقدیم کنند

حالا سزا وار نیست که متمولین سرمست و خانم های شهوت پرست دست بدست یکدیگر داده باواز بلند جناب میرزا افرین بگویند و نه مرتبه مطابق عدد بهاء باهنك بلند بگویند براوا ؟

و همچنین ان اشخاص معسرین و گروه مفلسین که درامان خدا هستند حق ندارند هرشب و هرروز این اعمال رذیله را تکرار کنند و تادیه دلالی محبت را به عندالقدرة والاستطاعه حواله

(۱) چنانکه ماهرا نوزده کرده اند مثقال راهم نوزده نخود قرارداده‌اند

دهند ؟ و بروان میرزای قانون گذار رحمت فرستند

لا یبطل الشعر صلوتکم ولا مامنع عن الروح مثل العظام و غیرها ان البسوا السمور کما تلبسون الخز و السنجاب و مادونهما انه مانهی فی الفرقان ولیکن اشتبه علی العلماء انه لهو العزیز العلام

دراینجا خوب می‌توان گفت که بمیرزا اشتباه شده است نه بعلماء — زیرا احکام اسلام درکتاب و سنت است نه در قرآن تنها و میرزا که خود را در بعض موارد سنی معرفی می‌نمود چرا سنت را درنظر نگرفته است چه که سنی ازسنت مشتق است

باری نگارنده اینقدر اهمیت باینگونه کلمات نمیدهم که تضییع وقت خود وقارئین را بنمایم و از روی فلسفه تمام را باطل ونابود کنم و همینقدر هم که بطور ایجاز و اختصار گفته شد بر سبیل نمونه بود

و اما اصول و مبادی اجتماعی که نسبت بمیرزا میدهند و من چنین تصور می‌کردم که بقوه الهام و وحی این اصول را ابداع نموده پس ازتحقیقات زیاد معلوم شد که انهارا ازدیگران اقتباس کرده و در کلمات خود چنین جلوه داده که او مبدع و مبتکر است

اول وحدت زبان که ان بهائی روز اول بمن گفت جمال مبارك (میرزا) فقطدر عالم این کلمه‌را گفته و این سعادت اجتماعی را اورده بعد معلوم شد که خیلی از فلاسفه در اینمورد صحبت ها کرده اند و طرحها ریخته اند حتی قبل از ولادت میرزا و

لایپشتوك پلونی زبانی تاسیس نمود و ترویج نقد سپس دکتر زمینهوف پلونی این مرام را تعقیب و زبان اسپرانتو را اختراع نمود که اکنون مجامع اسپرانتیزم ها به نشر و ترویج او مشغولند

دوم صلح عمومی که ان نیز مدتها است مطرح افکار نبغاء و فلاسفه بوده و میرزا نیز ان حرف را شنیده و پسندیده ودر مرام خود مندرج نموده است نهایت انست که ان نبغاء و فلاسفه اینمسلك و مرام را پسندیده اندو در صددند چاره برای حصول او بیندیشند و رای بجهة وصول باو پیدا کنند و هنوز معترفند که راهی نیافته اند و چاره نجسته اند

اما میرزا چاره ان را بهائی شدن مردم دانسته که همکی ترك دین و ائین خود کنندو بیایند بهائی شوند البته چنین ارزوئی که او داشته حاصل نشود و نتیجه ان شد که معدودی از مردم بدبخت بیچاره را از وحدت ملی خود جدا نمود و انان را مبغوض و مردود اکثریت ملی کرد و بالاخره در عوض ایجاد صلح عمومی جنك خصوصی برپا نمود

و اکنون این منافرت و مباینت بهائی بودن و اینخصومت و کدورت بابی شدن در میان ملل مسلم و یهود و زردشتی موجود و این نهال دوئیت و اثنینیت را همان کسی که در ظاهر دعوی صلح و سلام و وحدت عالم انسانی می کرد در قلوب این بیچارکان غرس نموده و انان را بمواعید موهومه هشتاد سالست سرکردان داشته تا بدانها نیز مشتبه کردیده که روز اول برای چه امدند و چه مقصدی را در نظر کرفتند و چه امال و ارزوهائی رابان ها بشارت دادند که خوش بختانه بهیچکدام از انها الی کنون واو بر سبیل تصادف هم باشد نائل نشده ودراتیه نیز نائل نخواهند شد

سوم ایجاد وحدت ویکانگی بشر بود

که چنین تصور می‌کردم وحدت عالم انسانی را کسی نگفته و این کلام بکر چنانکه بهائیان میگویند فقط مولود افکار بدیعه میرزاست ولی پس از چندی معلومم شد که انرا نیز از دیگران اقتباس فرموده و اغلب انبیا و فلاسفه اورا گفته اند بلکه دراول دیوان حضرت امیرالمؤمنین است که میفرماید

الناس من جهة التمثال اکفاء * ابو هم ادم والام حواء

حتی درهفتصد سال قبل شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نیز فرموده است

بنی ادم اعضای یکدیگرند * که درافرینش زیك گوهرند

چو عضوی بدرد اوردروزکار * دگر عضو هارا نماند قرار

توکزمحنت دیگران بیغمی * نشاید که نامت نهند ادمی

و دلائل طبیعی و حسی و اخلاقی اورا نیز دراین سه بیت بیان کرده است

و اما بیت العدل وسلطنت وجمهوری را که در کتاب خود گفته است

انصافا اگر میرزا بکلی خاموش می ماند ودر مواضع فوق ابداء رای یا ابداع شرع و قانونی نمی کرد بهتر بود تا اینکه بطور تناقض و نارسا این کلمات را در اقدس بگوید

هر چند در اقدس خیلی مطالب هست که مورد ایراد میشود و اینك در صدد تفصیل و بیان ان نیستم

ولیکن ناگزیرم ازانکه در این خصوص بطور اجمال اشاره کنم که بیت العدلی که منظور نظر میرزا است که میباید رجال

او از هیئت بهائیان منتخب شوند و ان هیئت حکومت روحانی و سیاسی ملت را عهده دار شود وبرای ان وارداتی معین داشته از قبیل * مالیات صدی نوزده* و ارث طبقات مفقوده ازوورات* و اوقاف * و لقطه(۱) * ودیات مسلمه‌از قبیل حد زنا وشجاج و غیره * و نیز برای او صادراتی مقرر داشته از قبیل مصارف رجال بیت العدل و قوه مجریه ان ها و معارف و ایتام و ارامل و غیره . —

تمام مبنی بر تصور باطل و خیال محال خویش بود که در دوره حیات او همه دنیا بهائی می شوند و سلطنت ها و جمهوری ها معدوم می کردند و طوق عبودیت میرزا را به کردن می نهند و تمام مطیع و منقاد کلمات کتاب اقدس میشوند

چنان این‌فکر در مغز او قوی می‌شود و این قلیان‌اندیشه کل می کند که کوئی در عالم وهم و خیال چنین تصورکرده‌که همه حکومت ها محو شدند و همه ملت ها بر طرف گردیدند و مردم همگی بهائی شدند و حکم کتاب اقدس بیت العدل تشکیل داده اند و فعلا در مصالح امور جمهور مشغول گفتگو ومذاکره و ردوایراد هستند واکثریت‌واقلیتی‌پیدا شده است‌واختلافی درمیان پدیداوامده که‌جناب میرزا ان نقصان را نیز ناگفته نگذارده وبدین جمله کتاب اقدس او را مرتفع می کنند * (خطاب به رجال بیت العدل)

اذا اختلفتم فی‌امر فارجعوه الی‌الله مادامت الشمس مشرقه من افق هذه‌السماء و اذا غربت ان ارجعوا الی

(۱) لقطه در نصوص میرزا عباس است که الحاق فرموده

ما نزل من عنده انه ليكفى العالمين

یعنی ای رجال بیت العدل وقتی در امری اختلاف کردید تا موقعی که افتاب الوهیت از افق اسمان هیکل من طالع است بمن رجوع کنید و چون افتاب الوهیت از این افق غروب کرد رجوع به بیاناتم کنید که ان بیانات اهل عالم را مکفی است

معنی ساده ترانکه تاوقتی خدا زنده است باو رجوع کنید وچون مرحوم شود به کلماتش مرور نمائید

اری میان این حکم که رجوع بخودم کنید مبنی برارزوئی بود که خود زنده باشد واین کیفیات را مشاهده کند که متاسفانه ان ارزو وارزوهای دیگرش زیر خاك رفت

دراینجا خوب است بهائیان انصاف بدهند و بهوش بیایند که این خدای غیب دان ان ها خوب بود اقلا از این یك کلمه خود داری کند که مورد ایراد واقع نشود و یا انکه مثل موارد دیگر بحرف های دو پهلو وسه پهلو بپرداز نه انکه صریحاً بگوید تا خودم زنده هستم بیت العدل بخودم رجوع کنند و چون مردم بکلماتم ناظر شود

دراینمورد بهائی مجبور می‌شود یا خدای خود (میرزا) را عالم الغیب بداند که می دانسته در عصر او بیت العدل تاسیس نمی‌شود و لکن حرف لغوی زده است و یا چون دیگران اورا جاهل بشناسد

و اما راجع بسلطنت وجمهوری باز خوب است بهائیان منصفانه تأمل و تدبر نمایند که غرض اصلی جناب میرزا از این حکومت های اربعه دنیا ادام یکی است جمهوری است یا سلطنت یا بیت العدل یا چیز دیگر. اگر بیت العدل با طرز مخصوص باشد

که دستور داده اند مجالی برای سلطنت وجمهوری باقی نمی ماند
و اگر مقصود سلطنت است بیت العدل چه می گوید و اگر مقصود
ان دیگری است پس ذکر این دو چه ضرورت داشت !

خلاصه این است چهار دلیلی که بهائیان اورا شمشیر برنده
خود میدانند و بررخ هر بیخبری می کشند والزام کننده هرنفسی
می دانند .

اقای نیکو امروز من خود را یك شخص بیچارهٔ دردمندی
می دانم که هیچکس جز خدا و تو کما هو حقه بدردم واقف و
اگاه نیست زیرا معتبر بودم مفلس شدم غنی بودم فقیر شدم
عزیز بودم ذلیل شدم نیك نام بودم بد نام شدم پاك بودم نجس شدم
مسلمان بودم درانظار مردم بابی شدم کمترین رتبه من کاندید وکالت
مجلس شورای ملی بود

بالاخره از حقوق ملی محروم شدم و از حقوق حقه خود
بی نصیب گشتم و همیشه با دلی پرسوز و اهی جگر سوز بدین
کلام سعدی مترنمم (دوکس را حسرت از دل نرود و پای تغابن
از گل یکی تاجر کشتی شکسته و دیگری وارث با نا اهل نشسته)
و چون بحقیقت بنگری من مصداق هردوشدم همانا تاجر کشتی
شکسته ام و مسلمان با بهائی نشسته

نیکوی عزیز از وقتی صحبت ان بهائی فریب زننده رسیده
تا امروز که اگاه و هشیار شدم به تحقیق ملاحظه نموده دیده ام
پنج قسم تنزل کرده ام و پنج نوع انحطاط حاصل نموده ام

تنزل مادی . تنزل راتبهٔ . تنزل علمی . تنزل اخلاقی . تنز عرفانی

اول تنزل مادی — تاجری بودم با تنخواه و با ابرو و
معتبر براتم را هر کس میخرید و امضایم نزد هر کسی محترم

و مقدس بود در هر ولایتی خوش حسابی و اعتبار معروف بودم اکنون می بینم تمام انها از کفم رفته وجز خسران مبین نصیبی ندارم ٭

دوم تنزل وانحطاط رتبة — نزد هرکسی عزیز وارجمند بودم اکنون ذلیل و مستمند شده ام بهرکسی از اکفاء و اقران تقدم داشتم اکنون از همکی متاخر بلکه مرا در ردیف خود بهیچوجه محسوب نمی کنند هریك از همکنان بصحبت و مجالستم افتخار می نمودند اکنون همان اشخاص از صحبت و ملاقاتم احتراز می جویند بلکه از ذکر اسمم ننك دارند

سوم تنزل علمی — انروز از تحصیلات خود صرف ونحو و معانی و منطق بدیع و بیان فقه و اصول و حکمت و کلام باندازة که تحصیل کرده بودم می دانستم و بمطالعه ان علوم مانوس و مشغول بودم امروز که بحقیقت مینکرم می بینم درنتیجه ملاقات و صحبت این حضرات انرا هم از دست داده ام چه که اینها اغلب بی سوادند بلکه این علوم را بنا بفرموده میرزاحجاب طلعت معلوم میدانند

یعنی شرط اعظمی که میرزا با تبعه و مرده خود نموده اینست که باید جاهل [۱] شوند تا از علم او نصیب برند وعلم او نیز همین اثار و الواح مکرره ایست که هر گاه مکررات اورا بردارند و تعریف و توصیف شخص خودش را استثناء نمایند یك مطالب خیلی مختصری باقی میماند که انهم از سایر کتب

(۱) در کلمات مکنونه میرزا میگوید کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا صوت ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری تا انجا که میگوید جاهل شو یعنی از غیر علم من

علماء و عرفا بطور ناقص اقتباس شده است

پس در اینصورت معلومات شخص بهائی منحصر میشود بقرائت الواح و اثار میرزا و میرزا عباس و شوقی افندی و ما عیناً صورت یکی از الواح را که در ان تحقیقات علمی هم شده است و از بدائع علوم و معارف میرزا عباس در ان مرقوم و در نظر بهائیان خیلی مهم است برای نمونه معارف ایشان دراینجا درج مینمائیم

بادکوبه احبای الهی و اماء رحمن علیهم وعلیهن

البهاء الابهی ◦ هوالله

ای عاکفان کوی دوست * ای عاشقان روی دوست * قفقازیا جمیعا تا ع رود ارس است که درقران اصحاب رس تعبیر شده جمعی ازانبیاء درزمان قدیم که خبرشان منقطع شده دران اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی معطر نمودند و همچنین درزمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه بچهریق سرکون و دراینجا مسجون گشتند حافظ شیرازی رائحهٔ بمشامش رسید و این غزل را گفت

ای صبا گربگذری برساحل رود ارس * بوسه زن برخاك ان وادی و مشکین کن نفس * وحضرت زردشت نیز مدتی در ان صفحات سیر و حرکت میفرمودند و کوه قاف که دراحادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنان که اشیانه سیمرغ است و لانه عنقاء شرق لهذا امید چنان است که این عنقاء که شهپر تقدیس درشرق و غرب منتشر نموده و ان امر بدیع ربانی است در قفقاز لانه و اشیانه نماید الحمدلله احبای

بادکوبه در این سالهای جنك باجمیع طوایف اشتی داشتند و بموجب تعالیم الهی بکل مهربان و درامرالله جوش و خروشی داشتند و از باده محبت‌الله سرمست و مدهوش بودند حال باید مانند نهنك بخروشند و تلافی سالهای جنك نمایند و باهنك مستانه و ترانه عاشقانه ان‌اقلیم‌رابا‌هتزازوحرکت‌ارندتانورا نیت‌چنان قلوب راروشن تماید که اشعه یکانکی بتاید وظلمات بیکانکی زائل کردد وجمیع طوائف بایکدیکر بیامیزند(١)ودرالفت ومحبت قند وشکر ریزند وشور و ولعی انگیزند که ممالك مجاوره نیز باهتزاز و حرکت ایند و علیکم و علیکن البهاء الابهی ٣ تموز سنه ١٩١٩
عبد البها عباس —

مخفی نماناد که بهائیان این کلمات را ایات الهی می‌دانند و در محافل خود همگی کالنقش فی الحجر خاموش نشسته یکنفر این لوح را با تغنی و اواز میخوانند واکردر خلال قرائت این لوح یا لوح دیگرشخص محترمی ازخودشان وارد شود باید اهسته برود ودرکوشهٔ بنشیند وکسی ازاوتعظیم نمیکند مبادا احترام این ایات ازدست برودوپس ازاتمام لوح انوقت‌همه‌ازاو تعظیم میکنند واحوالپرسی می‌نمایند

وان شخص خواننده نیز باید (سیم تموزسنه ١٩١٩ عبد البهاء عباس) را نیز بقرائت واواز بگوید که مبادا یك کلمه‌از ایات خدا (میرزا عباس) نا خوانده بماند

اینجا قارئین محترم میتوانند درجه معارف و کمالات قومی

---

(١) جمیع طوائف بایکدیکر بیامیزند مقصود بهائیان است که باطوائف وملل سایره امیزش کنند که ازآنها شکار کنند وتبلیغ نمایند اما چون‌خودشان شکار ازلی ها و تبعه میرزا محمد علی واقع میشوند باید از انها بپرهیزند و با آن ها مراودت و مجالست ننمایند

را که باین گونه ایات (کلمات بی اساس) تربیت شده اند وخود عادت گرفته اند تشخیص دهند

مناجات

در اینمورد یکی از مناجات خمسة عشر که بعضی نسبت بسید الساجدین میدهند و بعضی میگویند ازعرفاء اسلام است و در این اوقات بدو مترنم گشته ام ذکر میکنم

الهی البستنی الخطا یا ثوب مذلتی وجللنی التباعد منك لباس مسکنتی وامات قلبی عظیم جنایتی فاحیه بتوبة منك یا املی و بغیتی و یا سؤلی و منیتی فو عزتك ما اجد لذنوبی سویك غافرا و لا اری لکسری غیرك جابرا و قد خضعت بالانابة الیك وعنوت بالاستکانة لدیك فان طردتنی من بابك فبمن الوذ و ان رددتنی عن جنابك فبمن اعوذ فوا اسفا من خجلتی و افتضاحی و والهفا من سوء عملی واجتراحی اسئلك یا غافر الذنب الکبیر و یا جابر العظم الکسیر ان تهب لی موبقات الجرائر و تستر علی فاضحات السرائر و لا تخلنی فی مشهد القیمة من برد عفوك و لا تعرنی من جمیل صفحك وسترك الهی ظلل علی ذنوبی غمام رحمتك وارسل علی عیوبی سحاب رأفتك الهی هل یرجع العبد الاٰق الا الی مولاه ام هل یجیره من سخطه احد سواه الهی ان کان الندم علی الذنب توبة فانی و عزتك من النادمین و ان کان الاستغفار من الخطیئة حطة فانی لك من المستغفرین الی اخر

تأیید کلام

ما از ذکر الواح خود میرزا از قبیل (از باغ الهی با

سدره ناوی ان تازه غلام امد های های هذا جذب اللهی هذا
خلع یزدانی هذا قمص ربانی الخ

و همچنین از (ما عاشقان روی تو ما طالبان خوی تو
ما عاکفان کوی تو میخام رضای تو میخام بلای تو جان ها
فدای تو هی هی از خدا طلب هی هی از بهاء طلب الخ)

و همچنین رشح عما از جذبه ما میریزد الخ و همچنین
از مثنوی های او صرف نظر می کنم

ولی از این نکته نمی توانم انصراف کنم که عمر ابن-
الفارض یکی از عرفاء و علماء بزرك قرن هفتم اسلام بود که در
مصر اقامت داشت و مقام علمی و ادبی و غزل سرائیش درعالم
عربی چنان بلند است که سعدی در فارسی و اینقدر این شخص
بزرگوار زاهد و رسته بود که وقتی غزل — (سائق الاظعان
یطوی البید طی * منعماً عرج علی کثبان طی) را انشاء
نمود و همه ادباء و علماء از قریحه الهامیه او درشگفت وتعجب
بودند که یکصد و پنجاه و یك بیت باین قافیه تنك را با اجناسات
و ایهامات و علوّ معانی سروده است سلطان وقت که شخص کامل
ادیب نوازی بود برای زیارت او بجامع ازهر رفت وقتی باین
فارض خبر رسید از درب دیگر جامع ازهر خارج شد که سلطانرا
ملاقات نکند .

غرض باینطور وارسته بود و مرقد او بر حسب وصیتش
در بالای کوه مقطم در قرافه قاهره واقع است که نگارنده بزیارتش
رفته ام ویکی از شعراء در حق او گفته

جز بالقرافه تحت ذیل العارض * و قل السلام علیك یاابن الفارض
ابرزت فی نظم السلوك عجائبا * وکشفت عن سر مصون غامض

و شربت من بحر المحبة والولا * فرديت من بحر محيط فائض

باری ابن فارض در نظم سلوك تائیه کبرائی سروده است که متجاوز از هشتصد بیت است که مطلعش این است :

سقتنی حمی‌الحب راحة مقلة * و کاسی محیا من عن‌الحسن‌جلت

و همچنین تائیه صغرائی سروده است که مطلعش اینست

نعم بالصبا قلبی صبا لاحبتی * فیا حبذا ذاك الشذا حین هبت

وابعدنی عن اربعی بعد اربع * شبابی وعقلی و ارتیاحی‌وصحتی

فلی‌بعداوطانی سکون الی‌الفلا * وبالوحش‌انسی‌اذ‌من‌الانس‌وحشتی

وزهد فی‌وصلی الغوانی اذبدا * تبلج صبح الشیب فی‌جنح لمتی

گویا اوقاتی که میرزا در بغداد رفته وبکتب اشعار عربی مطالعه و مراجعه می نموده و تعریف و توصیف حضرت ابن فارض و مقام بلند اشعار او را شنیده هوس کرده که انهم مانند ابن فارض مرحوم اشعاری بهمان وزن و قافیه بگوید چنانکه‌این اشعار را گفته است :

احرقتنی بوراق انوار طلعت * ظهورها کل الشموس تخفت

کان بروق الشمس‌من‌نوروجهها * ظهرت فی العالمین و غربت

کل الالوه من رشح امری‌تالهت * وکل‌الربوب من طفح حکمی‌تربت

ارض‌الروح بالاسر بی‌قد مشی * و عرش‌الطور‌قدکان‌موضع‌وطئتی

و چون معانی این اشعار را هیچ عربی دانی حتی یعرب ابن قحطان نمی‌دانست خود میرزا برای ان اشعار بقاعده المعنی فی بطن الشاعر شرحی نوشته است و نیز هوس ساختن مثنوی هم کرد و یك مثنوی ساخته که‌انصافا هر ادیب دانشمندی او را بخواند حالت تهوع باو دست می‌دهد و برای ان‌که حالت قارئین خیلی منقلب نشود و ضمنا بقریحه سرشار میرزا واقف گردند

بیك فرد ازاو اکتفا نمودم

زانکه در لطفت نباشد شبهة * بهر ما بر بند ز فضلت توشه

لوح حکمت

خیلی مضحك است وقتی بهائیان نزد یکدیگر می نشینند و ذکر معجزات و کمالات میرزا را می‌کنند هر کدام چیزی می گویند مخصوصا یکروز شنیدم از یك شخص بهائی که قسم می خورد اگر اطباء و حکماء عالم این لوح حکمت را بخوانند ازهر افاده و استفاده و تحصیل و مدرسه در طب مستغنی می شوند چرا که تمام اسرار طب را که باید و شاید کشف فرموده است و دیگر اهل دنیا چیزی کسر ندارند و بدون جهت این اطباء زحمت می کشند باید از جمال مبارك (میرزا) دستور بگیرند و اوهم دستور کلی طب را در این لوح بیان فرموده است

لاتاکلوا الا بعدالجوع و لاتشربوا بعدالهجوع نعم الریاضة علی الخلاء بها تقوی الاعضاء و عندالامتلاء داهیة دهماء لا تترك العلاج عند الاحتیاج و دعه عند استقامة المزاج عالج العلة اولا بالاغذیه والا تجاوز الی الادویه ان حصل لك ما اردت من المفردات لاتعدل الی المرکبات دع الدواء عند السلامة و خذه عند الحاجة اذا اجتمعا الضدان علی الخوان لاتخلطهما فاقنع بواحد منهما بادر اولا بالرقیق قبل الغلیظ و بالمائع قبل الجامد

مرا خنده گرفت و گفتم در این لوح چه حرف تازه زده و چه میکربی را کشف نموده و چه معالجه را بیان فرموده است اولا اینها یکرشته الفاظ و دستورالعملی است که چندین هزار سال است داده اند و بهترین شاهد این است که عین این عبارات

در کتب حکما و اطباء موجود است که میرزا از انجا اقتباس نموده و ثانیا اگر شما خیلی اصرار دارید که این کلمات سابقه نداشته و ندارد و فقط از قریحه الهامیه میرزا ابداع شده می گویم هر کسی بحکم طبیعت در موقع گرسنه شدن غذا می خورد و در موقع سیری طبیعت اجازه بغذا خوردن نمی دهد حتی حیوانات نیز اینمسئله را میدانند که وقتی گرسنه شدند غذا بخورند ووقتی سیر شدند نخورند و همچنین هرکه مریض و بیچاره شد نزد طبیب میرود نزد اهنگر که نخواهد رفت و شخص سالم بدون جهت نزد طبیب و حکیم رهسپار نخواهد شد

خوب بود جناب میرزا که بعقیده شما و خودش دارای علوم اولین و اخرین است میکرب سل را که هنوز کشف نشده و عاشقان معارف و فنون برای کاشف او جائزه های هنگفت مقرر کرده اند کشف می نمود و دردنیای امروز انرا ایت نبوت یا الوهیت خود قرار میداد

یاانکه میکرب لعاب دهان سك را که مورث سل و امراض دیگر است درنظر میگرفت و امر باجتناب میفرمود و از حکم * قدتغمست الاشیاء فی بحرالطهارة * این یکی را استثناء می نمود

این خدائی که اینقدر احاطه علمیه دارد که در خصوص لفظ قناع بحاج محمد کریم خان مینویسد (اما سمعت(۱) ذکر المقنع و هو المعروف بالمقنع الکندی و هو محمد بن ظفر بن عمیربن فرعان بن‌قیس بن‌اسود و کان من المعروفین انا لو نرید ان نذکر ابائه واحداً بعد واحدالی ان‌ینتهی الی‌البدع الاول لنقدر بما علمنی ربی علوم الاولین والاخرین مع انا ما قرئنا علومکم

(۱) در کتاب اقتدارات است

والله علی ذلك شهید و علیم) و پدران مقنع کندی را تا انجائی که درکتب تاریخ نوشته شده میگوید و تاانجائیکه در کتب تاریخ نیست و کسی بصحت و سقم و دروغ و راست او واقف نخواهد بود اسامی مغلقه ممکن است بگوید

و برفرض انکه اسامی پدران مقنع کندی هم درواقع ونفس الامر دانسته شود چه نتیجه برای مردم حاصل میشود و چه فائده بحال ملت می بخشد و چه نفع عمومی از فهمیدن انها بعالم بشری میرسد

خوب بود جناب میرزا که دارای علوم اولین و اخرین است نمیگویم کره جسیمی را باتلسکوب کشف کند یك میکروب خیلی مختصری را کشف میکرد که الی الابد عالم تمدن رامرهون خدمات خود کند یاانکه مرض رعشه خود را مداوا نماید

بلی باید دانشمندان و فیلسوفان و زحمت کشان و رنج بران عالم کشفیات کنند اختراعات نمایند ترقیات ایجاد کنند مدنیت تاسیس نمایند سرم ابله و دفتری درست کنند ادویه های نافعه برای دردهای متنوعه ترکیب و اماده نمایند که میرزا وخانواده میرزا و همه اهل عالم راحت شوند و معهذا بجهنم بروند و از ملکوت خدا (میرزا) محروم باشند چرا که میرزا را بخدائی قبول نکرده اند و میرزا عباس را بخدا زادکی نپذیرفته اند اما تمام ملکوت و جبروت و رحمت های نا متناهی خدا [میرزا] مخصوص همان عده مختصر بهائی شود که عددشان خوشبختانه بقدر پنج یك تبعه سلطان ساق طایفه معروف باهل حق [علی اللهی) یا چهار یك دروزی های سوریه و یا صد یك اقاخانی ها و یا پنجاه یك تیانقی ها که پیرو فلسفه حکیم عمر خیامند

و یا چهار یك قادیانی ها نمیرسد !!

طلب مغفرت ازمیرزا عباس

طلب مغفرت کردن یکنفر بهائی برای شخص منظوری و میرزا عباس اشتباهاً دیگریرا عوض او آمرزیده

یکی از بهائیان کرمانشاه بمن گفت عریضه خدمت سرکار اقا (میرزا عباس) نوشته‌ام و در ان عریضه طلب مغفرت برای چند نفر کرده ام جوابی مرحمت فرموده اند که ان‌هارا امرزیده اند [در جای خود اشاره بطلب مغفرت شد] ولیکن اسامی ان ها را که مرقوم فرموده اند مثلا بایستی احمد بنویسد محمود نوشته است و در اینجا بایست سری و رمزی باشد زیرا سرکار اقا [میرزا عباس] که عالم ماکان و مایکون است و اشتباه نمی کند در حقیقة میباید یا اسم او محمود بوده و خود نمی داندو یا انکه . . . این مطلب را از حضرت اواره پرسیده ام بیان مفصلی فرمودند که من نفهمیدم حالا بنظر شما چه می‌رسد ؟

مرا از درجه نادانی و حمق او چنان حیرت و شگفتی حاصل شد و با خود گفتم خدایا اینها چقدر بدبخت و بیچاره اند و از مراحل فهم و انسانیت دور افتاده اند که محسوسات‌را نیز منکر می‌شوند ویك شخص محدودی‌را که‌خودغلط واشتباهش را دیده معهذا عالم الغیب و الشهاده می دانند در صورتی که متقدمین از علماء مثل صدوق علیه الرحمه استان مقدس نبوت را از خاشاك سهو و خطا ایمن نمی‌داند و می گوید(اول درجه

الغلو(۱)انکار السهو عن النبی)

خدا می داند باندازهٔ نادانی در بهائیان دیده ام که اگر چندین نفر شخص راست گو برایم یکی از ان ها را ذکر میکرد نمیتوانستم این قدر بشر را احمق و نادان تصور کنم تا ان کلام را صدق بدانم مثلا برحسب وظیفه که دارند اعضاء محفل روحانی رایرت قضیه را[بمیرزا عباس] یا بشوقی افندی میخواهند بدهند در صورتی که تا ننویسند او نمی داند در حین مذاکرات محفلی که همه دور یکدیگر نشسته و تصمیم گرفته اند که چنین و چنان بنویسند باز می گویند اگر چه او خودش علام الغیوب است ! ! و اینقدرروح ندارند که اگر او واقف و عالم استدیگر کاغذ و مرکب را چرا ضایع میکنند در اینجا یادم افتاد[۲] وقتی که میرزا عباس میخواست بامریکا برود بچه شوق وذوقی همین شوقی افندی را اباس پوشانید و فینه با دور سری سبزی بسرش گذارد و از کثرت علاقه که باو داشت با خود همراه برد چون به ناپولی رسیدند دکتر امد و چشمهای مسافرین را معاینه کرد چشمان فتان شوقی افندی و میرزا منیر وخسرو را معیوب دید هرچه اینها طفره زدند بلکه اراده مقدسه میرزا عباس درهمراه بردن این سه نفر اجرا شود مفید واقع نشد و بالاخره با دیده اشکبار انها را از ناپولی بحیفا مراجعت داد و خود بامریکارفت و اینمسئلهدر صفحه۱٦ سفرنامهکه خودشان نوشته اند مذکوراست

(۱) میر داماد در جواب صدوق میگوید اول درجه انکار النبوه استناد السهوا لیالنبی

(۲)این قضیه رامیرزا هادی پدرشوقی افندیبرایمتعریف کرد

پنج غلط دریك لوح

اوقاتی که نکارنده دربرت سعید بوده و مهمان محمود افندی نشوقاتی که ادم بسیار خوبی است و انهم مانند این‌شخص ساده فریب خورده است شدم یك لوح عربی از میرزا عباس که درمکاتیب جلد دوم مندرج است شیخ محمد ابن محمدعبد الظاهر فرشوطی (که اورا اورده بودند تبلیغ کنند) باصرار حضرات قرائت نمودچونکه شیخ مذکور صاحب اوازولحن خوشی بود و از طلاب جامع ازهر و با سواد بود درحین قرائت لوح ان‌شیخ بغلطی برخورد و کفت اینجا غلط است من هم دیدم غلط است

محمود افندی نشوقاتی کفت اصل لوح چون بافتخار من بوده است حاضر است میاوریم مقابله می‌کنیم وقتی ملاحظه شد دیدیم انغلط هم دراصل لوح هست و بعلاوه چهار غلط دیکر داشت که ان چهار غلط را خود شیخ فرج‌الله زکی کردی که‌متصدی طبع بوده از نزد خود اصلاح کرده بود و کویا ان لوح بخط خود میرزا عباس بود و اکر بخط خودش نبود بامضای او بود . و همان لوح امضاء شده میرزا عباس که دارای این غلط‌هااست و من ان غلط هارا اصلاح کردم درنزد محمود افندی نشوقاتی برت سعیدی است

و من اعتراضی ندارم که چرا میرزا عباس اشتباه کرده البته شان بشر سهو و اشتباه است و با انکه اصول این کتاب (فلسفه نیکو) مبنی برانست که ابدا از کسی ذکری نکردد‌واسمی از احدی برده نشود دراینجا مجبور شدم اسم این شخص برت سعیدی را اظهار کنم تابهائیان تحقیق کنند و بدانند یك‌کلمه این

کتاب بدروغ یاغرض نوشته نشده و بعد ها میرزا عباس را من لا یعزب من علمه شئی ندانند واورا علام الغیوب نشناسند

چهارم تنزل اخلاقی بود قبل از انکه من با این حضرات مانوس شوم و بدام صحبت شان گرفتار ایم مسلمانی بودم متقی و اخلاقی که تمام واجبات اسلام را عمل می نمودم و از کلیه منهیات شرعیه اجتناب واحتراز داشتم وبطوری این عادت در من از کوچکی بطور تمرن و تمرین حاصل که درحقیقة چون ملکات فطریه شده و العادة کالطبیعة الثانویه گردیده بود

اقای نیکو — بشرافت دوستی قسم که من دردوره اسلام خود بوی شراب را نشنیده و رنك عرق را ندیده بودم والله و بالله یك رکعت نماز واجب از من ترك نشده و خدا گواه است یك معصیت کوچکی از من صادر نشده بود ولی بر اثر صحبت و معاشرت بهائیان کارم بجائی رسید که در مجلس شرب حاضر شدم یعنی غالب اعضاء محفل روحانی خمر میخوردند منهم در ان مجلس که انها موعود بودند و بعادت مستمره خود عامل موعود بوده و حاضر می شدم

روزکارم بجائی رسانید در منزلی که همین بهائیان مجتمع بودند سفره قمار گسترده و عجب در این بود که مرا نیز دعوت بان کار قبیح نموده و چون از شرکت با انها ابا و تحاشی می - نمودم می گفتند هنوز از موهومات اسلام در تو باقی است !!

اقای نیکو — عاقبت کارم بجائی کشید که یك شبی را در منزلی دعوت داشتم که چند نفر نیز از بهائیان شصت ساله و پنجاه ساله و هیجده ساله بودند ، پس از استعمال مسکرات و خوردن شام درهمانجا خوابیدند صبح که معلوم شد اعمال قبیحه

واقع که قلم از ذکر و اظهارش شرمسار است سپس معلوم شد که این رویه در بعضی از ان اشخاص متداول است !!

سر مکتوم

تأیید گفتار

یکی از بهائیان همدانی که اکنون چند سال است درطهران خیاطی میکند همیشه نزد نگارنده سایر بهائیان طعنه میزد که از سر مکتوم غافلند و نمیدانند جمال مبارك (میرزا) برای چه مقصودی ظهور فرموده و لیکن از فضل و عنایتش من بدان سر مکتوم رسیده ام و غمز و لمز چنان اظهار میکرد که کیمیای اصلی نزد میرزا ومیرزا عباس بوده وازانان باین شخص اعطاء ومکشوف شده است

وقتی دیگراوراق های کیمیا سازی عربی میرزا را بمن داد که برایش ترجمه کنم وگفت دراین الواح قضیه طلا سازی را جمال مبارك (میرزا) چنان واضح وروشن فرموده که واضح تر از او ممکن نیست بیان شود وماده اونیز از موی سر انسان است واحدی جز من واقف ومطلع نشده است

باری انشخص مکرر بنگارنده ودیگران اینقضیه را میگفت وچنان باحالت مسرت امیزی این کلام را ادا میکرد (!! هی هی احباب چطور می توانند بر اسرار جمال مبارك (میرزا) واقف شوند یااین ها چطور می توانند اسرار حق را نگاهداری کنند)

وقت دیگر موقعی که خبر رسید شوقی افندی مسافرت

کرده گفت بهائیان نمیدانند برای چه و بکجا رفته است ولی من میدانم که رفته کیمیا را تحصیل کند * غرض چنان وا نمود می‌کرد که باسرار میرزا در طلا سازی و کیمیا بازی شریك است

سپس سر مکتوم معلوم گردید باین معنی که ان متقلب ورق های گنجفه بازی را بریده و تقلب نموده و بدان واسطه پول بسیاری از بهائی وغیر بهائی همدان و عراق وطهران را به تقلب در قمار بازی برده است

چون به باختگان بهائی این سر مکتوم معلوم شد قضیه را عزاً للامر مسکوت عنه گذارده صرف نظر نمودند مبادا بشرافت امر بر خورد و این یکی از ان مواردی بود که غمض عین و پرده پوشی بهائیان را دیدم

و مورد دیگر ان بود که یك شخصی وارد در جمعیت بهائیان بود وتبلغ می‌کرد وقتیکه بر وی معلوم شد که حقیقتی در کار نیست بر گشت ومخالفت نمود از اینجهت مبغوض بهائیان واقع شد خدا گواه است یکی بخودم گفت که چندین سال قبل با عیالم جمع شده و دیگری گفت با دخترم راه داشته است گفتم چرا الی کنون این حرف را نزدید و او را مبغوض ندانستید بلکه روز بروز محترم تر و عزیزترنزد شما می بود ؟ گفت عزا لامر الله ما او را محترم می دانستیم و از اینگونه مسائل محض انکه بامرلطمه وارد نیاید صرف نظر می نمودیم چرا که وارد در امر بهائی بود و تبلغ می‌کرد اینك که او ازاین طریقه بر گشته است چرا حقایق را نگوئیم و اورا رسوا ننمائیم !!

مرا خود این معنی مسلم است اگر کسی مظهر عفت و تقدیس باشد و منبع صدق و دیانت و امانت گردد و تمثال قدس

و حقیقت شود بطوریکه ایت رحمت کردد و فرشته اخلاق شود
چون از میان بهائیان بیرون رود و یا انکه میرزا را در دعاوی
الوهیت و ربوبیتش صادق نداند طوری مبغوض بهائیان میشود
و بقسمی او را دشمن میدارند که اکر دست قدرت و تطاولی
داشتند او را ریزریز می کردند چه که در اقدس میرزافرموده
کسی که مرا نشناخته و بمن معتقد نشود او از کمراهان است ولو
جمیع اعمال حسنه را اتیان کند (والذی منع انه من اهل الضلال ولو
یاتی لکل الاعمال)

و بر عکس کسی که تظاهر و منافقی کند و خود را از
انها بشمرد و یا انکه حقیقة از انها باشد اکر جمیع رذائل از او
سر زند و مظهر اخلاق سیئه شود همه او را دوست دارند و
باو مهربانند

مثلا قتل نفس کند عیبی نیست — سرقت کند باکی
نیست — غارت نماید مسئلة نیست — خیانت کند حرفی نیست

یکی از مبلغ های مهمشان چندین سال قبل درب امامزاده
را دزدیده بود و بعنوان عتیقه او را فروخته بود قضیه کشف و
بتامینات رسید ان شخص را محبوس کردند در تمام محافلشان
ذکر ان شخص محبوس بود که باید اورا بهرقیمت شده مستخلص
کنیم و اغلب می کفتند ما که بر حسب امر مبارك ماموریم
هر وقت شده این بقاع را خراب کنیم اکنون این بیچاره رفته
درب او را کنده و فروخته و کاری پیش انداخته !

و خیلی ازاینکونه مطالب بامدارك صحیحه دارم که شاید
بعد ها معروض افتد غرض انست که حضرات بهائی ملاك حسن
اخلاق و اعمال حسنه را محبت جمال مبارك (میرزا) میدانند

و حقیقتا سوء اخلاق و اعمال رذیله را قبول نداشتن میرزا می فهمند .

از اینرو ممکن است نکارنده را بعدها بیك چشم غضب الودی نگاه کنند و یا نواع حیل و دسایس سعی نمایند بطور مستقیم و غیر مستقیم خسارات مادی و معنوی به نویسنده وارد کنند . —

هیهات هیهات من وقتی قلم بدست کرفتم هرچه دردست داشتم نهادم و از هرچه بود و نبود دل شستم و همیشه هرچه را قربانی مرام و وجدان خود نموده و می نمایم و مدارج ترقیات فکری و روحی خود را سیر می کنم و طنین ذباب را وقعی نمی نهم

هیچ از بانك و علالای سکان * باز میماند ز راهی کاروان

و مخفی نماند چند نفر بهائی و بهائی زاده که عددانها هنوز بعدد بهاء که نه است نرسیده سراغ دارم که‌دارای اخلاق حمیده فطریه اند و از هر کونه رذالتی پاك و منزهند بلکه فقط بهائی زاده اند و اندکی تعصب پدری را دارند

پنجم تنزل عرفانی — در دوره اسلامی خود بخدائی معتقد بودم * نه مرکب بود وجسم نه مرئی نه محل * بی شریك است و معانی تو غنی دان خالق * که سمیع و علیم و بصیر و قادر و توانا وحی و قیوم بود اگر دردمند میبودم و یا الله می کفتم می دانستم بدردم واقف است * بلکه‌حسبی من سئوالی علمه بحالی * اکبر و اعظم خدای عالم وادم صورت خوب‌افرید وسیرت زیبا حاجت موری بعلم غیب بداند دربن چاهی بزیر صخره صما

رفته رفته بر اثر اداب و عادات و معتقدات بهائیان که

خدا را محصور در قلعه‌عکا یا ساکن در عمارت حیفا میدانستند و برای قضاء حاجت یا اجابت مسئلت خودشان مجبور بودند کاغذی بنویسند یاعریضهٔ عرض کنند که ان عریضه با یکقران تمبر یکماه بحیفا برود و یکماه جوابش برگردد تا بدینواسطه‌خداوند از دردهای دل بنده بیچاره اش واقف گردد و بالاخره بتواند انرا درمان نماید و اگر هرکدام از بهائیان تمول و وسعتی داشته باشند در مقام ضرورت‌و بیچارگی ان عریضه را به تلگراف‌تبدیل مینمایند که زودتر خدای او واقف گردد

من نیز نزدیك شده بود بواسطه معاشرت و انس همین تشبثات را بنمایم چه‌که بهائیان در داخله خود بهائی حقیقی‌کسی را می دانند که باین عقاید و افکار باشد

اقای نیکو — اغراق نمی‌گویم یکی از معاریف و متمولین بهائیان سه‌سال قبل مریض و محتضر شد بواسطه محفل‌روحانی استدعای تلگرافی بمقام الوهیت خودشان نمودند تاحیات‌جدیدی بان محتضر مرحمت نماید و بالاخره همان محتضر فوت کرد!

این است خرافت بشر که می‌بیند خود میرزا مبتلا بمرض میشود و رعشه پیدا میکند از معالجه خود عاجز است و رجوع بطبیب مینماید و لکن بهائی از همان مرده پوسیده و از قبر و استخوان و اثار و موهای افنان و اغصان او شفا و صحت می جوید !!

باری این شخص ساده بایك قلب مجروح و دل پرخونی بیان احوال گذشته خویش را نمود که حقیقتاً افسرده و ملول شدم و بدو گفتم اگرچه صدمات کثیر و خسارات جبران ناپذیر است ولی چون درحقیقت روز اول بعقیده و نیت ساده خود

بطلب حق رفته و بقدم حق مشی نموده بالاخره عاقبتت بخیر شد چه که مراحل * والذین جاهدوا فینا * را پیمودی تا بسر بر عز * لنهدینهم سبلنا * جالس شدی و اکنون اسلام‌وایمان تو خیلی متین و قویم است چونکه تنها عقیده ابائی و اجدادی نیست بلکه تحقیقی است که به نیروی مجاهده و فحص وتجسس و کسب بدست اوردهٔ نه بمیراث

بلی اگر ازیك چشم گریانی که چرا عمری را به بطالت صرف کردی و بدست غول راهزن مبتلا شدی و چندی ازکوثر تسنیم و جنت نعیم محروم ماندی بچشم دیگر خندان باش که اکنون لذت دیانت را تومیبری و قدر سعادت را تو می شناسی و معنی اسلامیت را تومی فهمی

باری بقدری که لازم دانسته وی را تسلیه دادم وبامرزش پروردکارش امید وار نمودم و درجلد دوم این کتاب معرفی انشخص محترم را خواهم نمود تادیگران بخود نسبت ندهند و سوء استفاده ننمایند

اری این شخص ساده عاقبت بخیر شد و از ان محیط بدبختی و فساد خارج گردید ولکن بعضی دیگر هستند که‌همان ذلت و پستی را پیدا کرده اند معهذا شاعر نشده اند که خودرا نجات دهند

در اینمقام یادم افتاد مقاله مبسوطی که منفلوطی درکتاب العبرات والنظرات در موضوع وخامت عاقبت مسکر و قمار می نویسد و انصافاً بقدرت قلم چنان سحری بخرج داده که هرکس ان مقاله را بخواند بی اختیار اشکش جاری میشود

و ترتیب انمقاله بدین منوال شروع شده است — شخصی

میگوید در قاهره صدیقی داشتم نجیب و فاضل خوش صحبت و خوش اخلاق و ثروتمند که از هر حیث سعادتمند ودارای‌اخلاق فاضله بود و بهترین اوقاتم وقتی بود که در خدمت‌وصحبت او صرف می شد و فیض صحبتش میسر می گشت همه روز بزمش چون گلشن و شب ها چراغش روشن‌ودوستان به دور شمعش جمع بودند .

اتفاقاً مسافرتی طولانی کرده و قاهره را وداع گفتم‌پس از ده دوازده سال دوباره گذارم بدانجا افتاد و بهترین ارزویم تجدید زیارت و صحبت ان شخص بود چون اوائل شب وارد قاهره شدم عشق مفرط اجازه ام نداد فیض صحبتش را بشب دیگر واگذارم فوراحرکت‌نموده‌روبخانه اش رفتم بکوچه اوکه‌رسیدم دیدم کثیف وخراب کوچه که همیشه اب و جاروب بود وچون دل بیغش پاك و طاهر بود اکنون زباله های نکبت و بد بختی در او ریخته بشباك خانه او نگریسته دیدم از قلب سیاه تاریکتر است خانهٔ که همیشه درش باز و اثار نعمت و دولت در او ظاهر بود اکنون درش بسته و علائم فقر و نکبت چون گرد و غبار بر اونشسته بطوری باحالات سابقه‌اش بعکس بود که‌اندیشه‌ام فرا گرفت شاید عوضی امده ام پس از رفع شبهه دق الباب‌کرده بعد از نیم ساعت طفلی شش ساله با لباس پاره پاره کثیف و چراغی ضعیف امد و گفت کیست ؟ گفتم بگشا چون درراگشود وارد دهلیز خانه شدم دیدم عوالم بد بختی و مسکنت در اینجا جمع شده گفتم فلانی هست یا نه ؟ من یکی از رفقای سابق او هستم ان طفل اهی سرد کشید و گفت او حالا بمنزل نمیاید

مادرش‌چون اوازم شنید و اشنایم فهمید به پسر گفت تا

وارد اطاقم نمود اطاق مخروبی که قدری فرش مندرس وحصیر در او بود ومرا دیدم شگفت و حیرت افزون تر می شد تامادر ان طفل که عیال ان شخص بود با چادر مندرس وصله کرده وارد اطاق شد و سلامی گفت جوابش دادم و احوال پرسی از خود و شوهرش نمودم و سئوال کردم کی میاید ؟

یکدفعه اه سردی کشید و گفت اگر بیاید او اخر صبح میاید وچون محرم صدیقم میدانست گفت می خواهم شرح نکبت و بد بختی خودمان را بشما بگویم که چرا ان خانه زیبا و فرش دیبا و نعمت مهیا و عیش مهنا بدین کلبه محقر و زاویه کثیف تبدیل شد . از وقتی که شمارفتید فلانی با بعضی رفقای مشروب‌خور رفیق شد هر شب می‌امدند و مسکرات میخوردند وکم‌کم قماری نیز بمیان اوردند شب‌را تا صبح بشراب و قمار مشغول وروزرا تا عصر به خواب بود در نتیجه اعمال شب و اهمال روز بهیچ کاری نرسید و اندوخته را که سابقا دیده بودید تمام نمود حتی این خانه نیز رهن‌است که‌همین روز ها نیز ما را بیرون‌خواهند کرد . —

گفت روز دیگر امدم و اندوست را ملاقات کرده دیدم چهره اش بر گشته و رنگش زرد شده و اثارنکبت در او پدیدار گفتم چه گویمت که نمیدانی وچه نصیحتی اغاز کنم که تو از ان بیخبر باشی این چه روز کاری است برای خودت تهیه کردهٔ ؟ گفت راست می‌گوئی ولی چکنم که مبتلا شده ام وعادت کرده‌ام

باری نمی‌خواهم شرح مقاله ان نویسنده را کاملا بدهم همین قدر تا اینجا مورد حاجت بود که اگر یکی از بیچارکانی که در میان این طایفه رفته و تدریجا باین روز افتاده است که

خودش واقف نیست یك صدیق کاملی بقوه بیان و قام پرسد * این چه روزکاری است برای خود تهیه کردهٔ ؟ خواهد گفت چه کنم که مبتلا شده‌ام

اوقاتی که هنوز با بهائیان معاشرتی نکرده بودم یکروز با یکی از علماء صحبت ازحضرات بمیان امد انشخص عالم چون ادم روز کار دیده مجربی بود فرمود — شخص صدیقی بعکا رفته وخواسته است خدای انها را ملاقات کند و از عقایدشان اگاه گردد از همان اشخاص بهائی که در انجا بوده اند باو گفته اند * ما مبتلا شده ایم و تو خودت را مبتلا ی این امر مکن

ان اوقات اینقدر من از این حرف خندیدم و به یقین مبین می دانستم این حرف دروغ محض و صرف افتراء است چه که اگر بهائی بودن را نا درست می دانست کسی زنجیری بپایش نگذارده بود البته بر می گردید و تائب می شد ولی خدا می‌داند این عبارت (چکنم که مبتلا شده ام) را پس ازچند سال از یکنفر بهائی تصریحا و بعض دیگر بهائیان تلویحا شنیدم و بروان پاك ان عالم محترم رحمت فرستادم

دوسه نفری هم در بروجرد بودند که حقیقة منشاء انقلابات شدند و در طریقه ضلالت وارد بودند که نه تنها صدمه معنوی و مادی انها بمردم بروجرد رسید و قریب شصت هزار تومان از مال اهل بروجرد ورشت که منجمله قریب دوهزار تومان از خودم بود تلف کردند بلکه بخودشان هم ظلم کرده و هنوز گرفتار وخامت عاقبت خویش هستند

وشاید اگر ازانها نیز پرسیده شود * این چه شقاوت و

بدبختی است برای خودتان مهیا کرده اید؟ درجواب بگویند چه کنیم که مبتلا شده ایم

تنبیه

بر ارباب دانش و بصیرت پوشیده نماند که مدتها است شرق عموما و عالم اسلامی خصوصا مبتلا بیك دسیسه های تاریك وسیاست های باریکی شده که ان سیاست های مشئومه وان دسایس مذمومه چون باد سموم شجره مبارکه وحدت ملی رامی جنباند و او را به استقامت اصلی نمی گذارد گاهی اورا چون صرصر شدید بجهتی متمایل می کند تا جمعی که در ظل او ارمیده اند از سایه همایونش محروم شوند و از ظل ظلیلش خارج گردند و گهی بنحوی دیگر متوجهش مینماید تا جمعی دیگر را مندهش و مضطرب نماید زمانی معارضه سنی و شیعه پیش میاید و وحدت ملی را دچار زحمت می کند و هنگامی مبارزه هنود ومسلم جلوه می کند و شرق را تهدید مینماید

کسی که اندك مسافرتی بشرق کند می بیند هر روزچه خدایانی از سرادق غیب بعرصه ظهور پا می نهند و چه انبیائی برای تقویت ان سیاست مبعوث می شوند

اینست که نگارنده از نقطه نظر اجتماعی و مصالح وطنی و وحدت ملی بنگارش اینکتاب مبادرت نموده وچون میباید اب را ازسر چشمه جلوگیری نمودونگذارد سیلی تشکیل شود و بنیانی را بر اندازد از اینرو نخست علت اصلی فریب خوردن و فریب زدن را نگاشته سپس طریقه بابی و بهائی را که یکی از مصادیق ان فلسفه کلی است مطرح بحث نموده با استقصاء کامل که از

کتب وکلمات انها (حتی بیشتر از خودشان) پیدا نموده و با
اطلاع وافی که بر روحیات و اداب و عقاید انان حاصل کرده
و اغلب دنیای بهائیت را سیر نموده و با کوچك و بزرك و زن
ومرد و وضیع و شریف و رئیس ومرئوس و بنده و مولای ان
ها ملاقات و صحبت داشته اسرار خفیه و دسائس مخفیه وطرز
مغالطه و محاوره انان را کاملا بدست اورده کهچسان مرغان معصوم
هوای عزت و رفعت را بدام شوم ذلت و نکبت وارد می کنند و
چه نوع طور و قلاب دروغ و تقلب را میاندازند که ماهیان بحر
وحدت را صید نمایند این کتاب را تدوین و تالیف نموده تقدیم
عالم اجتماعی می کنم وعمده نظریه ام اشباه وتذکر بهائی زادکان
بیچاره است که این غفلت را از پدر خود بمیراث گرفته وبحکم
* الحب والبغض تتوارثان * بجهتی بی دلیل میل نکنند و عاشق بی
جهت نشوند و از جهت دیگر با دلائل مسلمه مشهوده اعراض
ننمایند و مبغض نشوند و ترك تعصب کنند و همین قدر تصور
نمایند و احتمال بدهند که شاید اباء و اجدادشان فریب خورده
باشند و یا اگر عمرشان وفا می کرد و به تناقص گوئیها وخلف
وعده های میرزا و میرزا عباس واقف می شدند مانند سایرین
که فهمیدند و بر گشتند برمیگشتند و نادم می شدند

و نظریه دیگرم انکه برادران اسلامی که مضرات اینگونه
تاسیسات وعنوانات را یافته وبخوبی احساس کرده اند کهامروزه
برای عالم اسلامی و استقلال و عظمت وطنی سمی هلاك کننده
تراز سم تشتت و اختلاف نیست و درباقی نافع تر از داروی
توحید و ائتلاف نیست این نغمهرا گوش بدهند ولو ازهرحلقومی
باشد و پیرامون این بساط نگردند ولو بهر دستی تمهید شده

باشد و گمان نمی رود هیچ حقیقت جو و متفحصی بتواند در مدت ده سال معاشرت بااین طایفه بقدر این کتاب اطلاع وبصیرت باحوال و اخلاق انان پیدا کند

این است که من مدتی سرمایه عمر خود را تلف نموده برای انکه دیگران را از تجسس و تفحص این مسائل مستغنی و بی نیاز کنم بزحمات بسیار و رنج های بی شمار با حضرات محرمیت کامل حاصل نموده و بر اسرار و منویات ان ها واقف گردیده و بنگارش این کتاب موفق شدم

قطب شمال ـ قطب ضلال

چنانکه برقارئین محترم مخفی و پوشیده نیست که کشف یك سلسله مطالب مخفیه و فهم یك رشته حقایق مستوره اینطایفه بابی و بهائی بیك جلسه ودو جلسه و چهار جلسه معاشرت و صحبت باافرادشان ممکن نبود و اگر کسی چون نگارنده میخواست حقایق را بطور وضوح و روشن بدست بیاورد ناچاربود ازاینکه باحضرات محرم شود که مطالب مرموزه مستوره را از وی نهفته ندارند

و محرمیت حضرات نیز مستلزم سوء تفاهم بعض مردمان سطحی خواهد بود که درباره چنین شخص کنجکاو و متفحصی که نقطه نظرش کشف یك سلسله حقایق است بعض اندیشه های ناصواب و خیالات باطل نمایند و از انطرف نیز انکسی که چنین مقصدی را درنظر گرفته مجبور است بدین کیفیات تن در دهد که درمعرض غیبت یاافتراء مردمان بیخبر واقع شود

این است که نگارنده دراین سبیل ازهیچ وهمی نیندیشیده و از هیچ مانعی نهراسیده حتی مال و جان خود را نیز وقعی

نگذارده (چنانکه مقداری از اموال و املاکم را در این اثناء دیگران خورده اند و فرصت اعتراض نیافته ام) تا بحمد الله موفق شده و تا نقطه قطب ضلال رفتم و حقیقة و فلسفه ضلالت و فریبندگی و فریب خوردگی را یافته و قدری از معلومات و مشاهدات خود را برشته تحریر در اورده تقدیم عالم انسانی نموده ام و اگر کوتاه نظران ایراد نمایند که چرا انسان خود را درمعرض خسران وارد کند که اموال و املاکش را دیگران بخورند و خودش بدنبالِه اکتشاف اینگونه مسائل رود می گویم خیلی اشخاص برای کشف قطب شمال بهمین عزم و اراده رفته اند و جان خودرا در ان وادی تلف کرده اند شاید نفع موهومی از اکتشاف او عاید عالم بشری شود

پس چرا ما قطب ضلال را به نیروی علم ویقین کشف نمائیم و حقایق را واضح و روشن نگردانیم تا عامه بشر بخدعه وفریب غولان راهزن مبتلا نشوند و اسیر موهومات نگردند و در قرن نورانی از ترقیات طبیعیه محروم نمانند

خاتمه

جلد اول کتاب ما بپایان رسید و امیدوارم قارئین محترم بدقت بخوانند و اگر خطا و لغزشی در قلم رفته بعین اغماض نگرند و بهائیان نیز از نگارنده ملول نشوند که چرا نشر عقاید و مرام خویش را نموده و قدری پرده از روی کار بر داشته‌ام و یا در حین نگارش احترام زیادی بمیرزا ننموده‌ام

بدیهی است کسیکه بالوهیت میرزا قائل و معتقد نبود و وی را در دعاوی خود صادق ندانست البته اورا شخص بزرگو

محترمی نمی‌دانند که از او خیلی احترام اند و در نگارش خود جمال قدم یا اسم اعظمش خواند خدا گواه است انچه را که نوشته‌ام عقیده قلبی و مرام باطنی خود بوده و اگر بهائیان مرا در ردیف خود و عقیده خود معرفی نمی کردند شاید از نشر مرام خود نیز خودداری مینمودم

و اکنون نیز می‌گویم هر گناهی که از بشر صادر شود ولو کبیره موبقه باشد قابل امرزش عندالحق و معذرت عند الخلق است * مثلا اگر بکسی تهمت زنند که سرقت کرده و ان شخص متهم از تبرئه خود عاجز شود ممکن است بعضی عقلا محملی برای سرقتش فرض کنند که از غایت افلاس و اضطرار این گناه را مرتکب شده و خداوند نیز از او در گذرد و یا از کسی فسقی قبیح‌تر و گناهی رذل‌تر صادر شود ممکن است درواقع و نفس الامر ابتلائی داشته که علاجش ارتکاب ان فسق بوده

اما اگر انسانی عمداً ولو یکساعت باشد گوسفند شود یا خر گردد و زیربار چرن خودی رود چه احتمالی عقلا درحق او می‌دهند که تبرئه شود

لهذا اگر بهائیان نسبتی به نگارنده دهند که یکروز یا یك ساعت حقیقة و عقیدتاً جزء گوسفندان میرزا بوده ام جداتکذیب می‌کنم و اگر تکذیبم را باور نکنند کلام خود میرزا را بان‌هایاد اور می شوم و بهمان لحن ملیح اشاره میکنم که می گوید و مفادش این است

هر کسی حقیقة گوسفند(۱) شد ادم نمی‌شود و هر که ادم شد و از گله گوسفندان جدا گشت روز اول گوسفند نبوده است

---

(۱) اگر گوسفند بلفظ بهائی تبدیل گردد عین کلام میرزا میشود

باری غرض این است که من هیچوقت بهائی نبوده ام و خیلی هم افتخار می کنم

یکی از بهائیان شنیده بود که ان شخص بروجردی ساده که در این چند ساله بهائی شده بود برگشته است خیلی تعجب می کند و میگوید * باید از بروجردی ها مایوس شد چونکه بهائی نمی شوند و اگرهم شدند بر میگردند چرا که اقا جمال هم که بروجردی بود بالاخره برگشت

و نگارنده این افتخار را برای همشهری های خود دراین کتاب بیادگار ذکرنمودم که بساکنین بروجرد این بشارت را بدهم که الحمدلله حضرات تصدیق دارند که بروجردی بهائی نمیشود و یکی از انها مأیوسند

باری جلداول کتاب تمام شد و چون عقیده نگارنده انست که کتاب میباید منزه از هرگونه تملق ومبرا از هر تقریظی باشد و کتاب بنفسه خود مقرظ ومعرف خودشودو مطلوب ارباب نظر گردد از اینرو از علماء اعلام و حجج اسلام و ارباب نظر و ازادی خواهان و اتابکه علاوه مفر طی به تربیت بشر دارند و در حین طبع اینکتاب تقریظ نوشتند و یا اظهار و اراده نوشتن فرمودند تشکرات قلبی نموده و برای غرض فوق و ضیق صفحات از درج ان تقاریظ معذرت خواسته و فقط حاصل مطالعات ناظر محترم شرعیات را می نگارم ح . م . حسن نیکو

حاصل مطالعات ناظر شرعیات بتوسط

حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین اقای اقا سید حسین نجل مرحوم مبرور اية الله صاحب ضوابط دامت ایام افاضاته بر حسب قرار داد مقام منیع فقاهت و مجتهد معارف این

کتاب را که از اثر خامه و افکار عالیه فیلسوفانه فاضل یگانه - المجاهد فی سبیل الحق والحقیقه اقای حاج میرزاحسن بروجردی ملقب به (نیکو) است بدقت مراجعه ومطالعه نموده و بر مطالب مندرجه اش اطلاع کامل حاصل کردم

می توان گفت الی کنون کتابی که کاملا محتوی براسرارو تذویر شیطنت کارانه واعمال مدلسانه این فرقه بوده طبع ونشر نگردیده

کتاب فلسفهٔ نیکو — نیکو اسمی است با مسمی وشامل جملاتی است مملو از معنی که مطالعه ان علاوه بر انکه انسان را بر فلسفه غوایت غاوین سیما انجماعت بی ائین مطلع می سازد مراتب فضل و دانش و زحمات مؤلف کتاب را واضح و هویدا میکند

بواسطه کشف تدلیسات و مغالطاتی که فاضل محترم از ان جماعت نموده ابواب علم و دانائی را برروی هرکس کشوده و برای ساده لوحان عذری بجای نگذاشته اکرچه ترقی علوم و معارف محلی برای کوش دادن بترهات و خزعبلات این فرقه باقی نگذارده و نخواهد گذاشت ولی حصول این مقصد بعد از اطلاع بر عقاید حقیقیه و اسرار قلبیه مکنونه انها است

الحق فلسفه نیکو نیکو فلسفه ایست که انسان را باا ندك توجه و التفات بر مکنونات و خفیات امور این طایفه که جز تحمیل بر جاهلان و ارتزاق ازانها غرضی ندارند واقف خواهد نمود فی الحقیقه خوب تعبیری برای مریدان و پیروان خود(اغنام) اتخاذ کردند که نسبت بمریدان این لفظ نهایت تطابق را دارد لطیفه اینجا است که هنوز این مریدان اغنام یا کالانعام از این لفظ چیزی نفهمیده و خودرا نشناخته اند و ندانسته اند که جناب میرزا خدا بکدام غرض لفظ اغنام را برای مریدان خودانتخاب کرده وهنوز ندانسته اند که ان ها را برای چه میخواهد و ادراك

نکرده اند که از پشم و شیر و روغن و بالاخره از کوشت انها میخواهد شکنبه خود را پر کند و ابدا در فکر ان نیست که این بیچاره اغنام در کدام چراگاه میچرند سبحان الله خیلی جای شگفت و تحیر است که حضرت احدیت از نسخه مجموعه عالم امکان که انسان است با صفت خالقیت و قهاریت بلفظ انسان وبنی ادم و ناس تعبیر می فرماید بلکه در مقام خلقت انسان افتخار کرده بخود می بالد و می فرماید تبارك الله احسن الخالقین و سایر انبیاء عظام مانند موسی و عیسی که مربیان حقیقی بشرند از انسان همیشه به پسران خداوند تعبیر می نمایند و هیچگاه لفظی که مشعر بر اهانت باشد از ان ها معهود نیست و این میرزا خدا از بندکان خدا واشرف مخلوقات تعبیر به پست ترین مخلوقات که اغنام باشد مینماید ایا این تعبیر را برای غیر استفاده مادیه بچیز دیگر می توان حمل نمود

بالجمله بر برادران دین و اخلاء ایمانی بلکه بر عموم کسانیکه خود را مخلع بخلعت و مشرف بشرافت انسانیت میدانند از هر قسم و هر طبقه وهر نژاد و هر دین و هر مذهب که باشند نه کسانیکه ازمقام انسانیت تنزل کرده وخود را پست ترین و کودن ترین مخلوقات اغنام اعتقاد کرده لازم است که این کتاب مستطاب را مطالعه کرده واز ان استفاده نمایند و بدانند که بهر دستی دست ندهند وکول هر شعبده باز شیاد دغل باز را نخورند

از مندرجات این کتاب جلیل و مباحثات و مذاکرات خود اینجانب که در مجالس عدیده مکررا در قزوین با رؤسای این فرقه نموده ام چنین معلوم می شود که اینجماعت همیشه برای جلب ارتزاق و جمع ثروت از مبتذل مردمان ساده لوح بی

خبر استفاده می اوردند و چنانچه در احوال بعض از بزرگان وقت شود مانند فضل بی نظیر اقای میرزا عبد الحسین ملقب بایتی صاحب کتاب کشف لحیل که الحق ان کتاب نیز مقام ارجمندی را در هدایت جاهلان باحوال و اسرار اینطایفه حاوی است

وخود صاحب این کتاب فلسفه نیکو که یکی از بزرگترین فضلاء و دانشمندان این دوره و عصر بشمار است چنانچه این جانب هر دو را ملاقات و مراتب علم و فضلشان را سنجیدم این فضلاء عالیقدر فقط وفقط برای تحقق و تفتیش از احوال این گمراهان و گمراه کنند کان و کشف اسرار و دسائس وحیل انها مدتی عمر عزیز را صرف کرده تا انکه بتوفیقات الهیه موفق شدند و توانستند که نتیجه زحمات خود ازصحرا گردی و دریا نوردی برای هدایت جاهلان و کسانیکه صدای دهل را از دور شنیده نغمه داودی تصور می کنند و غافل از اینکه اگر اندکی نزدیك شوند مصداق ایه وافی هدایه ان انکرالاصوات لصوت الحمیر را خواهند شنود این دوکتاب را نوشته نشر دادند

باالجمله امید وارم مؤلف محترم جلد دوم کتاب فلسفه نیکو را شروع نمایند و دردعهده تعویق نگذارند

ولی برعشاق علم و دانش و کسانیکه نتیجه وجود انسانی را منحصر به تهذیب اخلاق و تعلیم و تربیت بشر وخدمت بنوع میدانند لازم است که از این تالیف و مؤلف قدر دانی کرده موجبات ترغیب و تشویق معظم الیه را فراهم نمایند تا بتوانند قدم های بزرگتری برای طبع و نشر جلد دوم اینکتاب بردارند

سید حسین قزوینی حائری

نجل ایة الله صاحب ضوابط



ح. نیکر مؤلف کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۲۲	خصرت	حسرت
٦	٤	مقتنم	مغتنم
٦	۱٤	در	از
۷	۱۲	نمایند	ننمایند
۹	۱۷	احرازشود	احراز کنند
۱۵	٦	بودند	بود
۱٦	۱۵	چز	خبر
۳۲	[illegible]	است	امت
٤۷	[illegible]	مسلمین	مبلغین
٤۸	۸	متدافعین	متداعیین
٤۸	۲۲	خوج	خرج
۵۲	٤	ودرستکاری	درستکاری
۵۲	۱۵	در	از
٦٤	۱۹	اهوان	هوان
٦۵	۲	و هیچوجه	بهیچوجه
٦۸	۱٦	داش	واش
۷۲	۲۰	نیست	هست
۷۸	۸	بیرهان	برهان
۹۹	۳	بروجرد	یزدجرد
۱٤۵	٦	جعبه	جبه
۱٤٦	۱٤	که و	که
۱۵۷	۱۸	پدید او	پدیدار
۱۵۹	۲۲	راتبه	رتبه
۱٦۲	۸	عولهی	والهی
۱٦۵	٤	تقفتنی	سقفتنی